

شگفت شدند و به آن ایمان آوردند. سوره ۱۴ سوره جن نیز می گوید، و از ما جن‌ها نیز بعضی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنهایی که اسلام آوردند، به راستی به راه رشد و صواب شتافتند. در آیه ۹ سوره جن نماینده جن‌ها می گوید، و ما برای شنیدن سخنان آسمانی در کمین می نشستیم، ولی اکنون کسی که به این کار مبادرت کند با تیر شهاب روبرو خواهد شد. در همین جهت «الله» در آیه ۵ سوره الملک می گوید، ما آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم و با تیرهای شهاب آن شیاطین را راندیم و برایشان عذاب آتش را آماده ساختیم.

اینهمه آیه‌هایی که در قرآن در باره جن‌ها گفته شده، این باور را برای مسلمانان به وجود آورده که محمد پیامبری است که برای جن و بشر هر دو به پیامبری گزینش یافته است. در احادیث معتبر اسلامی نیز مانند جامع الصحاح نوشته «ابی الحسین مسلم بن الحجاج» و همچنین صحیح البخاری از جن‌ها بسیار سخن رفته است.

یکی دیگر از موجودات خیالی و غیر دیدنی که قرآن وجود آنرا تأکید کرده، «روح» است. در کتاب قرآن، آیه‌های بسیاری در باره «روح» دیده می‌شود که از آن جمله‌اند: آیه ۸۵ سوره اسراء، آیه ۳۸ سوره نبأ، آیه ۴ سوره معارج و آیه ۲ سوره نحل. سه آیه از آیه‌های قرآن (آیه ۲۹ سوره حجر، آیه ۹ سوره سجده و آیه ۷۲ سوره ص) می‌گویند که «الله» برای آفرینش آدم، روح خود را در او دمید و در آیه (آیه ۱۷ سوره مریم، آیه ۹۱ سوره انبیاء و آیه ۱۲ سوره تحریم) حاکی است که «الله» برای آفرینش مسیح، روح خود را در مریم دمید. آیه ۴ سوره قدر نیز می‌گوید، فرشتگان و روح در شب قدر به زمین فرود می‌آیند و تا سحرگاه روی زمین باقی می‌مانند.^{۲۲}

هرگاه بخواهیم هوش و درایت انسانی خود را در راستای ذهنیت نویسنده قرآن و تفسیرنویسان مذهبی که گروهی باور دارند جن «روح» است و برخی

^{۲۲} محمد ابی افسانه‌ها را از جشن فروردینگاه (فردوک) زرتشتیان که در آن روز «فرهوش‌ها» و یا ارواح از آسمان به دندار بازماندگان خود به زمین می‌آیند و زرتشتیان برای نیک‌کامی و شادی آنها بر سر کوهها آتش می‌افروزند، باید آموخته باشد.

معتقدند که جن «جسم» است، قرار دهیم و برای کشف و شناسائی وجود جن و ارواح به بحث پردازیم، چون جن‌ها و ارواح دیدنی نیستند، بویژه در مورد جن‌ها این پرسش به وجود می‌آید که آیا موجودات جن «جسم» هستند و یا «روح». از گفته‌های قرآن چنین برمی‌آید که اگرچه جن‌ها از آتش آفریده شده‌اند، با این وجود دست کم به دو دلیل، دارای جسم هستند. یکی از این دو دلیل، مفهوم آیه ۱۷ سوره نمل است که می‌گوید: «و سپاه سلیمان از گروه جن و انس و مرغان، هر سپاهی زیر فرمان رئیس خود در رکابش حاضر آمدند.» دلیل دوم، مدلول آیه سوره هود است که «الله» در این آیه می‌گوید: «... دوزخ از کافران جن و انسان پر خواهد شد.»

مفهوم آیه ۱۷ سوره نمل، تردیدی باقی نمی‌گذارد که جن دارای «جسم» است، زیرا سپاهیان سلیمان، پیامبر افسانه‌ای نمی‌توانند بدون جسم در رکاب او خدمتگزاری کرده باشند. مدلول آیه ۱۱۹ سوره هود نیز همین دلیل را به ثبوت می‌رساند؛ زیرا اگر جن روح باشد، چگونه «الله» می‌تواند، دوزخ را از جن‌ها پر کند و آنها را به آتش بسوزاند. بنابراین، «جن» بدون تردید بر پایه گفته قرآن، دارای جسم است که «الله» آنها را به آتش دوزخ می‌سوزاند. این نکته، بحث مهمتری را پیش می‌آورد و آن اینست که اگر جن وجودش از آتش ساخته و آفریده شده، چگونه می‌تواند به آتش سوخته شود؟ آیا منطقی است که آتش با آتش سوخته شود؟ از اینرو، جن باید دارای وجودی بجز آتش باشد تا به آتش دوزخ سوخته و عذاب شود. حال اگر، وجود جن آتش نباشد، روح هم نباشد، پس این موجود مرموز که تا کنون هیچ انسان خردوری نشانه‌ای از آن ندیده، چه جانور شگفتی می‌تواند باشد؟ پاسخ این پرسش را تنها در خرد خرافی و شیدنهاد پیامبر «الله» باید جستجو کرد.

روح چیست؟

محمد، عرب ترفند بازی که ادعا می‌کرد، پیامبر پایانی است، در یکجای کتاب قرآن می‌گوید، «روح» و چگونگی وجود آنها بغیر از «الله» کسی نمی‌داند

(آیه ۸۵ سوره اسراء) و در جای دیگر قرآن می گوید، «روح» از آسمان به زمین فرود می آید (آیه ۴ سوره قدر). ولی، در واقع آیا «روح» چیست؟ بدیهی است که در باره «روح» و چگونگی وجود آن کتابها نوشته شده و از اینرو شرح چنین موضوع پیچیده و حساسی را نمی توان تنها با یک بارزنامه کوتاه برگزار کرد. ولی به هر روی، برای شرح تئوری «روح» باید ابتدا به چگونگی ایجاد اورگانسیم (موجودات زنده) نظر کوتاه و ساده ای بیفکنیم.

زیست شناسان، شیمی دانان و فسیل شناسان به این نتیجه رسیده اند که بیلیونها سال طول کشیده است تا زندگی و جانداران روی کره زمین از عناصر شیمیائی بیجان در شرایط مناسب محیطی به وجود بیایند. دانشمندان یاد شده راز زندگی روی کره زمین را نتیجه کنش ها و واکنش های شیمیائی در شرایط محیطی همین کره دانسته و باور دارند که جانداران روی زمین فرآورده مستقیم خود زمین هستند و با عوامل متافیزیکی هیچگونه پیوندی ندارند. این تئوری در پیش نیز بوسیله «ارسطو» و یک فیلسوف دیگر یونانی به نام «انکسی مندر» Anaximander ابراز شده بود. در سال ۱۹۲۴، یک شیمی دان آلی روسی به نام «الکساندر اینانوویچ اوپارین» بر اثر پژوهشهای خود به این نتیجه رسید که زندگی جانداران روی زمین از کنش ها و واکنشهای شیمیائی ناشی شده و تئوری خود را «تکامل شیمیائی» نامید. چند سال بعد، یک دانشمند انگلیسی به نام «هالدین» Haldane نیز درست به همین نتیجه دست یافت. تئوری «تکامل شیمیائی» در باره پیدایش زندگی و جانداران روی کره زمین همان تئوری تکامل «داروین»، دانشمند انگلیسی می باشد.

بر پایه پژوهشهای دانشمندان بالا، عناصر شیمیائی آزادی که در فضا وجود دارند، مانند اکسیژن، هیدروژن و کربن با یکدیگر ترکیب می شوند و سبب ایجاد عناصر دیگری از قبیل متان، آمونیاک، قندها و اسیدهای آمینه می شوند. قندها و اسیدهای آمینه نیز در برابر تابش نور خورشید با یکدیگر ترکیب و سبب ایجاد عناصر شیمیائی دیگری می شوند، مانند فسفات، نئوکلیدها و سلولز (DNA و RNA). نئوکلیدها نیز به نوبه خود با پروتئیدها

ترکیب می‌شوند و در نتیجه آن، ژن‌ها به وجود می‌آیند و در این حالت مقدمات زندگی گیاهی فراهم می‌شود. سپس، بر اثر نشو و نماي نئوکلیدها، امکان ایجاد حیوانات تک‌سلولی که ساده‌ترین شکل حیوان می‌باشند و سرانجام زندگی حیوانی و در پایان زینة تکامل، بشر حیوان با هوش و خردی که برتر موجودات عنوان گرفته است، پا به پهنه هستی می‌گذارد.

در بدن اورگانیزم (انسان و یا حیوان) ترکیباتی وجود دارد که سبب ایجاد انرژی و حیات آنها می‌شود. تا زمانی که بین یاخته‌های بدن انسان و یا سایر حیوانات، هم‌آهنگی وجود داشته باشد، انسان و یا حیوان (اورگانیزم) به زندگی ادامه خواهد داد، ولی زمانی که هم‌آهنگی یادشده مختل شود، زندگی اورگانیزم بازمی‌ایستد و به اصطلاح مرگ به وجود می‌آید.

با توجه به اینکه هدف ما در این جستار، شرح تحلیلی انرژی (نیرو) و مکانیزم آن در زندگی انسان است، برای اینکه به چگونگی ترکیبات بدن که سبب ایجاد انرژی و حیات می‌شود، بهتر پی ببریم، بی‌مناسبت نیست، به «تئوری نسبیّت اینشتین» نگاهی بسیار ساده و گذرا داشته باشیم.

«تئوری نسبیّت اینشتین»

«تئوری نسبیّت اینشتین» را می‌توان در دو بخش توضیح داد. یکی «تئوری نسبیّت ویژه» و دیگری «تئوری نسبیّت همگانی». «تئوری نسبیّت ویژه» شبیه تئوری حرکت کشتی «گاليله» می‌باشد. این تئوری که همان قانون حرکت نیوتون می‌باشد، حاکی است که اگر به جسمی فشار وارد نیاید، جسم یادشده دارای یک حرکت یکنواخت و بدون تغییر خواهد بود، مانند یک کشتی که روی آب با حرکت بدون فشار و به گونه یکنواخت در حال گذر است و از اینرو حرکت کشتی در روی آب نه موجی ایجاد می‌کند و نه اینکه مسافران کشتی می‌توانند حرکت کشتی را روی آب احساس نمایند. «تئوری نسبیّت همگانی اینشتین» مربوط به انواع گوناگون حرکات می‌شود، مانند حرکتهایی که تغییر پذیر بوده و می‌توان آنها را سریع‌تر نمود. عواملی که زیر تأثیر قانون

جاذبه به زیر می افتند، از نوع این حرکت ها به شمار می روند.

فرمول مشهور «اینشتین» در باره «ماده»^{۲۲} و «انرژی»^{۲۳} نماد بارز «تئوری نسبیت ویژه» می باشد. این فرمول عبارتست از $E=MC^2$. در این فرمول E شناختگر Energy و یا «نیرو»، M شناختگر Matter و یا «ماده» و C شناختگر «سرعت نور» می باشد. بر پایه این فرمول زمانی که در یک کنش و واکنش شیمیائی، توده ای از «ماده» ناپدید می شود، «نیرو» به وجود می آید که برابر «ماده» ناپدید شده، ضرب در توان دوم «سرعت نور» خواهد بود. چون توان دوم «سرعت نور» (C^2) بسیار کلان می باشد، از اینرو حتی یک ماده بسیار ناچیز می تواند «نیروی» بسیار کلانی به وجود آورد. این فرمول نشان می دهد که ما همیشه در برابر وجود کمی «ماده»، مقادیر هنگفت و کلانی «نیرو» دریافت می کنیم. بهمین مناسبت است که نیروئی که بمب های اتمی تولید می کنند، در برابر ماده ای که مصرف می شود، به مراتب زیادتر خواهد

^{۲۲}واژه «ماده» برای هر چیزی که دارای جسم بوده و فضا را اشغال کند، به کار می رود. بنابراین تعریف، هر چیز جاندار و بیجان که بوسیله حواس ما درک شود، «ماده» نامیده می شود. بیشتر مواد به سه شکل جامد، مایع و یا گاز وجود دارند. با این وجود، موادی نیز در زندگی ما یافت می شوند که فاقد شکل هستند، ولی با سرعت نور حرکت می کنند و تمام وجود آنها در شکل نور متمرکز شده و زیر تأثیر نیروی جاذبه زمین قرار می گیرند که البته از بحث ما خارج خواهند بود.

کوچکترین واحد ماده «اتم» نامیده میشود. اشیاء جاندار و بیجان، هر دو دارای بسیاری از انواع اتم ها هستند و زیر تأثیر کنش ها و واکنش های شیمیائی قرار می گیرند. «اتم» دارای سه عامل پروتون، نیترون و الکترون می باشد. این فاعده در بازه تمام اتم ها بجز هیدروژن به کار می رود، زیرا هیدروژن فاقد نیترون است. بوسیله افزایش حرارت و یا کاهش آن می توان یکی از انواع ماده را به ماده دیگر تبدیل کرد. بیشتر موادی که در زندگی در محیط پیرامون ما قرار دارند، به گونه دائمی در حال تغییر هستند. عامل و سبب اساسی ایجاد تغییر در ماده «نیرو» می باشد.

^{۲۳}«انرژی» و یا «نیرو» بر خلاف ماده، نه فضا را اشغال می کند و نه دارای ویژگیهای ماده می باشد. «نیرو» را می توان عامل فعالیت و تغییر تعریف کرد. به عبارت دیگر، نیرو سبب تغییر و عامل ایجادکننده حرکت است. «نیرو» را به «نیروی بالقوه» و «نیروی فعال» می توان بحث کرد. «نیروی بالقوه» عبر فعال و ذخیره شده است و در شرایط خاصی روی ماده اثر می گذارد. «نیروی فعال» بر خلاف «نیروی بالقوه» حرکت و جنبش دارد و همیشه روی ماده اثر می گذارد. «نیرو» در چندین شکل گوناگون؛ مانند نور، حرکت و حرارت یافت می شود. «نیرو» از یک شکل به شکل دیگر می تواند تغییر یابد، ولی نه می توان آنرا هیچگاه خلق و نه می توان آنرا نابود کرد (قانون اول ترمودینامیک).

بود.

نکته بسیار جالب در این بحث که حتی پیش از «اینشتین» توجه دانشمندان را جلب کرد، آنست که هر نیروئی قابل تبدیل به نیروی دیگری خواهد بود. نیروئی که در سیبی که از درختی آویزان است، وجود دارد، هنگام افتادن سیب نخست به نیروی حرکت تبدیل می‌شود و سپس هنگام برخورد سیب با زمین به نیروی حرارت بدل می‌شود و سبب خیزش مولکول‌های گرد و خاک از زمین می‌گردد. هنگامی که ما دو تکه چوب را به یکدیگر می‌مالیم و در نتیجه این عمل آتش به وجود می‌آید، در واقع نیروی مکانیکی مالش دو تکه چوب با یکدیگر به نیروی حرارت تبدیل خواهد شد. «تئوری کوانتوم Quantum اینشتین» حاکی است که یک شکل ویژه نیرو، می‌تواند به نیروهای دیگر و با وزنهای گوناگون تبدیل شود. نتیجه این بحث آنست که:

«ماده در اساس، نوعی نیروی ساکت و یخ بسته است.»

تبدیل ماده به نیرو عملی است که ما هر روز در زندگی تجربه می‌کنیم. هنگامی که ما یک توده زغال روشن کرده و آنرا می‌سوزانیم، در واقع ما نیروی ماده را به نیروی حرارت تبدیل می‌کنیم. اگر ما پیش از روشن کردن زغال و پس از آن، تمام مولکول‌هایی را که در چوب و در هوا وجود دارند، اندازه‌گیری کنیم و آنها را با یکدیگر سنجش نماییم، خواهیم دید که درونمایه زغال و هوا در زمان سوختن سبک‌تر از زمان پیش از سوختن آنست. نکته آنست که سوختن زغال سبب تبدیل آن به دود نخواهد شد، بلکه به نیرو تغییر شکل خواهد داد و ما این تحول و یا فراگشت «ماده» به «نیرو» را به آسانی می‌توانیم با فرمول $E=MC^2$ محاسبه کنیم.

چکیده این بحث آنست که «ماده» و «نیرو» به یکدیگر قابل تبدیل بوده و نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک و جدا نمود. دانش پیشرفته امروز ثابت کرده است، همانگونه که وجود «ماده» و «نیرو» در طبیعت لازم و ملزوم یکدیگر بوده و نمی‌توان وجود یکی را بدون هستی دیگری پندار کرد، به همانگونه نیز «روح» و «بدن» دو روی سکه بدن انسان بوده و از هم جدایی

ناپذیر می باشند. همانگونه که «ماده» از «اتم» تشکیل می شود، بدن انسان نیز از بیلیونها یاخته و یا واحد جسمی ساخته شده و ترکیب این یاختهها تولید نیرو و حرکت می نمایند. اگر قرار باشد، عاملی را در زندگی انسان به نام «روح» بشناسیم، چنین عاملی غیر از «نیرو» چیز دیگری نمی تواند باشد. آنچه که کند آوران مذهبی «روح» نامیده اند، در واقع همان «نیروی» زندگی ساز انسان است. هنگامی که تعادل و ترکیبات یاخته های بدن بهم بخورد، نیروی فعال^{۲۵} در وجود انسان، به نیروی بالقوه^{۲۶} تبدیل می شود و چون نیروی فعال بدن از حرکت و جنبش باز می ایستد، بدن از کار می افتد و می میرد.

«روح مجرد» و وجود آن یکی از اختراعات خرافی سوداگران مذهبی و از کالاهای تقلبی وزهر آگین روانی آنهاست که بوسیله آن خرد توده های مردم را تسخیر و آنها را آلت منافع شخصی خود قرار می دهند.

کوتاه آنکه محمد بن عبدالله، درون قومی که انجام آداب و رسوم یاد شده بالا جزء ایمان مذهبی و فرهنگ قومی آنها بود پا به پهنه وجود گذاشت و از اینرو هنگامی که بر خود عنوان پیامبری بست، تمام آداب و رسوم موجود بت پرستان و مشرکان عربستان را وارد اصول و موازین دین نوساخته خود نمود. این موضوع تا آنجا آشکار و مسلم است که یکی از دانشمندان عرب به نام «نظر علی» می نویسد: «اسلام، بسیاری از آداب و رسوم بت پرستان عرب را وارد آئین و شعائر مذهبی خود کرد.»^{۲۷}

^{۱۵} به زیر نویس بالا نگاه فرمایید.

^{۲۶} به زیر نویس شماره ۲۴ همین فصل نگاه فرمایید.

^{۲۷} Michael Nazar-Ali, *Islam: A Christian Perspective* (Philadelphia: Westminster Press, 1983), p.21.

«الله» و آفرینش جهان

انسان نادان آنچه‌ان نیازمند دین است که حتی به گاوپرستی تیز روی می‌کند.

افسانه‌هایی را که کتاب قرآن و احادیث اسلامی در باره آفرینش جهان بوسیله «الله» بیان کرده‌اند، براستی می‌توان کاتانیسم باطل‌کننده تمام سازمان شیدنهاد و واپس‌گرایی دین اسلام به‌شمار آورد. کتاب قرآن هفتصد و پنجاه آیه به آفرینش جهان بوسیله «الله» ویژگی داده است. فلسفه و روش قرآن در باره شرح آفرینش جهان آنقدر بی‌پایه و نابخردانه است که شگفت‌مسخره‌بار تمام فرنودسارها و کتابهایی را که در باره فلسفه اسلام در باره آفرینش سخن رانده‌اند، برانگیخته است. سطح پوچی و بی‌سوده‌گی متون قرآن در باره آفرینش جهان تا آن اندازه است که دائرةالمعارف دین و علم اخلاق که یکی از معتبرترین فرنودسارهای جهان بوده و در ۱۳ جلد بزرگ، چاپ و منتشر شده، در صفحه ۱۷۴ جلد چهارم نوشته است: «مطالب پنداری قرآن در باره

^۱ James Hastings, *Encyclopedia of Religion and Ethics* (New York: Charles Scribner's Sons, 1927), p. 174.

آفرینش جهان تا آن اندازه بی ارزش است که آنرا می توان جزئی از کتاب هزارویکشب، نوشته «لین» Lane به شمار آورد.»^۲

از آنهمه آیه هائی که در قرآن از آفرینش جهان سخن گفته اند، چنین برمی آید که «الله» جهان هستی را برای نشان دادن مهر و عشق خود نسبت به بندگانش نیافریده، بلکه دستگاه آفرینش را به منظور نشان دادن توانائی خود به وجود آورده است. مدلول برخی از بیش از ۲۵۰ آیه قرآن که در باره آفرینش جهان سخن رانده اند، به شرح زیر است:

«ما آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست، درشش روز آفریدیم و هیچگاه از این کار خسته نشدیم.» (آیه ۳۷ سوره قاف.) «آیا براستی کسی که زمین را در دو روز آفرید، انکار می کنید و بر او مثل و مانند قرار می دهید؟ او (الله) جهانیان است و در بالای زمین کوههای استوار برافراشت و انواع برکتها در آن قرار داد و قوت و ارزاق را در چهار روز مقدر و معین کرد و روزی طلبان را در کسب روزی خود یکسان نمود. آنگاه به آفرینش آسمانها که دودی بیش نبود، توجه کرد. پس (الله) به زمین و آسمانها گفت، بیایید به فرمان من یا از روی شوق و رغبت و یا از روی اکراه و بی میلی. آسمانها و زمین گفتند ما از تو فرمانبرداری می کنیم. سپس نظم هفت آسمان را در دو روز استوار کرد و بهر آسمانی وحی نمود که به نظم درآید و آسمان دنیا را به چراغهای درخشنده زینت داد. این تقدیر (الله) مقدر و داناست.» (آیه های ۸ تا ۱۲ سوره فصلت.)

آیه های ۳ و ۴ سوره نحل نیز می گویند، «الله» آسمانها و زمین را برای احراز حقیقت خود آفرید و از آنچه که مشرکان گویند و برای او شریک آورند، منزّه است. «الله» انسان را از آب نطفه آفرید و آنگاه انسان با آفریدگار خود به مخالفت شدید برخاست.

آیه ۲ سوره رعد می گوید، او الّهی است که آسمانها را چنانکه مشاهده

^۲ Lane, *One Thousand and One Night* (London: 1859).

می‌کنید، بدون ستون برافراشت، سپس خود را بر عرش نشاند و خورشید و ماه را تسخیر کرد که هر کدام در زمان ویژه خود به گردش آیند و جهان را با ترتیب محکمی منظم ساخت.

درحالی‌که نتیجه آخرین پژوهش‌های دانشمندان فضائی نشان می‌دهد که جهان هستی در حدود بیست بلیون سال پیش بر اثر انفجار بزرگی (که بزودی از آن سخن خواهیم گفت)، به وجود آمد، پیروان ادیان سامی عقیده دارند که «الله» در حدود ۶/۰۰۰ سال پیش جهان را در شش روز آفریده است. سر

اسقف «جیمز آسشر» ایرلندی Assher James (۱۶۵۶-۱۵۸۱)، از بررسی تورات نتیجه گرفته است که جهان هستی در ساعت ۹ صبح روز یکشنبه ۲۳ اکتبر سال ۴۰۰۴ پیش از میلاد مسیح آفریده شده است.

پیش از اینکه به ادامه این جستار پردازیم، باید به این نکته اشاره کنیم که عقیده به آفرینش جهان هستی در شش روز، در آغاز به وسیله دین زرتشت نوآوری شده، سپس کلیمی‌ها در زمانی که در بابل در اسارت بودند، این عقیده را از زرتشتی‌ها جذب کردند و آنرا در سر فصل سفر آفرینش در تورات آوردند و آنگاه محمد که بسیاری از اصول و احکام قرآن را از زرتشتی‌ها و موسوی‌ها برداشت کرده، موضوع آفرینش جهان در شش روز را از زرتشتی‌ها و موسوی‌ها آموخته و آنها را وارد کتاب قرآن کرده است.

نخستین نکته‌ای که در باره مفاهیم بی‌پایه آیه‌های یادشده بالا توجه را برمی‌انگیزد، ناهمگونی آنها در مورد شماره روزهای آفرینش است. زیرا، به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود، آیه ۳۷ سوره قاف می‌گوید، ما جهان را در شش روز آفریدیم؛ آیه ۸ سوره فصلت می‌گوید، «الله» زمین را در مدت دو روز آفرید؛ آیه ۱۰ سوره فصلت در باره آفرینش جهان، از چهار روز سخن می‌گوید و آیه ۱۲ سوره فصلت اشعار می‌دارد، «الله» در مدت دو روز نظم آسمانها را برقرار کرد.

تضادها و ناهمگونی‌های قرآن پدیده تازه‌ای نیست و به گونه‌ای که می‌دانیم، بسیاری از مفاد آیه‌های قرآن با یکدیگر تضاد چشمگیر دارند و

گوئی «الله» بی نقص و عیب و آگاه به همه دانشهای نهان و آشکار جهان، مانند برخی از بندهای پریشان مغزش از هوش و حافظه عادی برخوردار نبوده که اینهمه در سخنانش ضد و نقیض گوئی کرده است. ولی آنچه که در این جستار قابل توضیح به نظر می رسد، تفسیر «بیضاوی» در باره تضاد مدلولهای سه آیه یادشده بالاست. «بیضاوی» در تفسیر خود سخت کوشش می کند که ناهمگونی های مفاهیم آیه های یادشده را به گونه ای با قدرت مفاهیم گوناگون واژه ها با یکدیگر آشتی دهد، ولی کوشش او به جایی نمی رسد و سرانجام تسلیم می شود. «بیضاوی»^۲ در تفسیر آیه ۸ سوره فصلت می نویسد: «هدف (الله) از اینکه به آسمانها و زمین فرمان داد تا به نظم در آیند، این نبود که آنها فرمانبرداری خود را نسبت به (الله) ثابت کنند، بلکه هدف (الله) از آفرینش زمین و آسمانها آن بود که قدرت و توان خود را نشان دهد.» «بیضاوی» در تفسیر دو روز آفرینش زمین و آسمانها می افزاید: «(الله) آسمانها را روزهای پنجشنبه و یکشنبه و ماه و ستارگان را روز جمعه آفرینش کرد.»

مشکات المصابیح، در باره آفرینش آسمانها و زمین بوسیله «الله» مطالبی نوشته است که برای همگان و بویژه کودکان عقب افتاده مغزی در خور سرگرمی است. در کتاب نامبرده می خوانیم که در شب معراج، هنگامی که محمد بن عبدالله با «الله» در آسمان به خوردن غذا مشغول بوده، «الله» به او گفته است که وی زمین را روز شنبه، کوهها را روز یکشنبه، درختها را روز دوشنبه، تمام اشیاء ناخوش آیند را روز سه شنبه، نور را روز چهارشنبه، حیوانات را روز پنجشنبه و آدم را که آخرین اقدام آفرینش بوده، بعد از ظهر روز جمعه، بعد از نماز روز جمعه خلق کرده است.^۱

نکته دیگری که در باره مفهوم آیه ۲ سوره رعد و همچنین آیه ۳ سوره یونس، آیه ۵ سوره طه، آیه ۵۹ سوره فرقان، آیه ۴ سوره سجده و آیه ۴ سوره حدید، در خور بررسی شایان است، «تشتن (الله) بر عرش» می باشد. این

قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر البیضاوی، انوار الشریح و اسرار التأویل (قاہرہ: ۱۳۴۴).

اجزائے ابوالفاسم محمود بن عمر بن خوارزمی زمخشری، مشکات المصابیح.

نکته که چگونه «الله» بر عرش می‌نشیند، بین فقها و مفسران آیه‌های قرآن بحث‌های بی‌پایانی برانگیخته است. واژه‌ای که برای نشستن «الله» در آیه یادشده به کار رفته، «استوی» می‌باشد. بسیاری از مفسران قرآن که مغز وخامه‌شان در برابر متون پوچ و نابخردانه قرآن منجمد شده، نوشته‌اند، هدف از نشستن روی عرش این بوده است که «الله» پس از آفرینش زمین، آنرا ترک کرده و به آسمان رفته است. «زمخشری»^۵ در باره تفسیر مفهوم آیه بالا سکوت کرده و خود را از رسوائی مفهوم آیه مورد نظر، برکنار نگهداشته است، ولی «بیضاوی»^۶ می‌نویسد، «الله» به عرش رفت تا از آنجا فرمانروائی خود را بر زمین و آسمانها استوار سازد.

نگاهی به فرهنگ‌های لغت، ریاکاری و سالوس‌پیشگی دکانداران مذهبی را برای مسخ کردن مفاهیم مسخره قرآن به آسانی آشکار می‌کند. فرهنگ لغت الهادی^۷ واژه «استوی» را «نشستن، پابرجا و مستقر شدن» ترجمه کرده و این جمله را مثال آورده است: «علی سریرالمنک تمکن و استقر فی السلطان»، که ترجمه آن به زبان فارسی چنین است: «او بر تمام عالم قدرت خود را مستقر کرد.» همان کتاب، آیه ۵ سوره طه را نیز به عنوان مثال دیگر ذکر کرده است. این آیه می‌گوید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.» یعنی «(الله) بخشنده بر عرش نشسته است.»

فرهنگ لغت المنجد^۸ نیز واژه «استوی» را «نشستن و استقرار یافتن» ترجمه کرده و مثال آورده است: «استوی علی سریرالملک» یعنی «او روی تخت عالم برنشست.»

مفهوم آیه یادشده و ترجمه‌ها و مثالهای فرهنگ‌های لغت، تردیدی باقی نمی‌گذارند که محمد بن عبدالله، عربی که سطح دانش و آگاهی و فرهنگش از

^۵ جبارالله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی زمخشری، الکشاف فی تفسیرالقرآن.

^۶ بیضاوی، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل.

^۷ حسن سعیدالکرمی، الهادی، جلد دوم (بیروت، لبنان: داراللبان للطباعة والنشر، ۱۹۹۱)، صفحه ۴۱۱.

^۸ المنجدالابجدی (بیروت، لبنان: دارالمشرق، ۱۹۸۶)، صفحه ۷۶.

فراز ذهنی تازیهای عادی آغاز سده هفتم میلادی، تجاوز نمی کرده، با این افسانه‌های هزارویکشب مایه، ریاکارانه ذهن ساکنان شبه جزیره عربستان را افسون کرده و پس از گذشت بیش از یک هزار و چهارصد سال، هنوز پیروان اسلام و قرآن دست کم زحمت خواندن و فهمیدن کتابی را که نهاد ایمان دینی آنها را تشکیل می دهد به خود نمی دهند و در ژرفنای نا آگاهی و واپس ماندگی گیاهوارانه زندگی می گذرانند.

صحیح البخاری نیز از قول محمد بن عبدالله، در باره آفرینش جهان حدیثی ذکر کرده که بسیار سرگرم کننده است. این حدیث می گوید: «نخستین چیزی که (الله) آفرید، یک قلم بود. سپس (الله) به قلم فرمان داد، [بنویس] قلم پرسش کرد، [چه بنویسم؟] (الله) پاسخ داد، [شماره هر چیزی را که باید آفریده شود، بنویس] و قلم آنچه را که تا ابد وجود دارد، به رشته نوشتن در آورد.»^۱

یکی از مفسران مشهور قرآن به نام حسینی نیز در تفسیر قسمت آخر آیه ۱۲۹ سوره توبه که می گوید: «... وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» می نویسد: «تخت (الله) دارای ۸/۰۰۰ ستون بوده و فاصله بین هر ستونی از ستون دیگر، ۳/۰۰۰/۰۰۰ میل است.»^۱

سایر مفسران قرآن، به عرش و تخت «الله» بیشتر جنبه روحانی و غیر مادی داده اند، ولی همه آنها موافقت دارند که «الله» روی عرش قرار گرفته و بوسیله فرشتگان، جن ها و افرادی که فرمانبردار او هستند، بر جهان فرمانروائی می کند. یکی از نویسندگان اسلامی، در باره «نشستن (الله) بر روی عرش» می نویسد: «تردید نیست که (الله) بر روی عرش می نشیند؛ ولی چگونه او روی عرش می نشیند، موضوعی است که تنها خود او می داند و هر کس پرسش کند،

^۱ دکتر محمد حسن جان، صحیح البخاری، ۹ جلد (پاکستان: ۱۹۷۱).

چرا (الله) می‌نشیند، کافر است.»^{۱۱}

شاهکار دانش هیئت و ستاره‌شناسی محمد، نویسنده قرآن به مطالب ناروا و مسخره بالا پایان نمی‌یابد. آیه ۲۰ سوره بقره و آیه ۶ سوره نبا می‌گویند: «آیا ما زمین را مانند بستری پهن نکردیم؟» و مسخره‌تر از دو آیه یادشده، آیه ۳۰ سوره انبیاء است که می‌گوید: «آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود، ما آنها را بشکافتیم و از آب هر چیزی را زنده کردیم، پس چرا مردم ایمان نمی‌آورند؟» مفسر نادان و یا شیاد یکی از قرآنهائی که زیر عنوان قرآن الکریم^{۱۲} با بودجه سازمان اوقاف و امور خیریه حکومت جمهوری اسلامی در ایران چاپ شده، در تفسیر آیه بالا نوشته است: «شاید از آسمان، علوم آسمانی انبیاء و از زمین امت‌ها مقصود باشند.» باید توجه داشت که تمام مفسران قرآن، هنگامی که در برابر آیه‌ها و متون پوچ و مسخره قرآن قرار گرفته و حتی با مسخ مفاهیم واژه‌ها نتوانسته‌اند، آنها را به پیروان بیچاره اسلامی بخورانند، به چنین تفسیرهای ابلهانه و غیر منطقی که هیچ ارتباطی با اصل مفهوم آیه ندارد، دست یازیده‌اند.

تردید نیست که اگر نویسندگان اسلامی کوچکترین اطلاعی از دانشهای پیشرفته امروزی داشتند، به جای بازی کردن با مفاهیم واژه‌ها، لافهای محمد را به دانشهای پیشرفته عصر ما پیوند می‌زدند و آنها را در چارچوب منطقی‌تری قرار می‌دادند. برای مثال، اگر این افراد از تئوری «انفجار بزرگ» (Big Bang Theory) که به‌زودی در همین فصل توضیح داده خواهد شد، آگاهی می‌داشتند، بدون شک مفهوم آیه ۱۳۰ سوره انبیاء را که از بسته بودن زمین و آسمانها و شکافتن آنها سخن می‌گوید، به تئوری «انفجار بزرگ» نسبت می‌دادند و ادعا می‌کردند که هدف از مدلول آیه یادشده همان تئوری «انفجار بزرگ» بوده است.

به هر روی، شاهکار نجومی کتاب قرآن در آیه ۳۲ سوره انبیاء ادامه

^{۱۱} Quoted in Samuel M. Zwemer, *The Moslem Doctrine of God* (New York: American Tract Society, 1905).

^{۱۲} قرآن الکریم (تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰)، صفحه ۳۲۴.

می دهد: «ما آسمان را سقفی محفوظ و طاقی محکم آفریدیم و این کافران از آیات آسمانی روگردانند.» آیه سوره ۵ الملک نیز می گوید: «و ما آسمان دنیا را به چراغهای درخشنده زیب و زیور دادیم و آنها را به منزله تیرهایی قرار دادیم تا شیاطین را برانند و ما آماده کردیم برای آنها عذاب آتش را.» همچنین آیه ۱۰۴ سوره انبیاء می گوید: «روزی که آسمانها را مانند طومار درهم می پیچیم و به حال اول که آفریدیم برمی گردانیم. این وعده ماست که البته انجام خواهیم داد.» جالب تر از همه بخشی از مدلول آیه ۶۵ سوره حج است که می گوید: «... و (الله) نگه می دارد آسمان را که روی زمین نیفتد، مگر هنگامی که فرمان این عمل را صادر کند.»

گروهی از خرده رهبران دینی اسلامی که در واقع نقش رمالان و جادوگران مذهبی را بازی کرده اند، گفته های بس سبک مغزانه ای در باره آفرینش جهان هستی دارند و جالب تر آنکه، برخی از نویسندگان مذهبی کوشش کرده اند، گفته های آنها را با پژوهشهای علمی تطبیق داده و به آنها جنبه علمی بدهند. برای مثال، شخصی به نام محمد رضا حسینی الهاشمی، کتابی زیر عنوان آغاز و فرجام جهان هستی از نظر قرآن و یا علم کلام به روش نوین^{۱۳} به رشته نگارش درآورده و از جمله می نویسد، محمد باقر، امام پنجم شیعیان گفته است: «آنگاه که اراده خداوند به خلق مادیات و جسمانیات تعلق گرفت، نخست آب را آفرید... سپس باد را از آب آفرید. پس از آن باد را بر آب چیره کرد، به گونه ای که باد آب را منفجر کرد. پس از انفجار متن آب بوسیله ضربت شدید باد، چیزهای ممتازی از این انفجار برخاست به آن اندازه که خداوند می خواست از آن پدیدۀ زمین را بسازد. پس خداوند از آن زمین را آفرید و آنرا مانند گلوله ای به هم پیچید و روی آب قرار داد. آنگاه آتش را از آب خلق کرد. سپس به آتش فرمان داد که آب را منفجر کند. در نتیجه انفجار آب

^{۱۳} محمد رضا حسینی الهاشمی، آغاز و فرجام جهان از نظر قرآن و یا علم کلام به روش نوین (شیراز: چاپ افست

دودی (گازی) پدید آمد که خداوند بوسیله آن آسمان را ساخت. در این هنگام نه شمس بود و نه قمری. نه ستاره و نه سحاب و کپکشان. آنگاه خداوند، آسمان را به هم پیچید و زمین و آسمان را با یکدیگر سنجید و سپس آسمان را بلند کرد و بالای زمین قرار داد، پیش از آنکه زمین را پهن کند.»

«الکساندر پوشکین» شاعر و نویسنده شهیر سده نوزدهم روسی می گوید: «قرآن؟ از نظر دانش هیئت و ستاره‌شناسی بسیار توخالی، ولی از نظر شعر و شاعری بسیار عظیم است.»

جالب‌تر از همه این افسانه‌سرایهای خنده‌دار اسلامی، حدیث باب سوم کتاب صحیح البخاری است. این حدیث از قول «ابو قتاده» روایت می‌کند که «الله» گفته است: «ما ستاره‌ها را برای سه منظور آفریدیم؛ زینت دادن آسمان، تیر زدن به شیاطین و راندن آنها از نزدیک شدن به آسمان و راهنمایی مسافرین. بنا بر این هر کسی که تعبیر دیگری برای آفرینش ستاره‌های آسمان داشته باشد، نادانی خود را ثابت کرده و نیروی خود را بیهوده به هدر داده است.»

اگرچه انسان همیشه پدیده‌ها را آنگونه می‌بیند که از راه وراثت در مغز او جای گرفته‌اند، نه آنگونه که در واقعیت وجود دارند، با اینحال تردید نیست که اگر مسلمانان دنیا با دیده خالی از احساس بیهوده‌گوئیهای قرآن را بررسی می‌کردند، خرد و درایت خود را از اسارت پاره‌ای خرافات بیهوده آزاد می‌نمودند و عمر خود را در سیاهچال نادانی و ناآگاهی بسر نمی‌بردند.

نویسنده، در پایان این بخش، به شرح ساده و کوتاهی از مکانیسم نجومی جهان هستی خواهد پرداخت. هنگامی که گفته‌های خنده‌آور رمالان و جادوگران مذهبی را که عنوان پیامبر و امام برای خود قائل شده‌اند با دانش پیشرفته ستاره‌شناسی زمان حال، برابری می‌کنیم؛ برایمان تردیدی باقی نخواهد ماند که این افراد با عناوین دروغینی که به‌خود بسته‌اند، ایمان مردم را

سرفت کرده و سده‌ها آنها را از درک واقعیاتی که در محیط پیرامونشان می‌گذرد، محروم نموده‌اند.

کره زمین یکی از سیاره‌های منظومه شمسی است که در هر ۲۴ ساعت یکبار به دور خود و در هر سال (۳۶۵ روز) یکبار به دور خورشید می‌چرخد. اولی را حرکت وضعی و دومی را حرکت انتقالی گویند. بر اثر حرکت وضعی زمین، روز و شب و بر اثر حرکت انتقالی خورشید، چهار فصل به وجود می‌آید. زمین را پوششی از گاز فراگرفته است که قسمت عمده آن اکسیژن و ازت می‌باشد. وسعت خشکی‌های زمین در حدود ۱۴۸/۸۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع و وسعت آبهای آن در حدود ۳۶۱/۲۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع است.

آسمان به بخش بسیار کوچکی از فضای لایتناهی که دیدگان ما توان مشاهده آنرا دارد، گفته می‌شود. تقسیم فضای لایتناهی آسمان به هفت طبقه، عقیده نابخردانه‌ای است که برای کودکان دبستانی نیز قابل پذیرش نیست. بنا بر این، عقیده به افتادن فضای خالی آسمان بر روی زمین که محمد در آیه ۶۵ سوره حج آورده، حتی از عقیده هفت آسمان نیز نابخردانه‌تر است. عقیده به وجود هفت آسمان را نخست فلاسفه یونان باستان نوآوری کردند و این عقیده نادرست در زمان حمله اسکندر مقدونی به آسیا و خاور میانه وارد شد و از آنجا به قرآن راه یافت.

«ویل دورانت» سالها پیش از اینکه باستان‌شناسان موفق به کشف لوحه‌های گلی در باره کشتی نوح در سرزمین بین‌النهرین شوند، نوشته است: «داستانهای لذت بخش آفرینش و فریب خوردن آدم و طوفان نوح از افسانه‌های بین‌النهرین گرفته شده است. ریشه این افسانه‌ها به ۳/۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و حتی پیشتر از آن می‌رسد. احتمال دارد که برخی از این داستانها را یهودیان در زمان اسارت در بابل از مردم آن سرزمین فراگرفته باشند. احتمال بیشتر آنست که این داستانها از زمان سومری‌ها و سامی‌های قدیم به آنها رسیده باشد.»^{۱۵}

می‌دانیم که در گذشته افراد بشر، حرکت باد و باریدن باران را ناشی از فرمان خدا و ایجاد رعد و برق و طوفان را نتیجه خشم و غضب او می‌دانستند. بهمین سبب افراد بشر برای حرکت کشتی‌های خود منتظر فرمان الهی برای وزیدن باد می‌شدند. این افکار و عقاید افسانه‌ای و نا بخردانه، سراسر قرآن را پر کرده است. چنانکه آیه ۲۲ سوره یونس می‌گوید، او اللّٰهی است که شما را در زمین و دریا سیر می‌دهد تا آنگاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی کشتی را به حرکت آورد و شما شادمان باشید که ناگاه باد تندی بوزد و کشتی از هر جانب به امواج خطر درافتد و خود را در جریان هلاک به بینید، آنزمان «الله» را بخوانید که شما را از خطر نجات دهد. آیه‌های ۷۶ و ۷۷ سوره انبیاء نیز همین مفهوم را افاده می‌کنند. آیه ۶۹ سوره اسراء همچنین می‌گوید: «... (الله) تندبادی می‌فرستد و همه شما را به کیفر کفر در دریا غرق می‌کند.» آیه ۳۳ سوره شوری می‌گوید: «هرگاه (الله) بخواهد باد را ساکت می‌کند تا کشتی‌ها از حرکت باز ایستند.» آیه ۴۸ سوره روم و آیه ۹ سوره فاطر (الله) را عامل ایجاد باد دانسته و می‌گویند، «الله» کسی است که باد را می‌فرستد تا ابرها را در فضا برانگیزد.

گذشته از آیه‌های قرآن، احادیث اسلامی نیز در باره پیوند باد و باران و سایر عوامل طبیعی با اراده «الله» نکاتی بس شایان توجه نوآوری کرده‌اند. تمام این احادیث حاکی از باورهای خرافی محمد در باره باد و باران است که با معتقدات انسانهای نخستین تفاوتی ندارد. کتاب مشکات المصابیح از کتاب دعوة الکبیر نقل می‌کند که «ابوهریره» روایت کرده است که محمد گفته است: «باد رحمت (الله) است که ممکن است هم در بردارنده برکت باشد و هم مجازات. بنابراین از باد ناراضی نباشید و نسبت به آن ناسزا نگوئید، بلکه از (الله) بخواهید برکت‌های آنرا شامل حال شما کند و از خطرات آن به (الله) پناه ببرید.»^{۱۶} این حدیث را «ابو داود شفیعی»، «ابن ماجه» و

¹⁶ *Mishkat Al-Masabih*, trans. James Robson, vol. 1 (Pakistan, Lahore: Kashmir Bazar, 1965), pp. 317-18.

«بیهقی» نیز ذکر کرده‌اند.

«ابن عباس» روایت می‌کند، هر زمانی که باد می‌وزید، محمد زانو می‌زد و می‌گفت: «یا (الله)، این باد را برای ما رحمت کن و نه مجازات...»^{۱۷}

«ابن ماجه»، «داود شفیعی» و «نسائی» از قول عایشه روایت کرده‌اند که هر زمانی که ابر در آسمان پدید می‌آمد، محمد دست از هر کاری که در پیش داشت می‌کشید و رو به آسمان می‌ایستاد و می‌گفت: «یا (الله) من از شر آنچه که در این ابرها ممکن است وجود داشته باشد، به تو پناه می‌برم.» اگر «الله» آسمان را صاف می‌کرد، محمد شکر به جای می‌آورد و هرگاه باران می‌بارید، محمد می‌گفت: «یا (الله)، رحمتت را شامل حال من کن.»^{۱۸}

«بخاری» و «مسلم» از قول عایشه روایت کرده‌اند که هرگاه باد وزیدن آغاز می‌کرد و یا ابر در آسمان پدید می‌آمد، محمد به ترس و وحشت می‌افتاد و هراسان می‌شد.^{۱۹}

گذشته از آن این پیامبرنمای نادان نمی‌دانسته است که در طبیعت کنش‌ها و واکنش‌هائی وجود دارند که منجر به رویدادهای جوی می‌شوند. برای مثال، هنگامی که آب اقیانوس‌ها بر اثر حرارت خورشید بخار می‌شود، تبدیل به گاز می‌گردد و در نتیجه سرد شدن توده‌های گاز و فشردگی آنها، ابر به وجود می‌آید. زمانی که درجه سردی توده‌های ابر بیشتر شود، به باران تبدیل می‌گردد. حال اگر سردی ابرها به درجه بیشتری برسد، تگرگ باریدن می‌کند. سپس بخشی از آن برای تغییرات فیزیکی و شیمیائی بوسیله زمین جذب شده و بقیه آن از راه رودخانه‌ها به دریاها باز می‌گردند. هنگامی که دو توده ابر که دارای بارهای الکتریکی ناهمگون (مثبت و منفی) هستند با یکدیگر برخورد کنند، رعد و برق به وجود می‌آید. باد، یعنی حرکت سریع هوا در فضا، نتیجه برخورد توده‌های هوای سرد و گرم و نبود تعادل نیروهای

¹⁷ Ibid.

¹⁸ Baidavi, ib. 211.

¹⁹ Ibid., p.317.

موجود در فضا می باشد. با وزیدن باد، کیفیت هوا به حالت تعادل درمی آید. ولی اشکال کار بشر آنست که پیوسته قواعد طبیعی را در سطح کره زمین بررسی می کند. در حالی که می دانیم، کره زمین (با ۲۴/۰۰۰ میل محیط) در برابر کهکشانها و یا جهان هستی، حتی ناچیزتر از یک پشه (که ارزش یک اتم، یعنی کوچکترین واحد ماده را نیز ندارد)، می باشد. حال اگر کره زمین در برابر جهان هستی تا این اندازه ناچیز باشد، دیگر وجود انسان با کمتر از شش فوت قد، چه وضع و ارزشی خواهد داشت!

«فرانسیس بیکن» در کتاب *Advancement of Learning* «پیشرفت آموزش» می نویسد، افراد نادان و نا آگاه تا هنگامی که آب می بینند، فکر می کنند که در دنیا خشکی وجود ندارد. مفهوم این گفته آنست که بازتابهای مغزی محمد بن عبدالله، یک تازی پرورش یافته قرن ششم میلادی در صحراهای عربستان از مطالب بیهوده و بی اساسی که سراسر قرآن را پر کرده، فراتر نمی رفته است.

«احمد» و «ترمذی» از قول «ابن عمر» روایت کرده اند که هر زمانی که رعد و برق آغاز می شد، محمد می گفت: «یا (الله)، ما را با خشم و غضبیت هلاک مکن و با مجازاتت نابود مساز، بلکه ما را در پناه خود نگهداری کن.»^{۲۰} به گونه ای که می دانیم، بسیاری از تاریخ نویسان^{۲۱} نوشته اند که محمد دچار هیستری و غش و ضعف بوده است. حالت یادشده بالا، یعنی ترس و وحشت از باد و ابرو مانند آنها، یکی از نشانه های بیماری یادشده است.

خوشبختانه، همه می دانیم که امروز دانش هواشناسی و جوشناسی، توان وحشی و تجاوزگر «الله» را مهار کرده و دیگر «الله» خودسر قادر نیست، برای مردم طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون بفرستد (آیه ۱۳۳ سوره اعراف). امروز مردم از پیش می دانند که آیا در روزهای آینده باد خواهد وزید، باران خواهد بارید و یا طوفان و رعد و برق ایجاد خواهد شد. حتی

^{۲۰}Ibid.

^{۲۱} S. W Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1888), p. 37.

دانش هواشناسی پیش بینی می‌کند که در چه ساعاتی از روز هوا آفتابی و در چه ساعاتی ابری خواهد بود. حال چگونه «الله» زبان بسته محمد، حاضر شده است، بنده‌هایش به دانشی دست یابند که دکان جادوگری او را تخته کند، چیستانی است که پاسخش را باید در دانشهای پیشرفته هواشناسی و جو‌شناسی جستجو کرد و نه کتاب دینی قرآن.

از مفاهیم خنده‌آور قرآن در باره آفرینش جهان هستی که بگذریم، تفسیرهای مفسران آیه‌های قرآن نیز در خور بسی سرگرمی است. «زمخشری» و «بیضاوی» در قرآنی که بوسیله «سیل»^{۲۲} تدوین شده، می‌نویسند، دود و یا تاریکی آسمان از آبی که زیر تخت «الله» بود (و پیش از ایجاد آسمانها و زمین آفرینش یافته بود)، به وجود آمد. آنگاه دود و تاریکی آسمان از سطح آب بالاتر آمد و آبی که زیر تخت «الله» جاری بود خشک گردید و بدین ترتیب زمین آفرینش یافت. آسمانها نیز از دود یادشده به وجود آمدند. همچنین باید دانست که آسمانها روز پنجشنبه و خورشید، ماه و ستارگان روز جمعه آفرینش یافتند. آدم نیز در روز جمعه بعد از ظهر آفریده شد. و به گروهی از فرشته‌های نگهبان مأموریت داده شد که مراقب شیاطین فضول باشند.^{۲۳}

مطالب مشکات‌المصابیح نیز در بوج‌نویسی‌های پنداری از سایر نویسندگان و مفسران مذهبی زیاد عقب نمانده است. کتاب یادشده می‌نویسد: «پیش از (الله)، هیچ چیزی وجود نداشت و تخت فرماندهی او روی آب قرار داشت. پس از آنکه (الله)، زمین و نواحی مربوط به آنرا آفرید؛ روی لوح حافظه‌اش همه چیز را نوشت. سپس فرشتگان از گوهر درخشان و جن‌ها از آتش بیدود و آدم از خاک آفریده شدند. هنگامی که آدم در بهشت آفریده شد... شیطان نزد او آمد و نگاهی به وی انداخت و مشاهده کرد که او دارای

^{۲۲} G. Sale, *The Koran*, translated into English with notes and a preliminary discourse (London: 1734), p. 389

بدن است. شیطان با مشاهده بدن آدم فهمید که (الله) مخلوقی آفریده است که بدون غذا نمی‌تواند، زنده بماند.»^{۲۴}

یکی از شگفتی‌های جانگداز روزگار ما آنست که مسلمانان جهان، کشفیات و واقعیات علمی جهان را که ثمره پژوهشهای دانش و تکنولوژی پیشرفته زمان ماست، نادیده می‌گیرند و هنوز به یاوه‌های اشاره شده در قرآن مانند مفهوم آیه ۶ سوره نبا که می‌گوید، ما زمین را مانند بستر و یا فرش گسترانیدیم و یا آیه ۵ سوره الملک که می‌گوید، ما ستارگان را به منزله تیرهایی قرار دادیم تا شیاطین را برانند؛ گوش می‌دهند و این یاوه‌ها را دلیل و برهان ایمان خود قرار می‌دهند.

مسلمانان جهان چشم خود را به ثمره‌های دانش پیشرفته بسته و هنوز باور دارند که در فضا هفت آسمان وجود دارد که یکی روی دیگری قرار گرفته و در دنیا هفت زمین آفریده شده که یکی زیر دیگری واقع شده است. همچنین آنها معتقدند که قطر هر یک از به اصطلاح آسمانها و زمینها و فاصله بین آنها را با دقت می‌توان اندازه گرفت. یکی از احادیث اسلامی می‌نویسد، چون هفت زمینی که روی یکدیگر قرار گرفته‌اند، محکم و ثابت نبودند؛ «الله» در زیر هر یک از آنها عوامل نگهدارنده‌ای آفرید تا آنها در جای خود ثابت بمانند. بدین شرح که «الله»، نخست به یک فرشته بزرگ هیکل فرمان داد، تا زیرزمین (و یا زمینها) برود و آنها را محکم روی شانهاش نگهدارد. و برای اینکه فرشته یادشده اتکاء کافی داشته و بتواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، «الله» زیر پاهای او یک سنگ بزرگ یاقوت آفرید که دارای هفت هزار سوراخ بود و از هر سوراخی یک دریا جاری بود. ولی، چون سنگ یادشده روی چیزی قرار نداشت، «الله» یک گاو نر بزرگ هیکل آفرید که «کویوتا» نامیده می‌شد و دارای چهار هزار چشم بود و هر یک از اعضای بدنش نیز چهار هزار

بودند و گاو یادشده، زمین (و یا زمین‌ها) را روی شاخها و پشت خود نگهداری می‌کرد. و زیر این گاو، «الله» یک ماهی بزرگ هیكلی قرار داد که «باهاموت» نامیده می‌شد. در زیر این ماهی، آب و در زیر آب تاریکی قرار داشت و دانش بشر نمی‌تواند بفهمد که زیر تاریکی چه عاملی واقع بود.^{۲۵}

نگاهی تند و کوتاه به مکانیسم جهان هستی

هر یک از جوامع گوناگون بشر در فرهنگ خود، عقیده ویژه‌ای در باره ایجاد جهان هستی و افراد بشر دارند. در زمانهای پیشین، افراد بشر فکر می‌کردند که جهان هستی، تنها به محیط پیرامون زندگی آنها و مناطق دوردستی که نام آنها را شنیده بودند و نیز خورشید، ماه، ستارگان و سیارات ویژگی داشت. افراد انسان در آن زمانها برای اجرام سماوی فروزه الوهیت قائل بودند و آنها را خدایان و ارواح به‌شمار می‌آوردند. گروهی نیز آفرینش جهان هستی و افراد انسان را ناشی از نیاز، خواست و اعمال خدایان می‌دانستند. ولی، از سده ششم پیش از میلاد مسیح، فلاسفه یونانی که در اطراف دریای مدیترانه بسر می‌بردند، به این اندیشه افتادند که کنش‌ها و واکنش‌های عناصر طبیعی مانند زمین، آتش، هوا و آب ممکن است سبب ایجاد جهان هستی شده باشند. تا آن زمان، اندیشه‌های بشر در باره جهان هستی روی «عاملی» که این جهان را به وجود آورده است، دور می‌زد، ولی از سده ششم پیش از میلاد با پژوهشهایی که فلاسفه یونان در باره چگونگی جهان هستی به عمل آوردند، مرکز اندیشه‌های بشر در این باره از «عامل آفریننده جهان» به «چگونگی ایجاد» آن تغییر پیدا کرد.

«ارسطو» (۳۲۲-۳۸۴ پیش از میلاد)، فیلسوف شهیر یونانی و «بطنمیوس» (۱۶۸-۹۰ میلادی)، عقیده داشت که جهان هستی بی‌حرکت، ساکت و محدود بوده و کره زمین مرکز آن می‌باشد. عقیده «ارسطو» در این

²⁵ Al-Damiri Ibn- al-Wardi, etc. ap. Lane, *op. cit.*

زمینه، در حدود مدت دو هزار سال بر چگونگی اندیشه‌گری دانشمندان و پژوهشگران علم هیئت حکمفرمایی داشت. «اپیکور» (۲۷۰-۳۴۲ پیش از میلاد)، یکی دیگر از فلاسفه یونانی، باور داشت که جهان هستی در آغاز حالت بی‌نظمی و تغییر مداوم داشته و پیوسته از شکلی بدون قاعده و ترتیب به شکل دیگری تبدیل و دگرگونی یافته تا اینکه سرانجام به نظم و قاعده درآمده است.

«نیکولا کوپرنیک» (۱۴۷۳-۱۵۴۳ میلادی)، ستاره‌شناس و ریاضی‌دان لهستانی، اظهار داشت که زمین نه تنها ثابت و مرکز کائنات نیست، بلکه یکی از سیارات آسمانی بوده و با هشت سیاره دیگر منظومه شمسی به دور خورشید می‌گردد، ولی از قرص مقامات کلیسا جرأت انتشار عقیده خود را نیافت. شانزده سال پیش، «جیوردینو برونو» Giordino Bruno فیلسوف شهیر ایتالیایی، ضمن سایر عقاید روشنگرانه‌اش، اظهار داشته بود که زمین مرکز جهان هستی نیست و در آسمان گردش دارد و چون این عقیده بنیان معتقدات بنیادی مسیحیت را متزلزل می‌کرد و مهمتر اینکه دکان کشیش‌ها و سوداگران دینی مسیحیت را به نابودی تهدید می‌نمود، از اینرو مقامات مذهبی کلیسا، این فیلسوف گران‌ارج را زنده در آتش سوزانیده بودند. به هر حال، کشف «کوپرنیک» تئوری «برتری مرکزیت انسان»^{۲۶} را بسیار سست نمود. سالها بعد، سایر ستاره‌شناسان ثابت کردند که خورشید یکی از صدها میلیون ستاره جهان هستی است و ستارگانی را که با چشمان غیر مسلح می‌توان مشاهده کرد، چندین سال نوری^{۲۷} با ما فاصله دارند.

در آغاز سده بیستم، دانشمندان فضائی غرب دریافتند که در جهان هستی انفجار بسیار بزرگی روی داده و سبب شده است که کهکشانهای^{۲۸} دوردست از

^{۲۶} Anthropocentrism

^{۲۷} سال نوری فاصله‌ای است که نور در هر سال می‌پیماید و میزان آن در هر سال در حدود ۸۸/۵ تریلیون میل (و یا ۹/۴۶ تریلیون کیلومتر) می‌باشد. نور در هر ثانیه ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر راه می‌پیماید.

^{۲۸} «کهکشان» یکی از بیلیونها واحدهای ساختمان جهان آفرینش است که دارای مجموعه کلاسی از ستارگان و سیارات می‌باشد.

کهکشان راه شیری ما دورتر بیفتند. هر اندازه که این کهکشانها از کهکشان راه شیری دورتر بودند، سرعت دورتر شدن آنها نیز بیشتر بود. در این زمان همچنین کشف قانون جاذبه زمین به دانشمندان کمک کرد تا به مکانیسم به هم پیوستن و تشکیل کهکشانها از ستارگان آگاه شوند. یکی دیگر از پیشرفت‌های دانش فضائی در سالهای دهه ۱۹۴۰، شناسائی هسته اتمی بود. همچنین در این زمان دانشمندان و پژوهشگران کشف کردند که پروتون و نوترون با یکدیگر ترکیب می‌شوند و در نتیجه این ترکیب شیمیائی، هسته نیدروژن و هلیوم و ماده خام تشکیل ستارگان به وجود می‌آید. پیشرفت‌های بادشده، دانشمندان را به سه دقیقه‌ای لحظه انفجار بزرگ و ایجاد جهان هستی نزدیک کرد.

در دهه سالهای ۱۹۶۰ دانشمندان به چگونگی ذراتی که تشکیل هسته اتمی را می‌دهند، پی بردند و در دهه سالهای ۱۹۷۰، دانشمندان به یک هزارمین ثانیه (۱۰-۳ ثانیه) لحظه انفجار بزرگ و ایجاد جهان هستی رسیدند.

نتیجه آخرین پژوهشهای دانشمندان فضاشناسی، در زمانی که این کتاب زیر چاپ می‌رود، حاکی است که کهکشان راه شیری تنها یکی از میلیونها کهکشان جهان هستی است که دارای پنجاه بیلیون ستاره است که خورشید یکی از آنها می‌باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که در برابر هر یک از ساکنان کره زمین، شمار چهارصد میلیون ستاره وجود دارد. سایر اعضای نجومی تشکیل دهنده این کهکشان هنوز برای دانشمندان نامعلوم مانده است. گالیله برای نخستین بار کشف کرد که این خط نور سفید کمرنگ، نمودار مجموعه کلانی از ستارگان است که شمار آنها بیش از یکصد بیلیون ستاره بوده که آنها را با چشمان غیر مسلح نمی‌توان مشاهده کرد. بیشتر این یکصد بیلیون ستاره با یکدیگر کنش‌ها و واکنش‌های فیزیکی دارند که سبب تولید گاز، گرد، اشعه گوناگون و محیط‌های مغناطیسی می‌شوند. بدیهی است که این عوامل در ساختمان جهان هستی نقش بزرگی برعهده دارند.

کهکشان راه شیری با چنین عظمت غیر قابل پنداری، در برابر سایر

کهکشانها بسیار کوچک به شمار می‌رود. با توجه به این امر که کهکشان راه شیری در حدود ۱۰۰/۰۰۰ سال نوری، درازی دارد، می‌توان گفت که کهکشان راه شیری تنها یکی از کهکشانهای بسیاری است که در جهان هستی وجود دارد.

تا کنون برای هیچیک از دانشمندان دانش ستاره‌شناسی معلوم نشده است که آیا اندازه و حجم جهان هستی، محدود و یا نامحدود می‌باشد. در جهان هستی اجرامی وجود دارند که quasar نامیده می‌شوند. این اجرام که شمارشان به حدود ۴۰ می‌رسد، از همه ستارگان و سیارات و اجرام سماوی به ما دورتر بوده و بین ۱۲ تا ۱۶ بیلیون سال نوری با کره زمین فاصله دارند و دارای منابع مقتدر نیروی رادیویی هستند.

اختراع تلسکوپ و دستگاه اسپکتروسکوپ (Spectro-Scope) که به زبان فارسی (طیف‌نگار) نامیده می‌شود و برای تجزیه و تحلیل نور به کار می‌رود، سبب پیشرفت بی‌سابقه دانش ستاره‌شناسی شد. بر اثر اختراع دستگاههای یادشده و پیشرفت شگرف دانش ستاره‌شناسی، دانشمندان نجومی به این واقعیت دست یافتند که منظومه شمسی که کره زمین، یکی از سیارات کوچک آن به شمار می‌رود، در گوشه‌ای از کهکشان راه شیری واقع شده است. نام «کهکشان راه شیری» از خط نور سفید کم‌رنگی که در شب‌های صاف و روشن در وسط آسمان دیده می‌شود، گرفته شده است.

رصدخانه^{۲۹} «پالومر» امریکا شمار ۵۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ستاره کشف کرده است. همچنین ۳۵۰ کهکشان جدید کشف شده که هر یک

^{۲۹} رصدخانه مشهور «پالومر» در ایالت کالیفرنیا، شمالی کشورهای متحده امریکای شمالی، دارای یک ذره بین ۵۰۸ مایلمتری است که بزرگترین ذره بین نجومی جهان می‌باشد و قادر است جهان هستی را تا مسافت ۲ میلیارد سال نوری ببیند. عکسهائی که بوسیله دوربین رصدخانه «پالومر» تهیه شده، نشان می‌دهد که کهکشان ما صد هزار سال نوری طول دارد و منظومه شمسی که کره زمین یکی از سیارات کوچک آن به شمار می‌رود، در یکی از دو سر آن قرار گرفته و این کهکشان میلیاردها سال است با سرعت ۲۵۰ کیلومتر در ساعت به نقطه نامعلومی در فضا در حرکت است.

شامل ۵ تا ۲۰ کهکشان کوچکتر می باشد. هر یک از این کهکشانها دارای ۲ بیلیون ستاره است که اندازه هر یک از آنها به گونه متوسط با اندازه خورشید برابر است. فاصله هر یک از این ستارگان با زمین، بین ۱۳۰ تا ۴۵۰ میلیون سال نوری است. برای اینکه ما بتوانیم به بزرگی غیرقابل پندار جهان هستی پی ببریم، کافی است بدانیم که شمار کهکشانها در پهنه بیکران جهان، از تمام شنهای ساحلی کلیه سواحل روی کره زمین بیشتر است.

«توماس آکیناس» Thomas Aquinas، فیلسوف و دانشمند شهیر ایتالیائی سده سیزدهم می گوید، از لحظه ای که عاملی در این دنیا به وجود می آید، وارد عمل می شود و اثر خود را به ظهور می رساند. برای مثال، از همان لحظه ای که آتش به وجود می آید، از خود حرارت تولید می کند، به گونه ای که نمی توان، وجود آتش را بدون حرارت آن پندار کرد. حاصل این گفته آنست که اگر نتوان بین علت و معلول، فاصله مدتی را به تصور آورد، به ناچار باید پذیرش کرد که اگر آفریننده ای در این جهان وجود داشته باشد، باید بین زمان وجود او و آفریدن مخلوقاتش فاصله مدتی نباشد.

اگر ما به این عقیده گردن نهیم که جهان ما بوسیله یک آفریننده خلق شده، باید همچنین معتقد باشیم که آفریننده جهان، پیش از آفرینش آن وجود داشته است. در اینصورت، چند پرسش اساسی توجه ما را جلب خواهد کرد: یکی اینکه برای چه مدتی، آفریننده جهان بیکار بوده و از آفریدن جهان و مخلوقات آن خودداری کرده است؟ چه مدت زمانی بین بیکارگی آفریننده جهان و تصمیم او برای آفریدن جهان فاصله بوده است؟ چه علل و عوامل و یا شک و تردیدهائی سبب شده که آفریننده جهان پیش از تصمیم به آفریدن جهان، در این باره اقدامی به عمل نیاورد؟ آیا بین زمان آفرینش و زمان پیش از آن فاصله مدتی وجود داشته است یا نه؟ اگر بین زمانی که جهان آفریده شده و زمان پیش از آن فاصله وجود داشته، باید پذیرش کنیم که آفریننده جهان برای مدت زمانی که ممکن است چند دقیقه، چند ساعت، چند روز، چند

سال و یا میلیونها سال باشد، میل و تصمیمی به آفریدن جهان نداشته است. هرگاه بین وجود آفریننده جهان و زمان آفرینش جهان، فاصله مدتی وجود نداشته، باید پذیرش کنیم که آفریننده جهان و آفرینش جهان، هر دو در یک زمان وجود داشته‌اند.

ادیان سامی (موسوئیت، مسیحیت و اسلام) عقیده دارند که مدت چهار هزار سال، آفریننده توانای جهان در حال بی‌تصمیمی و تردید بوده و نمی‌دانسته است، آیا جهان، افراد انسان، حیوانات، گیاهان و ارواح را خلق کند یا نه. بدیهی است که آفریننده جهان باید توانی بالای تصور انسان داشته و از لحاظ اراده و تصمیم، موجودی بی‌نقص و عیب و کامل بوده و پیوسته قادر به گزینش بهترین‌ها باشد. ولی، پندار وجود فاصله بین آفرینش جهان و آفریننده آن بدون تردید دلیل بر بی‌ثباتی اراده و ناتوانی آفریننده جهان در تصمیم‌گیری درست و گزینش وضع و کیفیت مطلوب خواهد بود.

هرگاه آفریدگار جهان از ابتدا وجود داشته، آثار آفرینش او نیز باید همزمان با وجود او ایجاد شده باشند. همانگونه که وجود حرارت و آتش را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود، به‌همانسان نیز فرض وجود فاصله زمان بین وجود آفریننده و آثار آفرینش نابخردانه و غیر منطقی خواهد بود. اگر آفریننده دارای وجود ازلی و ابدی باشد، برای اعمال و اقدامات او نمی‌توان آغاز و فرجامی قائل شد و یا آنها را از یکدیگر جدا نمود. ما باید این واقعیت را بپذیریم که اگر عاملی در زمان پیش آفریده نشده، دلیل بر آنست که پیش از آفریده شدن، وجود آن لازم نبوده است.

در این بحث، این پرسش که چگونه جهان بیکران از هیچ آفریده شده است؟ مهم نیست. بلکه آنچه دارای اهمیت می‌باشد، آنست که چرا پیش از آفرینش، جهان و محتویات آن از هیچ آفریده نشده بود؟ آیا این آفریدگار بسیار توانا چرا پیش از آفرینش، به این واقعیت پی نبرده بود که به‌آسانی می‌توان از هیچ، جهان بیکرانی آفرید؟ اگر همه چیز از هیچ آفریده شده، پس جوهر و ذات هستی چیست؟

بهتر است، به پرسشهای پیشین بازگردیم. ۱- چرا جهان هستی زودتر آفریده نشده است؟ ۲- اگر بین وجود آفریدگار و جهان آفرینش فاصله زمانی وجود نداشته، پس آیا در زمانی که آفریدگار بدون جهان وجود داشته، این جهان در کجا بوده است؟ ۳- اگر این جهان از هیچ آفریده شده، چرا آفرینش از هیچ ادامه نیافته است؟

هنگامی که ما به واقعیت‌های یادشده بالا توجه می‌کنیم، تئوری آفرینش این جهان بوسیله خدا و بویژه «الله» لوده محمد، یک تئوری غیر ممکن و یک شوخی خنده آور نجومی به نظر می‌آید.

نکته مهم دیگری که در باره آفرینش توجه ما را جلب می‌کند، موضوع زمان و مکان است. هرگاه بخواهیم موضوع آفرینش را بر پایه تئوریهای مذهبی بررسی کنیم، موضوع آفرینش و زمان و مکان، سه عامل وابسته به یکدیگر می‌باشند، ولی هرگاه جهان هستی را بر اساس دانش و خرد سنجش کنیم، موضوع آفرینش به گونه کامل از زمان و مکان جدا و آزاد و یک پدیده ابدی و ازلی خواهد بود که از آغاز وجود داشته و تا ابد نیز وجودش ادامه خواهد یافت. اگر فرض کنیم جهان هستی دارای آفریننده‌ای بوده که توان و اختیارش تابع زمان و مکان بوده، چنین آفریدگاری همان «الله» مسخره محمد بوده است.

چگونه ممکن است پندار کرد که اجرام فلکی «اندرومدا» Andromeda که نور آن یک بلیون و پانصد میلیون بار بیشتر از خورشید بوده، مرکز آن ۳۰/۰۰۰ سال نوری از خورشید و سه بلیون سال نوری با ما فاصله دارند و با سرعت ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر در ثانیه به سوی ما می‌آیند، بوسیله یک آفریدگار مذهبی آفریده شده باشند؟ آیا نور اجرام فلکی «اندرومدا» در چه زمانی و از چه مکانی حرکت خود را آغاز کرده‌اند؟

آیا این یک شوخی هذیان‌نهاد نخواهد بود که ما فکر کنیم، آفریدگار جهان، به گونه ناگهانی در زمان و مکان ویژه‌ای تصمیم گرفته است، جهان هستی را به عنوان یک اسباب بازی برای سرگرمی و تفریح خود بیافریند و یا

در زمان و مکان ویژه‌ای احساس کرده است، به وجود بندگانی نیاز دارد که به ستایش و تحسین او بپردازند؟

تئوری انفجار بزرگ

تئوری انفجار بزرگ Big Bang Theory که در سال ۱۹۲۷ میلادی بوسیله «جورجس لمارتر» Georges Lemaitre فیزیک‌دان بلژیکی و «ادوین هابل» Edwin Hubble ستاره‌شناس شهیر امریکایی در باره ایجاد جهان هستی نوآوری شده، آخرین پدیده همه‌پذیر علمی در باره تکامل جهان هستی است. شرح ساده و کوتاه این تئوری آنست که در دهه سالهای ۱۹۲۰ «لماتر» و «هبل» در باره تکامل جهان هستی به کشفی دست یافتند که برای همه دانشمندانی که در این رشته پژوهش می‌کنند، پذیرا شده است. بر پایه تئوری این دو دانشمند، در حدود بیست میلیارد سال پیش جهان هستی بسیار داغ، متراکم و در هم برهم بود. تراکم درجه حرارت و انرژی به اندازه‌ای بود که به تدریج رو به وخامت می‌رفت و سرانجام در 10^{-43} ثانیه منجر به انفجار بزرگی شد که چگونگی اندازه آن از پندار انسان خارج است. بر اثر این انفجار شگفت‌انگیز، کهکشانشها به ژرفنای فضای لایتناهی به اطراف پرتاب شدند و جهان هستی را تشعشع بزرگی فراگرفت که سبب شد جهان هستی گسترش پیدا کند. آگاهی‌ها و دانشی که امروز دانشمندان از ماده و چگونگی مکانیسم آن در برابر قدرت جاذبه به دست آورده‌اند، به خوبی ما را به چگونگی گسترش جهان هستی در نتیجه تشعشع آن انفجار بزرگ آشنا می‌کند.

همچنان که جهان گسترش می‌یافت، در همان حال به سردی می‌گرایید. دلیل این امر آنست که، هنگامی که هوا گسترده می‌شود، به سردی می‌گراید. پس از گذشت چند صد سال، آنچه که از تشعشع یادشده باقی ماند، ماده و بوئره هیدروژن بود. ماده باقیمانده از تشعشع مورد نظر نیز شامل مقادیر کمی هلیوم و سایر عناصر خفیف بود. امواج ضعیف رادیونی که امروز در جهان وجود دارد، باقیمانده تشعشع یادشده می‌باشد. پس از ایجاد تشعشع ذکرشده،

تراکم ماده رو به کاهش گذاشت. با گذشت زمان، ماده یادشده از هم جدا شد و تشکیل انبوههای کهکشانها را داد. سپس، دستکم بخشی از کهکشانها، ستارگان و گروهی از سیارات، منظومه شمسی را تشکیل دادند. کهکشانها هنوز با سرعتهای بالای پندار از یکدیگر در حال دور شدن هستند، یعنی جهان در حال گسترش است و این کار برای ابد ادامه خواهد یافت. این عمل، درست مانند خمپاره آتشباری است که پس از انفجار، اخگرها و پارههای آن با هزاران رنگ و به سرعت از یکدیگر می‌گریزند و سرانجام خاموش می‌شوند.

ستاره‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که امکان دارد، کهکشانها دوباره در حدود هفتاد بیلیون سال دیگر مانند وضع پیش از تشمع که شکل یک توده لایتناهی داشتند، با یکدیگر جمع و متراکم شوند. هرگاه این رویداد به وقوع پیوندد، دوباره انفجار بزرگی اتفاق خواهد افتاد و به جهان شکل تازه‌ای که بی‌شبهت به شکل امروز آن نیست، خواهد داد.

ممکن است، برخی افراد فکر کنند که آغاز این «انفجار بزرگ» را باید مبدأ زمان به حساب آورد، در حالیکه چون دنیا از آغاز وجود داشته و برای ابد نیز به وجود خود ادامه خواهد داد و تغییری در سرشت آن به وجود نخواهد آمد، از اینرو، نمی‌توان برای آن قائل به زمان شد. هرگاه عاملی در خارج از جهان وجود می‌داشت، ممکن بود برای جهان زمان قائل شد، ولی چون همه چیز در داخل جهان وجود دارد، از اینرو ویژگی بعد زمان برای جهان، به شکلی که ما برای تاریخ رویدادهای خود به کار می‌بریم، منتفی بوده و بعد مکان جهان، خود وجود فیزیکی آنست.

به هر روی، پس از ایجاد سیارات و سرد شدن ستارگان، کنشها و واکنشهای شیمیائی طبیعت، پس از میلیاردها اشتباه، نخستین اورگانیزم زنده را به وجود آوردند. هرگاه گسترش جهان یک در میلیون سریع‌تر انجام می‌گرفت، ماده که برای فرار از فشرده شدن دارای سرعت کافی بود، از مبدأ خود دور می‌شد و کهکشانها به وجود نمی‌آمدند. و نیز هرگاه نیروی هسته‌ای

تنها چند درصد از آنچه وجود داشت، قوی‌تر می‌بود، افزایش نیروی هسته‌ای، سبب تبدیل هیدروژن به هلیوم می‌شد. در اینصورت بر اثر نبود هیدروژن، ستارگان قادر به درخشش و نورافکنی نمی‌شدند و در جهان زندگی به وجود نمی‌آمد.

«اینشتین» و «الکساندر فریدمن» دانشمند روسی، هر دو ثابت کرده‌اند که در جهان باز و بیکران هستی، گسترش کهکشان‌ها هیچگاه متوقف نمی‌شود و حتی جهان فعلی هنوز به سرحد گسترش خود نرسیده و کهکشان‌ها از یکدیگر در حال دور شدن می‌باشند. قانون «هبل» نیز همین تئوری را ثابت کرده است. «هبل» در سال ۱۹۲۹ ثابت کرد که کهکشان‌هایی که دست کم تا ۳۰ میلیون سال نوری فاصله دارند، شتاب رادیوئی آنها متناسب با فاصله آن از کهکشان راه شیری است. به عبارت ساده، هر کهکشانی از مرکز خود دور می‌شود.

دانشمندان ستاره‌شناس امروز به این نتیجه رسیده‌اند که در هر یک از هر ششصد میلیون ستاره، امکان زندگی وجود دارد. بدین ترتیب می‌توان گفت که در دهها بیلیون ستاره ممکن است، مانند کره زمین به گونه‌ای امکان زندگی وجود داشته باشد.

این بود شرح بسیار ساده و کوتاهی از چگونگی نجومی جهانی که ما در آن بسر می‌بریم، ولی محمد بن عبدالله، این اعرابی بیدانش و فریبگری که برآستی باید او را پیامبر دروغهای نقابدار و خرد شکن و قهرمان دگردیسی واقعیت‌های آشکار و نهان دانست، دنیای ما را به مثابه خیمه‌ای پندار کرده است که آسمان، سقف آن؛ کره زمین کف و کوهها، میخها و تیرک‌های نگهدارنده آن هستند. بهمین جهت، این اعرابی ناآگاه و دغفلکار که از عظمت بالای پندار کهکشان‌ها، ستارگان و سیارات جهان آفرینش غافل بوده، در آیه ۶۵ سوره حج کودک و ارانه گفته است، «الله» آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد.

اگر پندار کنیم، «الله» یعنی بتی که محمد آنرا خدای جهانیان

شناختگری کرد، براستی آفریننده جهان هستی باشد، آیا هیچ خرد حتی عقب افتاده‌ای می‌تواند تصور کند که چنین خدای توانائی، این جهان بالای بندار را که زمین ما در برابر بزرگی آن، شیهه دانه خشخاشی در برابر تمامی آبهای کره زمین می‌باشد، نادیده بگیرد و به صحرای خشک و سوزان عربستان رو کند و در آنجا به قربانیان فریب و ربای یک مرد لاج‌نهاد بگوید، هنگامی که می‌خواهید محمد را صدا بزنید، با صدای بلند او را از پشت خانه‌اش نخوانید؛ آنهایی که با صدای بلند، محمد را از پشت خانه‌اش می‌خوانند، افرادی بیشعور و بی‌عقل هستند (آیه ۴ سوره حجرات)؛ و یا هنگامی که به‌خانه محمد می‌روید، به‌ظروف غذا چشم ندوزید (آیه ۵۳ سوره احزاب)؛ و یا اینکه خود محمد را خطاب قرار دهد و به او بگوید، تو لازم نیست برای زنان توبت همبستر شدن را رعایت کنی، هر یک از زنان را که میل داری توبت را عقب بینداز و هر یک را که اراده کردی نزد خود بخوان (آیه ۵۱ سوره احزاب). همچنین با ذهنی کودکانه بگوید، و در روی زمین کوههای استوار قرار دادیم تا مردم را از اضطراب حفظ کند (آیه ۳۱ سوره نساء).^{۳۰}

براستی، ما افراد بشر که از نظر درک و شعور، بالاترین موجودات زنده جهان به‌شمار می‌رویم، چه افراد سبک‌مغز و ساده‌باوری بوده، چه زود قربانی فریبگریها و دغلیکاریهای هم‌نوع خود واقع می‌شویم و چه آسان در برابر افسونهای ترفندگران جاه‌طلب و قدرت‌خواه تاریخ، نرد خرد می‌بازیم و با اراده آزاد، خود را به ژرفنای فقر معنوی و نقطه صفر هوش و درایت واژگون می‌کنیم.

^{۳۰} مفسر کتاب قرآن‌الکریم، چاپ جمهوری اسلامی در صفحه ۳۲۴، پس از عبارت (و در روی زمین کوههای استوار قرار دادیم)، نوشته است، (شاید امامان و مردمان ثابت ایمان مراد نظر باشد).

فصل هفتم

نام‌ها و صفتهای نود و نه گانه «الله»

با زمانی که جامعه شغل شرافتمندانه‌ای برای روحانیان پیدا نکند، این گروه مفتخوار، سرباز و انگل اجتماع انسان خواهد بود.

دانشمندان فقه اسلامی «الله» را «اسم ذات» و صفتهای و یا لقبهای نود و نه گانه او را «اسم صفت» می‌دانند، ولی آیه ۱۷۹ سوره اعراف، آیه ۲۴ سوره حشر و آیه ۱۱۰ سوره بنی اسرائیل، صفات «الله» را «اسماء الحسنی» و یا «نامهای خوب» بشمار می‌آورند. احادیث موجود، شمار نود و نه لقب برای «الله» برشمرده‌اند که بیشتر آنها در قرآن ذکر شده است. کلمه «الله» خود، تعداد ۲۷۰۰ مرتبه در قرآن ذکر شده است. «ابوهریره» روایت می‌کند که محمد گفته است: «(الله) دارای نود و نه لقب است و هر کسی که (الله) را به آن نامها بخواند، وارد بهشت خواهد شد.» همان حدیث به شرح القاب نود و نه گانه «الله» پرداخته، ولی فهرست القاب یادشده در کتابهای اسلامی با شماره و نامهای مختلف ذکر شده‌اند.

مسلمانان مؤمن و بویژه آخوندهای شیعه‌گری، پیوسته تسبیحی در دست دارند که دارای نود و نه دانه است و هر یک از آنها نمودار یکی از القاب

«الله» می باشد. فرض اینست که مسلمانان مؤمن، دانه های تسبیح را یکی یکی در بند آن رد کنند و با انداختن هر یک از آنها، یکی از القاب نود و نه گانه «الله» را بر زبان بیاورند و به این رسم «ذکر» می گویند. وهابی های سنی عربستان سعودی، برای ذکر نامهای «الله» از تسبیح استفاده نمی کنند، بلکه انگشتان خود را برای این عمل به کار می برند و عقیده دارند که محمد نیز برای ذکر نامهای «الله» از تسبیح استفاده نمی کرده است.

این عمل، گذشته از تلف کردن اوقات گرانبهای عمر، یکی از نشانه های تظاهر و خودنمایی به دینداری است. بدین شرح که آنهایی که تسبیح در دست دارند، به جای ذکر نامهای «الله» معمولاً با دانه های تسبیح بازی می کنند. حال اگر هم این ابله نمایان مذهبی، برآستی به ذکر نامهای «الله» پردازند، تردید نیست که با این عمل خرافاتی کُهبلا نه، اوقات گرانبهای عمر و زندگی خود را در راه ذکر رسم موهوم و خرافاتی یادشده تلف می سازند.

در این بخش از کتاب، القاب نود و نه گانه «الله» و آن گروه از آیه های قرآن که به توضیح هر یک از آنها ویژگی داده شده، به شرح زیر به رشته باز نمود آورده می شود. به گونه ای که ملاحظه خواهد شد، این نود و نه لقب به اندازه تفاوت شب با روز و یا سفید با سیاه با یکدیگر ناهمگون می باشند. سبب این موضوع آنست که محمد با کُنداگریهای فساینده ای کوشش می کند، رنگهای گوناگون طیف ناهمسازی را با هم درآمیزد و از مجموع آنها هر رنگی را که اراده کند به پیروانش عرضه دارد. بهمین سبب است که در بین این نود و نه نام، برای مثال، «الله» هم با نام «بهترین مکارها»، به معنی «بدترین حيله گرها»، شناختگری می شود و هم با فروزة «الحلیم» به معنی «شکیبا و بردبار». «الله» هم صفت «القهار» به معنی «چیره شونده و خرد کننده پشت دشمن» دارد و هم نام «الرحمان» به معنی «بخشنده». «الله» هم از فروزة «الخافض» به معنی «پست و خوارکننده» بهره می برد و هم نام «الرافع» به معنی «بلند کننده و جاه دهنده». به هر حال نامها و صفت های نود و نه گانه «الله» به شرح زیر می باشند:

۱- «الرَّحْمَان» به معنی «بخشنده».

صفت «الرَّحْمَان» در آیه ۱ سوره فاتحه (بسمله) آمده و بغیر از آن پنجاه و پنج بار در آیات دیگر قرآن تکرار شده است. در کتاب قرآن صفت «الرَّحْمَان» بکرات هم مفهوم و مترادف با نام «الله» به کار رفته است. برای مثال، آیه ۱۱۰ سوره اسراء (بنی اسرائیل) می گوید، خدا را می توانید با نام «الله» و یا با نام «رحمان» بخوانید. به هر یک از این نامها که «الله» را بخوانید شایسته است. زیرا «الله» دارای نامهای نیکوست. نام «رحمان» تنها در سوره مریم سیزده بار به جای «الله» به کار رفته است. از جمله، آیه ۹۳ این سوره می گوید، سزاوار نیست که «رحمان» فرزندی بگیرد. آیه ۴۵ همان سوره می گوید، شیطان نسبت به «رحمان» نافرمانی کرد و در آیه ۴۶ سوره یادشده، ابراهیم به پدرش پند می دهد که شیطان را نپرستد، زیرا نسبت به «رحمان» نافرمان است و اگر به این کار دست بزند، «رحمان» او را مجازات خواهد کرد.

باید دانست که یهودیان و مسیحیان جنوب عربستان، خدای خود را «رحمانان» که یک واژه آرامی و یا عبری است، می خواندند. همچنین «مسیلمه» یکی از افرادی که مانند محمد دعوی پیامبری کرد، خدای دین خود را «رحمان» می خواند.

در زمان ظهور محمد، چندین نفر دعوی پیامبری کردند که یکی از آنها «مسیلمه» از قبیله «حنبذا» بود. این شخص که برای مدتی فرمانروای شهر «بعامه» بین دربی سرخ و خلیج فارس بود، نامه ای به محمد نوشت و اظهار داشت که او نیز در پیامبری با محمد شریک است و ایندو باید فرمانروائی بر عربستان را بین یکدیگر تقسیم کنند. محمد در پاسخ نامه «مسیلمه» مردی به نام «رحال» را نزد او فرستاد. ولی «رحال» زیر تأثیر «مسیلمه» قرار گرفت و پیرو او گردید و گفت: «مسیلمه در امر پیامبری با محمد شریک است و محمد خود به این موضوع اعتراف کرده است.»

«مسیلمه» نیز مانند محمد ادعا می کرد که از آسمان به او وحی می شود. در زمان خلافت ابوبکر، کرب «مسیلمه» بالا گرفت و بسیاری از افراد پیرو او شدند. ابوبکر، «خالد بن ولید» را با سپاه فراوانی به سرکوبی «مسیلمه» فرستاد. پیروان «مسیلمه» سخت در این جنگ مقاومت کردند و بویژه «رحال» نماینده پیشین محمد، پیشاپیش سپاه او جنگ می کرد. اگرچه سپاه «مسیلمه» بسیار به پیروزی نزدیک بودند، ولی سرانجام شکست خوردند و «مسیلمه» فراری و کشته شد. در این جنگ، یکهزار و دویست نفر از باران نزدیک محمد که هفتصد تن آنها از حافظین قرآن بودند، کشته شدند.

۲- «الرَّحِيم» به معنی «مهربان».

دو صفت «الرَّحْمَان» و «الرَّحِيم» هر دو از یک ریشه هستند و در جمله «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» در ابتدای تمام سوره‌ها بجز سوره توبه (نهمین سوره قرآن ذکر شده است).

«بیضاوی»^۱ می‌نویسد، صفت «الرَّحْمَان» برتر از صفت «الرَّحِيم» است. زیرا، واژه «الرَّحْمَان» نه تنها در زبان عربی دارای پنج حرف و واژه «الرَّحِيم» دارای چهار حرف می‌باشد، بلکه «الرَّحْمَان» صفتی است که «الله» بوسیله آن مهر و بخشش خود را به تمام افراد، شامل انسانهای بد، خوب، مؤمن و غیر مؤمن گسترش می‌دهد.

۳- «المالک» به معنی «پادشاه».

صفت «مالک» در بسیاری از آیه‌های قرآن و از جمله آیه ۴ سوره فاتحه، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، یعنی «مالک و یا پادشاه روز قیامت» به کار برده شده است. ولی، با کمال شگفتی در آیه ۷۷ سوره زخرف، صفت «مالک» به فرشته‌ای که سرپرستی آتش دوزخ را برعهده دارد، اطلاق شده است. بدیهی است، برای آنهایی که به‌ناهمگونی‌های متون قرآن آشنائی دارند، وجود امثال این موارد ناخردانه، شگفت‌انگیز به نظر نخواهد آمد.

۴- «الْقُدُّوس» به معنی «مقدس».

این صفت «الله» در دو مورد، یکی در آیه ۲۳ سوره حشر و دیگری در آیه ۱ سوره جمعه به کار رفته است.

۵- «السَّلَام» به معنی «صلح و آرامش و یا آرامش دهنده».

این صفت «الله» در آیه ۲۳ سوره حشر ذکر شده است. «السَّلَام» همان لفظ «سَلِمْ» است که در نماز مسیحی‌ها ذکر می‌شود و محمد «سَلَام» را از آن گرفته است.

۶- «المؤمن» به معنی «با ایمان».

این صفت «الله» نیز در ۲۳ سوره حشر آمده است.

۷- «المهیمن» به معنی «ایمن کننده از ترس.»

این صفت «الله» نیز در آیه ۲۳ سوره حشر ذکر شده است.

هرگاه «مهیمن» یعنی «ایمن کننده از ترس» یکی از فروزه‌های «الله»

باشد، باید از محمد پرسش کرد، پس چگونه است که «الله» در آیه ۷ سوره شوری ترا خطاب قرار داده و می گوید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ

«ما قرآن را برای تو به زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم مادر شهرها (مکه) و

اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

۸- «العزيز» به معنی «نگهبان.»

صفت «عزیز» شمار نود بار در قرآن برای «الله» به کار رفته و یکی از

چند لقبی است که حاکی از قدرت «الله» است. صفت «عزیز» بویژه در

آیه‌های ۳ و ۱۹ سوره شوری، آیه ۶ سوره آل عمران و آیه ۱ سوره احقاف و آیه

۲۳ سوره حشر و بطور کلی نود بار در قرآن ذکر شده است.

۹- «الجبار» به معنی «زورگو و ستمگر.»

فروزه «جبار» در آیه ۲۳ سوره حشر ذکر شده است. در حالیکه «جبار»

معنی «زورگو و ستمگر» می‌دهد، ولی چون یکی از صفات «الله» می‌باشد،

فرهنگ عمید آنرا چنین معنی کرده است: «یکی از صفات باریتعالی، و نیز

به معنی مسلط، قاهر، متکبر.»^۲

مفهوم صفت «جبار» را به خوبی از اصول عقاید فرقه «جبریه» می‌توان

تشخیص داد. «جبریه» از بزرگترین فرقه‌های اسلامی هستند و رهبر آنها «ابو

محرز جهم بن صفوان ترمذی» (اهل ترمذ خراسان) است که به سال ۲۸

هجری قمری در گذشته است. «فرقه جبریه» باور دارند، انسان در رفتار و

کردار و اعمالش آزاد نیست، هیچگونه قدرت و اختیاری از خود ندارد، بلکه در حکم جماد است.^۱

شاید تنها توجه به همین صفت کافی باشد که انسان به بوج مغزی نابخردانه آورندهٔ اینهمه کاوک گوییها پی برد! «جبار» یک صفت منفی است که اگر به کسی نسبت داده شود، همه از او دوری می جویند. ولی، خرد محمد شایسته دیده است که «الله» را جبار و یا زورگو و ستمگر به پیروانش شناختگری کند.

۱۰- «المتکبر» به معنی «خودخواه».

در حالیکه تمام فرهنگهای لغت، «متکبر» را «خودخواه» معنی کرده اند، ولی «زمخشری»^۲ آنرا چنین تعریف کرده است: «کسی که نسبت به خود احساس منتهای فخر و افتخار و بزرگی را دارد و یا کسی که با خودخواهی بالای شرارت و تبهکاری بندگانش قرار بگیرد.» این صفت «الله» در آیه ۲۳ سوره حشر ذکر شده است.

بدیهی است که تمام مفسران و تعبیرگران و تاریخ نویسان قشری اسلامی کوشش کرده اند، زهر متون نابخردانه قرآن را با تعبیرات و تفسیرات خود بگیرند، ولی به گونه ای که ملاحظه می شود، در این وادی ترفند نهاد ادبی، به هیچ مکانی ره نبرده اند.

۱۱- «الخالق» به معنی «آفریننده».

این فروزة «الله» هشت بار در قرآن ذکر شده است.

۱۲- «الباری» به معنی «سازنده».

این صفت «الله» در آیه ۲۴ سوره حشر ذکر شده است.

۱۳- «المصور» به معنی «نگارنده».

این فروزه در آیه ۲۳ سوره حشر آمده است.

۱۴- «الغفار» و یا «الغفور» به معنی «بسیار آمرزنده».

^۱ المواعظ والاعتبار به ذکر الآثار، جلد دوم (بغداد: مکتبه النبی)، صفحه ۳۴۹.

^۲ جبار الله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی زمخشری، الکشاف فی تفسیر القرآن، جلد دوم (قاهره: ۱۳۵۴).

این صفت «الله» بکرات و بویژه در آیه ۲۲۵ سوره بقره آمده است.

۱۵- «القهار» به معنی «بسیار چیره شونده.»

این صفت «الله» در آیه ۱۶ سوره رعد و بطور کلی شش بار در قرآن ذکر شده است.

۱۶- «الوهاب» به معنی «بسیار بخشنده.»

این فروزه در آیه ۸ سوره آل عمران و آیه های ۸ و ۲۴ سوره ص ذکر شده است.

۱۷- «الرزاق» به معنی روزی دهنده.

این صفت «الله» تنها یک مرتبه در آیه ۵۸ سوره ذاریات آمده است.

۱۸- «الفتاح» به معنی «گشاینده.»

این صفت «الله» که در آیه ۲۶ سوره سبا ذکر شده، معمولاً در بالای سردر خانه های سنتی مسلمانان نوشته می شود.

۱۹- «العلیم» به معنی «دانشمند.»

این صفت سیزده بار و بویژه در آیه ۴۳ سوره فاطر ذکر شده است.

نباید فراموش کرد که «الله» محمد آنچنان دانشمندی است که پنداشته است، خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می کند (آیه ۸۶ سوره کهف)؛ «الله» کوهها را مانند میخ در زمین کوبیده (آیه سوره ۷ نباء)؛ دنیای ما دارای دو شرق و دو غرب است (آیه ۱۷ سوره الرحمان) و غیره و غیره... حال اگر محمد این بیهوده گوئیهای نابخردانه را از قول خود می گفت، مانند سایر لاطائلاتی که فقها و یا به اصطلاح علمای اسلامی گفته اند، جای شگفتی نبود، ولی جالب آنجاست که او اینهمه افسانه سرانیه های بی پایه را از قول الهی بازگو می کند که او را آفریننده جهان هستی دانسته و معتقد است که او از تمام جنبش های این دنیا آگاه بوده و حتی می داند در مغز و قلب و اندیشه افراد بشر چه می گذرد!

۲۰- «القابض» به معنی «گیرنده.»

این صفت «الله» به شکل فعل در آیه ۴۶ سوره فرقان به کار رفته است.

۲۱- «الباسط» به معنی «گشاینده».

این صفت «الله» در آیه ۱۴ سوره رعد ذکر شده است.

۲۲- «الخافض» به معنی «پست کننده، خوارکننده».

از این صفت «الله» در کتاب قرآن ذکری نرفته و شاید دلیل آن باشد

که محمد شرم داشته است، چنین صفتی را دست کم در قرآن به «الله»

خود ساخته اش نسبت دهد. بدیهی است که اگر فکر کنیم که «الله» نه

«خدا»، بلکه همان شاه بیت خانه کعبه بوده باشد، نسبت دادن صفت «پست و

خوارکننده» به او باز هم از خرد دور است.

۲۳- «الرفیع» به معنی «جاءدهنده، بلندکننده».

۲۴- «المعز» به معنی «عزیزکننده، گرامی کننده».

این واژه در قرآن ذکر نشده، ولی تئوری آن به شکل «تعز» در آیه ۲۵

سوره آل عمران آمده است.

۲۵- «المزل» به معنی «خوارکننده».

برخی از نویسندگان، این فروزه «الله» را با واژه «مضل» به کار می برند

که معنی «گمراه کننده» می دهد، ولی پژوهشهای نویسنده این کتاب نشان

می دهد که هدف این نام و یا فروزه الله، «مزل» بوده است، نه «مضل».

۲۶- «السمیع» به معنی «شنونده».

این صفت «الله» ۲۶ بار و از جمله در آیه ۲۰ سوره غافر ذکر شده است.

۲۷- «البصیر» به معنی «بینشگر».

این صفت «الله» به کرات در قرآن و از جمله در آیه ۲۰ سوره غافر ذکر

شده است. آیه های سوره لقمان، حاکی است که «الله» از پنج سر آگاه

است. این اسرار پنجگانه عبارتند از: روز قیامت، زمان باریدن باران، جنین

داخل شکم، رویدادهای فردا و مکانی که هر آدم زنده ای خواهد مرد.

بازنمود نویسنده

در اینجا بی مناسبت نیست، بازنمود کوتاهی از این پنج سر «الله» به رشته

نگارش در آوریم. به نظر می‌رسد، سازمانهای هواشناسی دنیا که امروز به گونه بسیار دقیق تحولات جوی را پیش بینی می‌کنند و یا دانش پیشرفته پزشکی که جنس نوزاد را بدون اشتباه در زهدان مادر تشخیص می‌دهند، از دانائی‌های «الله» پیش افتاده باشند. و اما در باره دانش «الله» از زمان رویداد روز قیامت، محمد با ضد و نقیض گوئی در این باره از پیش آبروی «الله» خود را از بین برده است. زیرا، او در چهار مورد در قرآن (آیه ۱۸۷ سوره اعراف، آیه ۶۳ سوره احزاب، آیه ۴۷ سوره سجده و آیه ۸۵ سوره زخرف) از قول «الله» می‌گوید، دانائی روز قیامت نزد «الله» من است و به غیر از او هیچکس تاریخ رویداد روز قیامت را نمی‌داند. در شش مورد در قرآن (آیه ۱ سوره انبیاء، آیه ۵۶ سوره نجم، آیه ۱ سوره قمر، آیه ۳۱ سوره رحمان، آیه ۱ سوره نحل و آیه ۴۰ سوره نباء) از قول «الله» می‌گوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است. در یک مورد (آیه ۱۷ سوره شوری)، می‌گوید، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد. و سرانجام در دو مورد در قرآن (آیه ۱۰۹ سوره انبیاء و آیه ۲۵ سوره زمل)، از قول «الله» می‌گوید، به مسلمانان بگو: «نمی‌دانم روز قیامت دور است یا نزدیک.»

۲۸ - «الحکیم» به معنی «خردمند.»

صفت «الحکیم» نود و هفت بار و از جمله در آیه ۱۲۳ سوره بقره ذکر شده است.

۲۹ - «العادل» به معنی «دادگر.»

در حالیکه صفت «دادگر» و یا «عادل» در احادیث اسلامی، یکی از نود و نه نام «الله» به شمار آمده، ولی جای بسیار شگفت است که در سراسر متون و محتویات کتاب قرآن، هیچ‌جوجه از این واژه و اتساب آن به «الله» ذکری نرفته است. واژه «عدل» تنها در دوازده مورد در قرآن ذکر شده، ولی در هیچیک از این موارد، صفت «عدل» به اعمال و رفتار «الله» ارتباط نیافته، بلکه در باره منش و رفتار انسان، انصاف و تساوی حقوق افراد بشر و چگونگی رفتار مرد با

همسرانش به کار رفته است. این موارد عبارتند از: آیه ۲۳۲ سوره بقره و آیه‌های ۱۹ تا ۲۳ و آیه ۱۲۸ سوره نساء.

نکتهٔ بالا بویژه از اینجبهت دارای اهمیت بسیار است که اگر کتاب قرآن ذکری از صفت «عادل» برای «الله» نکرده، ولی سراسر متون قرآن پر از آیه‌هایی است که برای «الله» فروزه‌های قهار، جبار، مکار، انتقام‌گیرنده، پست‌کننده، خودخواه و کشنده قائل شده‌اند.

تردید نیست که محمد چنین «الله» قهار، جبار، مکار و انتقام‌جوئی را برای آن در ذهن پرریای خود به وجود آورد تا بتواند در پرتو اصول و احکامی که برای حفظ منافع فردی‌اش لازم می‌بود، از زبان آن «الله» مرموز صادر و بوسیلهٔ آنها بر هموعان خویش حکومت و پیامبرشاهی کند، ولی باز جای شکر و ستایش دارد که محمد دست‌کم در عدم کاربرد صفت «عادل» به‌الله» فرضی و خودساخته‌اش در قرآن، تا اندازه‌ای شرافت خود را حفظ کرد.

۳۰ - «اللطف» به معنی «زیرک، ناغلا».

این صفت «الله» هفت بار و از جمله در آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ انعام و آیهٔ ۱۹ سورهٔ شوری ذکر شده است.

«زمخشری» در کتاب الکشاف فی تفسیر القرآن^۱ در تفسیر این صفت «الله» نوشته است: «(الله) زیرک‌تر از آنست که انسان بتواند با چشمان خود او را مشاهده کند.» یک گفتهٔ عامیانه می‌گوید: «عقل انسان به چشمان اوست.» تردید نیست که چشمان یک انسان با خرد، هیچگاه قادر به مشاهدهٔ قهرمانان خیالی این افسانه‌ها نخواهند بود. حال اگر خرد انسان نیز نتواند به‌پوچی این افسانه‌ها پی ببرد، برآستی که در تاریکی نادانی‌های افسونگرانی که این مطالب بیپوده و نابخردانه را جعل می‌کنند، بسر می‌برد.

۳۱ - «الخبیر» به معنی «بینا، آگاه».

فروزه «خبیر» در ۴۳ مورد و از جمله در آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ انعام ذکر شده

^۱ اجزای الله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی زمخشری، الکشاف فی تفسیر القرآن، جلد دوم (واهره: ۱۳۵۴).

است.

۳۲- «الحلیم» به معنی «بخشاینده.»

صفت «حلیم» در آیه ۲۲۵ سوره بقره ذکر شده است. مدلول این آیه می‌گوید: «(الله) شما را برای آنچه که بر زبان می‌آورید (و یا لغو سوگندهایتان) مسئول نخواهد شمرد، بلکه شما را مسئول آنچه که در قلبتان می‌گذرد، خواهد دانست.»

براستی که باید به این صفت «بخشندگی» که محمد برای «الله» خود اختراع کرده، آفرین گفت!

۳۳- «الادهم» به معنی «بزرگ.»

این صفت «الله» در آیه ۲۵۷ سوره بقره آمده است.

۳۴- «العفور» به معنی «بخشنده و با گذشت.»

این صفت «الله» در آیه ۲۸ سوره فاطر ذکر شده است.

۳۵- «الشکور» به معنی «شکر گزار.»

این فروزه «الله» در آیه ۳۰ سوره فاطر ذکر شده است. «شکور» در لغت

معنی «شکر گزار» می‌دهد. حال چگونه «الله» می‌تواند شکر گزار آفریدگان و بنده‌های خود باشد، موضوعی است که چون مفسران قرآن نتوانسته‌اند برای آن مفهوم خردپذیری بسازند، به سادگی نوشته‌اند، منظور اینست که «الله» از شکرگزاری بندگان خود قدردانی می‌کند.

۳۶- «العلی» به معنی «متعال» و یا «باجلال.»

این صفت «الله» نه بار و از جمله در آیه ۲۵۷ سوره بقره و آیه ۴ سوره شوری ذکر شده است.

۳۷- «الکبیر» به معنی «بزرگ.»

این صفت «الله» در آیه ۲۲ سوره سبا ذکر شد است. «زمخشری» در کتاب الکشاف فی تفسیر القرآن،^۶ جلد دوم، صفحه ۲۳۱ می‌نویسد: «الکبیر،

معنی دارندهٔ فخر و مباهات می‌دهد.» برای بررسی تفاوت واژه‌های «کبیر» و «اکبر» به مطالب فصل دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳۸- «الحفیظ» به معنی «نگهبان، نگهدارنده.»

این فروزه «الله» در آیه ۱۰۷ سورهٔ انعام و آیه ۴ سورهٔ طارق آمده است.

۳۹- «المقیمت» به معنی «نگهبان.»

این فروزه «الله» در آیه ۸۵ سورهٔ نساء ذکر شده است.

۴۰- «الحسیب» به معنی «حسابدار.»

این صفت «الله» در آیه‌های ۶ و ۸ سورهٔ نساء و آیه ۳۹ سورهٔ احزاب

ذکر شده است.

هنگامی که از صفت حسابداری «الله» سخن به میان می‌آید، نباید فراموش

کنیم، زمانی که محمد در رؤیای خیالی خود در سفر معراج به طبقه هفتم آسمان

رسید، صدای خش خش کاغذ به گوشش خورد. هنگامی که در جستجوی کشف

آن صدا برآمد، معلوم شد که «الله» مشغول نوشتن اعمال و حسابهای بندگانش

روی کاغذ بوده است. شاید صفت حسابداری «الله» از همین رویداد به وجود

آمده باشد. حال معلوم نیست، اگر «الله» شایسته نمی‌دانسته است، در آن زمان

بندگانش به علم و تکنولوژی کامپیوتر دست یابند، چرا خود از این تکنولوژی

پیشرفته برای نگهداری حساب اعمال بندگانش بهره‌جویی نکرده است.

۴۱- «جلال» به معنی «باشکوه، بزرگوار.»

این فروزه «الله» در آیه ۲۵ سورهٔ الرحمن آمده است.

۴۲- «الکریم» به معنی «سخاوتمند.»

این صفت «الله» چهاربار در آیه ۴۰ سورهٔ نحل، آیه ۱۱۷ سورهٔ مؤمنون،

آیه ۳ سورهٔ علق و آیه ۶ سورهٔ انفطار ذکر شده است.

۴۳- «الرقیب» به معنی «نگهبان و پاسدار.»

این صفت در آیهٔ اول سورهٔ نساء و آیه ۹۳ سورهٔ هود ذکر شده است.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود، بسیاری از فروزه‌هایی که به «الله» نسبت

داده شده و هر یک جداگانه یکی از صفات «الله» به‌شمار آمده، همه دارای

یک مفهوم هستند، ولی محمد بدانجهت به این بازی ادبی دست زده، تا «الله» آفریده شده‌اش را که خود در جلد بنداری او فریگیری می‌کند، هر اندازه که ممکن است، بیشتر بزرگ و باشکوه جلوه دهد.

۴۴- «المجیب» به معنی «پاسخ دهنده.»

این صفت «الله» در آیه ۶۱ سوره هود آمده است.

۴۵- «الواسع» به معنی «گشاینده و فراخ.»

این فروزه «الله» نه بار و از جمله در آیه ۲۴۷ سوره بقره ذکر شده است.

۴۶- «الحکم» به معنی «دادرس، دادگر.»

این صفت «الله» در آیه ۸۷ سوره اعراف و آیه ۸ سوره تین ذکر شده

است.

نویسندگان و مخترعین پدیده‌های خیالی بالا، معلوم نیست چگونه می‌توانند صفت «خردمند و دادرس» را به همان الهی نسبت دهند که (بر پایه مدلول آیه ۵۴ سوره آل عمران)، بهترین مکارها؛ (بر پایه مفهوم آیه ۱۸۶ سوره اعراف)؛ گمراه کننده و (بر پایه مدلول آیه ۱۰۰ سوره یونس)، سرایت دهنده کفر به افراد بیخرد به شمار آمده است.

۴۷- «الودود» به معنی «مهربان، بامحبت.»

این صفت «الله» در دو مورد در قرآن در آیه ۹۰ سوره هود و آیه ۱۴ سوره

بروج ذکر شده است.

۴۸- «المجید» به معنی «شریف، گرامی.»

این فروزه «الله» به کرات و از جمله در آیه ۷۳ سوره هود آمده است.

۴۹- «الباعث» به معنی «بیدار کننده، برخیزاننده.»

این فروزه «الله» به کرات در قرآن در زمان رویداد روز قیامت و از جمله

در آیه ۷ سوره حج به کار رفته است.

۵۰- «الشاهد» به معنی «گواه.»

این صفت «الله» به کرات و از جمله در آیه ۹۸ سوره آل عمران ذکر شده

است.

۵۱- «الحق» به معنی «واقعیت.»

صفت «حق» در آیه‌های ۶ و ۶۲ سوره حج، آیه ۱۱۳ سوره طه، آیه ۲۵ سوره نور و آیه ۲۹ سوره لقمان ذکر شده است.

بر پایه احادیث اسلامی، دروغگوئی در سه مورد جایز شمرده شده است: مورد نخست، برای آشتی دادن دو نفر که با یکدیگر اختلاف دارند. مورد دوم، برای خشنود کردن همسر (زن) و مورد سوم، در هنگام جنگ.^۸ «ابو حنیفه» می‌گوید، اگر کسی به حق «الله» سوگند یاد کند، این عمل در حکم سوگند نخواهد بود. فتوای «ابوحنیفه» مورد تأیید امام محمد باقر نیز قرار گرفته است!

گذشته از موارد یادشده در بالا، در اسلام در مذهب شیعه‌گری، دروغ و دروغگوئی زیر پوشش «تقیه» یک منش جایز و شرعی شمرده شده و پیروان شیعه‌گری زیر عنوان شرعی «تقیه» معمولاً تا آنجا که منافع خصوصی و شخصی آنها ایجاب می‌کند، به دروغ و دروغگوئی می‌پردازند.^۹

۵۲- «الوکیل» به معنی «نماینده.»

این فروزه «الله» نوزده بار و از جمله در آیه ۸۱ سوره نساء ذکر شده است.

۵۳- «القوی» به معنی «توانمند.»

این صفت «الله» نه بار و از جمله در آیه ۶۶ سوره هود آمده است.

۵۴- «المتین» به معنی «ثابت و محکم.»

این صفت «الله» در آیه ۵۸ سوره الذاریات ذکر شده است.

^۸ الهدایه، جلد چهارم، صفحه ۸۱.

^۹ Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam*, "Oath," (New Delhi: Cosmo Publications, 1977), p. 438.

برای آگاهی کامل از «تقیه» در شیعه‌گری به کتاب شیعه‌گری و امام‌زمان، نگارش همین نویسنده نگاه فرمائید.

۵۵- «الوالی» به معنی «فرمانروا».

این فروزه «الله» در آیه ۷۸ سوره حج آمده است.

۵۶- «الحمید» به معنی «ستوده».

این صفت «الله» هیجده بار و از جمله در آیه ۲۶۷ سوره بقره و آیه ۶

سوره ممتحنه ذکر شده است.

۵۷- «المحصی» به معنی «حساب کننده».

این صفت در آیه ۱۱ سوره یسین به «الله» نسبت داده شده است.

۵۸- «المبدی» به معنی «آغاز کننده».

این صفت «الله» در آیه ۱۳ سوره بروج آمده است.

۵۹- «المعید» به معنی «بازگشت دهنده، آفریننده دیگر بار».

این صفت «الله» در آیه ۱۳ سوره بروج آمده است.

۶۰- «الیحیی» به معنی «زنده کننده».

۶۱ «الیمیت» به معنی «کشنده».

این دو صفت (یحیی و یمیت) در آیه ۲۶ سوره بقره ذکر شده است.

فروزه «یحیی» در آیه ۵۰ سوره روم و آیه ۳۹ سوره فصلت (سجده) ذکر شده و

در هر دو مورد، مفهوم زنده شدن مردگان در روز قیامت را می دهد.

۶۲- «الْحَیُّ» به معنی «زنده».

این فروزه «الله» پنج بار و از جمله در آیه ۲۵۶ سوره بقره، آیه ۲ سوره

آل عمران، آیه ۱۱۰ سوره طه، آیه ۶۰ سوره فرقان و آیه ۶۷ سوره مؤمن ذکر شده

است.

به نظر می رسد که محمد با ویژگی دادن این فروزه برای «الله» تلاش

کرده است که «الله» را از جلد بت خانه کعبه در آورد، ولی به گونه ای که

مطالب مستند این پژوهش نشان خواهد داد، کوشش وی تلاش مذبحخانه ای

بیش نبوده است.

۶۳- «القیّم» به معنی «قائم بالذات».

این صفت «الله» سه بار و از جمله در آیه ۲۵۶ سوره بقره، آیه ۲ سوره

آل عمران و آیه ۱۰۱ سوره طه ذکر شده است.

آیه ۲۵۶ سوره بقره، «الله» را یک موجود فیزیکی و حیوانی فرض کرده و می گوید: «(الله) وجود یکتائی است که خدائی به جز او وجود ندارد. زنده و پاینده است. نه چرتش می گیرد و نه به خواب می رود. هرچه در آسمانها و زمین وجود دارد به او تعلق دارد. کسی جرأت ندارد در پیشگاه او به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان خود او. (الله) به کلیه امور مردم و حوادثی که در آینده برایشان روی خواهد داد، آگاه است و مردم قدرت احاطه به علم و دانائی او را ندارند، مگر آنچه را که خود او اراده کند. قلمرو قدرت (الله) آسمانها و زمین است و او از گسترش قدرتش به آسمانها و زمین خستگی نخواهد یافت و او دانای بزرگ و توانای با عظمت است.»

«بیضاوی»^{۱۱} و «زمخشری»^{۱۲} نیز به همین ترتیب در نوشتارهای خود به «الله» به شکل یک موجود فیزیکی و حیوانی (Anthropomorphism) نگاه کرده اند.

«زمخشری» در تفسیر آیه بالا، دلیل بی نیازی «الله» را به چرت زدن و خواب آلوده شدن به این شرح توجیه می کند: «فرزندان اسرائیل از موسی پرسش کردند چرا (الله) نه به خواب نیاز دارد و نه استراحت؟» در پاسخ این پرسش، «الله» به موسی فرمان داد، برای مدت سه روز و سه شب بیدار بماند و در پایان آن زمان دو بطری شیشه ای در هر یک از دستهایش نگهدارد. موسی فرمان «الله» را انجام داد، ولی در این زمان آنچنان خواب بر او مستولی شد که بطریهائی که در دست داشت به یکدیگر برخورد کردند و هر دو شکسته شدند. سپس «الله» به موسی اظهار داشت، من با یک دست هفت آسمان و با دست دیگر هفت دنیا را نگه می دارم. بدیهی است که اگر مرا خواب در می ربود، کائنات هستی مانند دو بطری شیشه ای که موسی در دستان

^{۱۱} عبدالله بن عمر بیضاوی، «تواریخ التزییل و اسرار التاویل».

^{۱۲} زمخشری، «الکشاف فی تفسیر القرآن».

خود نگه داشته بود، با یکدیگر برخورد می کردند و متلاشی می شدند.^{۱۳}

۶۴ - «الواجد» به معنی «دارنده.»

از این صفت «الله» در قرآن ذکر نرفته است.

۶۵ - «المغيث» به معنی «فریادرس.»

از این فروزه «الله» نیز در قرآن ذکر به میان نیامده است.

۶۶ - «الواحد» به معنی «یکتا.»

سراسر متون قرآن بر از این صفت «الله» است. بویژه این صفت در

آیه ۲ سوره اخلاص، و آیه های ۱۳۲ و ۱۶۳ سوره بقره، آیه ۳۹ سوره یوسف،

آیه ۱۷ سوره رعد، آیه ۶۵ سوره ص و آیه ۶ سوره زمر تصریح شده است.

۶۷ - «الصمد» به معنی «ابدی.»

این صفت «الله» تنها در آیه ۲ سوره اخلاص ذکر شده است.

۶۸ - «القادر» به معنی «توانمند.»

این صفت «الله» ۴۴ بار در متون قرآن و از جمله در آیه ۲۰ سوره بقره

ذکر شده است. ریشه این صفت از واژه «قدر» به معنی تقدیر و سرنوشت

گرفته شده است.

«زمخشری» در تفسیر آیه ۲۰ سوره بقره می نویسد، مفهوم این آیه آنست

که «الله» از پیش تقدیر و سرنوشت بندگان خود را تعیین کرده است.^{۱۴}

۶۹ - «المقدر» به معنی «توانا.»

این صفت «الله» در آیه ۴۵ سوره کهف و آیه ۴۲ سوره قمر ذکر شده

است.

۷۰ - «المقدم» به معنی «آغازکننده.»

۷۱ - «المؤخر» به معنی «نهنده هر چیز به جایش.»

از این دو صفت «الله» در قرآن ذکر به میان نیامده است.

^{۱۳} همان کتاب.

^{۱۴} همان کتاب.

۷۲ - «الاول» به معنی «نخست.»

۷۳ - «الآخر» به معنی «پایان.»

۷۴ - «الظاهر» به معنی «آشکار.»

۷۵ - «الباطن» به معنی «پنهان شده.»

این چهار فروزه «الله» در آیه ۳ سوره حدید ذکر شده است.

۷۶ - «انوالی» به معنی «فرمانروا.»

۷۷ - «المتعال» به معنی بسیار بلند.»

این صفت «الله» در آیه ۹ سوره رعد ذکر شده است.

۷۸ - «البر» به معنی «نکوکار.»

این فروزه «الله» در آیه ۲۸ سوره الطور آمده است.

۷۹ - «التواب» به معنی «توبه پذیرنده.»

این نام «الله» در چند مورد و از جمله در آیه ۳۷ سوره بقره و آیه ۱۱۸

سوره مدینه ذکر شده است.

۸۰ - «المنتقم» به معنی «انتقام گیرنده.»

این صفت «الله» در آیه ۲۲ سوره سجده، آیه ۴۱ سوره زخرف و آیه ۱۶

سوره دخان ذکر شده است.

صفت «انتقام جوئی» که در پایان به «قصاص» منجر می شود، نه تنها در

قرآن صفتی نکوهیده بشمار نرفته، بلکه از فروزه های بارز «الله» خوانده شده

است. برای مثال، آیه ۴ سوره آل عمران از «الله» به نام «عزیز ذوانتقام» یعنی

«انتقام گیرنده غالب» سخن می برد. همچنین در قرآن آیه های بسیاری وجود

دارد که از انتقام بی امان «الله» سخن گفته و تأکید می کند که «الله» با

هلاک کردن اقوام و قریه ها و نازل کردن طوفان و ملخ و شیشک و ملخ و خون

از مردم ناسپاس انتقام گرفته است. (آیه های ۱۳۳ سوره اعراف.)

به نظر می رسد که گفته مشهور فارسی که می گوید: «در عفو لذتی است که

در انتقام نیست»، در باره موجودات پست تر از «الله» یعنی بندگان او کاربرد

دارد و نه خود او. زیرا، گویا به همان اندازه که «الله» متعال و بلند مرتبه

است، احساسات او نیز به همان درجه متعال هستند و باید با انتقام کشیدن از بندگان بینوایش آرامش یابند. بهمین جهت است که محمد بن عبدالله با جرأتی نابخردانه، صفت «المنتقم» و یا «انتقام گیرنده» را برای یکی از نامهای «الله» خود ساخته اش ویژگی داده است.

۸۱- «العفو» به معنی «بخشنده.»

این فروزه «الله» در آیه ۶۰ سوره حج و در آیه ۲ سوره مجادله و در چند جای دیگر کتاب قرآن ذکر شده است.

۸۲- «الروف» به معنی «مهربان.»

این صفت «الله» به کرات و بویژه در آیه ۱۳۸ سوره بقره قرآن ذکر شده است.

۸۳- «ملك الملك» به معنی «فرمانروای جهان هستی.»

این فروزه «الله» در آیه ۲۶ سوره آل عمران آمده است.

۸۴- «ذوالجلال» به معنی «دارنده شکوه و جلال.»

این صفت «الله» دو بار و از جمله در آیه های ۲۷ و ۷۸ سوره الرحمن ذکر شده است.

۸۵- «المقسط» به معنی «دادگر.»

این فروزه «الله» در آیه ۹ سوره حجرات ذکر شده است.

۸۶- «الجامع» به معنی «گردآورنده.»

این صفت «الله» در آیه ۴ سوره نساء آمده است.

۸۷- «الغنی» به معنی «ثروتمند.»

این صفت «الله» نوزده بار و از جمله در آیه ۶ سوره ممتحنه آمده است.

۸۸- «المغنی» به معنی «بی نیازکننده.»

این صفت «الله» در آیه ۴ سوره ممتحنه آمده است.

۸۹- «المعطي» به معنی «بخشنده.»

آیه ۱ سوره کوثر به این فروزه «الله» اشاره کرده است.

۹۰- «المانع» به معنی «بازدارنده.»

این فروزة «الله» در قرآن نیامده است.

۹۱- «الضار» به معنی «مضر، آسیب رساننده.»

از این فروزة «الله» نیز در قرآن ذکری نرفته است.

۹۲- «النافع» به معنی «سودمند.»

از این فروزة «الله» در قرآن سخن به میان نیامده است.

۹۳- «النور» به معنی «روشنایی.»

این فروزة «الله» در آیه ۳۵ سوره نور ذکر شده است. بر پایه مفهوم این

آیه «الله» نور زمین و آسمان است. این صفت «الله» به گونه کامل با مدلول

آیه ۲۵۵ سوره بقره^{۱۵} تفاوت دارد. این عقیده و تشابه بین نور یک چراغ

شیشه‌ای و یک ستاره تابان را محمد از تورات و شمعدانی زرین اقتباس کرده

است.

۹۴- «الهادی» به معنی «راهنما.»

این صفت «الله» در آیه نوحست سوره فاتحه آمده است.

۹۵- «الازلی» به معنی «ابدی.»

۹۶- «الباقی» به معنی «پاینده.»

این فروزة «الله» به گونه آشکار در قرآن ذکر نشده، ولی آیه آخر سوره

قصص (آیه ۸۸)، دلالت بر صفت یادشده دارد.

۹۷- «الوارث» به معنی «ارث برنده.»

از این فروزة بمعنی «الله» در قرآن ذکری نرفته و تردید نیست که محمد

این القاب و عناوین و صفات ناهمگون، بی پایه و نابخردانه را از آن جهت برای

«الله» ویژگی داده تا دکان فریبگری خود را گرم نگهدارد.

آیا براستی اگر کسی از یکی از افرادی که خود را عالم دین می‌دانند،

پرسش کند که چگونه «الله» از بندگان خود ارث می‌برد و گذشته از آن

«اللهی» که دارای نامها و صفات مالک، باری، خالق، وهاب، رزاق، فتاح،

حلیم، والی و واجد بوده و برپایه آیه ۱۵۸ سوره اعراف، مالک زمین و آسمانهاست، چه نیازی به میراث آفریده‌های خودش دارد؟ معلوم نیست آنها چه پاسخی خواهند داد! مگر اینکه فکر کنیم که «الله» ریاکاری و ترفندهای سازندگان این بیهوده‌گوئیهای دغلكارانه و نیز باورکنندگان ساده لوح و افسون‌شده آنها را به ارث می‌برد.

۹۸ - «الرّشید» به معنی «دلیر».

این صفت «الله» تنها یکبار در قرآن در آیه ۷۸ سوره هود ذکر شده، ولی به «الله» نسبت داده نشده است. مفهوم این آیه می‌گوید: «آیا بین شما شخص شایسته‌ای نیست که به راهنمایی دیگران پردازد.»

۹۹ - «الصّبور» به معنی «شکیبا».

در کتاب قرآن از فروزه «شکیبائی» و اینکه «الله» پیوسته با افراد شکیبا همراه است، بسیار سخن گفته شده، ولی نویسنده موردی نیافتم که صفت «صابر» به‌طور مستقیم به «الله» نسبت داده شده باشد.

نود و نه نام و یا فروزه «الله» به‌طور کئی به دو گروه بخش شده است: «اسماء الجلالیه» و یا «نامهای نیکو» و «اسماء الجمالیّه» و یا «نامهای ناهنجاره»، «اسماء الجلالیه» عبارتند از نامهایی مانند الرّحیم، الکریم، العفو و «اسماء الجمالیّه» عبارتند از نامهایی مانند القوی، المنتقم، القادر و غیره.

واژه «رب» به معنی «پروردگار» ۸۶۴ مرتبه و بیش از همه نامها و فروزه‌های «الله» در کتاب قرآن ذکر شده است. با این وجود، این واژه در فهرست نامها و فروزه‌های «الله» نیامده است.

باید دانست که بعدها پیروان محمد، بسیاری از نود و نه نام و فروزه «الله» را به خود محمد ویزگی دادند. نامهایی که به محمد ویزگی داده شده، ۲۰۱ نام است که شامل بسیاری از نامها و فروزه‌های «الله» می‌باشد.^{۱۱} آنچه که از نود و نه نام و یا صفت «الله» مستفاد می‌شود، آنست که محمد

^{۱۱} به کتاب مشکات المصابیح، نوشته زمخشری زیر عنوان «اسماء النبی»، نگاه فرمائید.

قصده داشته است برای استوار کردن قدرت پیامبرشاهی اش، نیروی وحشتناک و ترس آوری بسازد و پیروانش را بوسیله ترس از آن نیرو فرمانبردار خود سازد. ولی بعدها که اسلام به اندازه کافی توانمند شد و به شکل یکی از ادیان مهم دنیا درآمد، ترس و وحشت از قدرت «الله» جبار، انتقامجو، خوارکننده، مکار، گمراه کننده و غیره برای تمام عمر مسلمانان را در زندان بیم و وحشت روانی از «الله» در بند نمود.

نود و نه نام و فروزه‌ای را که محمد چه در قرآن و چه در احادیث به «الله» نسبت داده است، به شش گروه به شرح زیر می‌توان بخش کرد:

الف - هفت نام از نودونه نام «الله» حاکی از فروزه یگانگی و بیهمتائی او هستند. این نامها عبارتند از: ۶۶ (الواحد)، ۶۷ (الصمد)، ۷۲ (الاول)، ۷۳ (الآخر)، ۷۴ (الظاهر)، ۷۵ (الباطن) و ۸۶ (الجمع).

ب - پنج نام از نامهای «الله» از فروزه آفرینندگی او سخن می‌گویند. این نامها عبارتند از: ۱۱ (الخالق)، ۱۲ (البارئ)، ۱۳ (المصور)، ۶۲ (الحي) و ۶۳ (القيوم).

پ - بیست و چهار نام از نامهای «الله»، او را بخشنده و مهربان شناختگری می‌کنند. این نامها عبارتند از: ۱ (الرحمان)، ۲ (الرحيم)، ۵ (السلام)، ۶ (المؤمن)، ۱۴ (الغفار)، ۱۶ (الوهاب)، ۱۷ (الرزاق)، ۳۲ (الحليم)، ۳۴ (الغفور)، ۳۵ (الشکور)، ۳۸ (الحافظ)، ۴۲ (الکریم)، ۴۷ (الودود)، ۵۶ (الحميد)، ۶۰ (المحيي)، ۷۸ (البر)، ۷۹ (التواب)، ۸۱ (العفو)، ۸۲ (الرووف)، ۸۹ (المعطي)، ۹۲ (النافع)، ۹۴ (المهادي)، ۹۸ (الراشد)، ۹۹ (الصبور).

ت - سی و دو نام از نود و دو نام «الله» عظمت و قدرت مطلقه او را برمی‌شمارند. این نامها عبارتند از: ۳ (المالک)، ۷ (المهين)، ۸ (العزیز)، ۱۰ (المتکبر)، ۲۱ (البسيط)، ۲۳ (الرفيع)، ۲۴ (المعز)، ۲۸ (الحکيم)، ۳۳ (الادهم)، ۳۶ (العالی)، ۳۷ (الکبير)، ۳۹ (المقيت)، ۴۱ (الجليل)، ۴۵ (الواسع)، ۴۸ (المجيد)، ۴۹ (انباعث)، ۵۳ (انقوي)، ۵۴ (المتين)، ۵۸

(المبدی)، ۵۹ (المعید)، ۶۵ (المغیث)، ۶۸ (القدير)، ۶۹ (المقتدر)، ۷۶ (الوالی)، ۷۷ (المتعال)، ۸۳ (ملك الملك)، ۸۴ (ذوالجلال)، ۸۷ (الغنی)، ۸۸ (المغنی)، ۹۵ (الازلی)، ۹۶ (الباقی) و ۹۷ (الوارث).

ث- نه نام از نود و نه نام «الله» حاکی از صفات منفی و آزار دهنده او می باشند. این نامها عبارتند از: ۹ (جبار)، ۱۵ (قهار)، ۲۰ (قابض)، ۲۲ (الخافض)، ۲۵ (المزل)، ۶۱ (ممیت)، ۷۱ (المؤخر)، ۸۰ (المنتقم)، ۹۰ (المانع)، ۹۱ (الضار).

ج- چهار نام از نامهای «الله» دارای مفهوم مثبت «مهربانی» هستند. این چهار فروزه عبارتند از: ۴ (القدوس)، ۲۹ (العادل)، ۵۱ (الحق) و ۸۵ (المقسط).

بدین ترتیب در حالیکه کتاب قرآن و احادیث تنها در کمتر از پنج مورد از فروزه های مثبت و نیک «الله» نام می برند، سراسر مفاهیم قرآن و احادیث اسلامی پر از مواردی است که از صفات منفی، ترس آور و مضر «الله» سخن می گویند.

با وجود اینکه متون قرآن سرشار از واژه «الله» می باشد، ولی محمد در خارج از قرآن کوشش کرده است، کمتر در باره وجود «الله» و فروزه های آن سخن بگوید. بهمین سبب است که امامها و سایر دانشمندان فقه اسلامی، بحث و گفتار در باره سرشت وجود «الله» را از نظر دینی نکوهش می کنند و آنرا کفر می شمارند. مفهوم مخالف این اصل آنست که یک نفر مسلمان، چشم بسته باید بهای آنچه را که دکانداران دینی به او می فروشند، بدون اینکه اجازه پرسش و یا حتی مشاهده کالا را داشته باشد، بپردازد و گرنه کافر خوانده می شود و دست کم بر پایه مفهوم آیه ۸۹ سوره نساء، آیه ۶۱ سوره احزاب و آیه ۷۳ سوره توبه، خونس مباح می شود.

به هر جهت، گفتارهای بالا نشان میدهد، هر زمانی که سود شخصی محمد ایجاب می کرده و برای استوار کردن پایه های قدرتش لازم می شده، به نام «الله» و از زبان غیر مرئی او آیه و حکم نازل می کرده است. ولی، هر زمانی که

می بایستی در بارهٔ ویژگیهای «الله» مرموزی که در کتاب قرآن دارای نودونه لقب و آنهمه فروزه‌ها و خصوصیات ضد و نقیض است، در خارج از قرآن سخن بگویند، خردش نارسا و زبانش فلیج می شده است.

فروزه‌های ضد و نقیصی که محمد در جهت جامه عمل پوشانیدن به هدفهای قدرت طلبانه و منافع شخصی‌اش به «الله» نسبت داده، هر انسانی را به شگفت وامی دارد. برای مثال، «الله» آفریده شده بوسیلهٔ محمد، در قرآن، گاه مهربان و بخشنده است، برخی اوقات خشم می گیرد، نفرت، کینه و حتی مکر و حيله در بارهٔ بندگانش به کار می برد و از پذیرش توبه آنها خودداری می کند؛ زمانی نیز ابراز رضایت می کند و آرام می شود. بعضی اوقات درجه و فراز الهی‌اش تا آن اندازه پائین می آید که به بندگانش نفرین می کند، دشنام می دهد و بدیهی است مواردی نیز وجود دارد که «الله» بندگانش را تحیب و یا تطمیع می کند. از دیگر فروزه‌های مرموز و ناهمگون «الله» آنست که وی هم صلح طلب و هم جنگجو است، هم جان دهنده و هم کشنده است، هم انتقام گیرنده و هم شکیباست، هم مضر و هم خردمند و دانا می باشد.

بدیهی است که تمام صفات ناهمگون «الله» در چارچوب دو فروزه اصلی شکل گرفته است؛ یکی اینکه تمام کائنات هستی در اختیار «الله» بوده و با ارادهٔ او زندگی، حرکت و نابودی می یابند و دیگر آنکه «الله» دارای قدرت مطلق بیرحمانه‌ای است که هرچه اراده کند، بدون توجه به جنبه‌های خردگونه آن انجام می دهد و هیچ عاملی در دنیا توان نفوذ در ارادهٔ او را ندارد.

بدون تردید می توان گفت که واشکافی و روشن سازی اینهمه فروزه‌های پنداری و ناهمگون و نابخردانه‌ای را که محمد برای «الله» خود آفریده‌اش مهساری می کند تا پیوسته از قول و زبان او که گاه نادان، زمانی خردمند، دمی بخشنده و گاهی نیز ابله و بیرحم و انتقام گیرنده است، برای استوار کردن قدرت پیامبرشاهی‌اش، حکم صادر کند، کار آسانی نبوده و از همین روست که محمد در خارج از متون کتاب قرآن، کمتر به تشریح فروزه‌های «الله» پرداخته است.

سوره اخلاص که یکصد و دوازدهمین سوره قرآن است، به شرح فروزه یگانگی «الله» ویژگی داده شده و در واقع بیانگر تعریف محمد بن عبدالله از «الله» می باشد. «بیضاوی» می نویسد: «زهانی پیروان محمد از او در باره (الله) پرسش کردند و این سوره در پاسخ پرسش آنها نازل شد.»^{۱۷} «زمخشری» می نویسد: «ابن عباس» روایت کرده است که افراد طایفه قریش از محمد خواستند، فرورده های الهی را که او قصد دارد آنها را به پرستش وی فراخواند، برایشان شرح دهد، آنگاه سوره اخلاص به محمد وحی شد.^{۱۸} مدلول سوره اخلاص که قسمتی از متن نماز مسلمانان را تشکیل می دهد، بدین شرح است:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ
 «بگو، او (الله) یکتاست. او (الله) بی نیاز است. نه کسی را زائیده و نه از کسی زائیده شده و نه هیچکس مثل و همتای اوست.»

ولی نکته بسیار جالب در باره اصل و منشاء سوره اخلاص آنست که مؤلف راستین این سوره «خالد بن سنان بن غيث العبسی» بوده، نه «الله»، چه رسد به محمد بن عبدالله. شرح موضوع بدینقرار است که بر پایه نوشته «خواند امیر» در حبيب السیر و «مسعودی» در مروج الذهب،^{۱۹} «ابن عباس» عموی محمد روایت کرده است که روزی زن سالخورده ای که دختر «خالد بن عبسی»، یکی از پیامبران پیش از محمد بوده، به دیدار محمد رفته است. محمد به وی احترام زیاد کرده و اظهار داشته است، پدر وی پیامبری بوده که قومش ارزش او را ندانسته و ویرا خراب کرده اند. سپس، محمد متن سوره اخلاص را برای وی خوانده است. دختر «خالد بن عبسی» پس از شنیدن متن سوره اخلاص به محمد می گوید، متن آن سوره برایش تازگی ندارد، زیرا پدرش آن سوره را

^{۱۷} عبدالله بن عمر بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل.

^{۱۸} زمخشری، الکشاف فی تفسیر القرآن.

^{۱۹} غیث الدین بن همام الدین الحسینی (خواند امیر)، حبيب السیر، زبر نظر دکر محمد دبیر سیاقی (بهران: انتشارات خیام، ۱۳۶۲) صفحه ۶۱۵۷؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد های اول و دوم (قم: حند اول، ۱۹۶۵، صفحه ۸۱، جلد دوم، ۱۹۸۴، صفحه های ۲۱۱ تا ۲۱۳).

با همان کلمات و جمله‌ها پیوسته قرائت می‌کرده است.

یکی دیگر از نکات بسیار جالب و در همان حال تماخره‌انگیز، در باره اسامی و فروزه‌های «الله» مفهوم آیه ۱۸۰ سوره اعراف است، این آیه می‌گوید:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْرُونَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

«(الله) دارای نامهای نیکو می‌باشد. بنابراین (الله) را با نامهای یادشده بخوانید و از آنهایی که در نامهای او کفر و دشمنی می‌ورزند، دوری کنید. این افراد به سبب قصوری که از این جهت مرتکب می‌شوند، مجازات خود را خواهند دید.»

هنگامی که متن آیه بالا مورد بررسی قرار می‌گیرد، برای خواننده مشکل است بفهمد، آیا این آیه بوسیله محمد وارد کتاب قرآن شده و یا اینکه سخن مستقیم «الله» است که به اصطلاح به محمد وحی و الهام شده است. به چند دلیل می‌توان گفت که آیه بالا در فرض توضیحی ما سخن مستقیم و یا وحی «الله» می‌باشد. نخست اینکه، مشهور است که کتاب قرآن سخنان و دستورات «الله» است که به گونه مستقیم بوسیله جبرئیل به محمد وحی و الهام شده است. دوم اینکه، اگر ما به یک آیه بالاتر و یک آیه پائین‌تر از آیه ۱۸۰ سوره اعراف توجه کنیم، می‌بینیم که در آیه ۱۷۹ «الله» می‌گوید: «و ما بسیاری از افراد مردم و جن‌ها را برای دوزخ آفریده‌ایم...» و در آیه ۱۸۱ نیز می‌گوید: «(از میان افرادی که ما آفریده‌ایم...) بنابراین در حالیکه «الله» در آیه‌های ۱۷۹ و ۱۸۱ سوره اعراف به گونه مستقیم بندگانش را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «... ما... چنین و چنان کردیم...» می‌توان گفت که متن آیه ۱۸۰ نیز سخن مستقیم «الله» است که به محمد وحی و الهام شده است. اگر اینگونه باشد، برآستی که محمد چه موجود کونه فکر، خودخواه و تهی مغزی از «الله» ساخته است. زیرا اگر یک فرد عادی بشر آنقدر خودخواه و نابخرد باشد که بگوید، «مرا چنین و چنان بنامید»، ما او را از ارزشهای

انسانی خالی می بینیم؛ چه رسد به الهی که عنوان خدای آسمانها و زمین به او نسبت داده شده است. و حتی خنده دارتر آنکه، «الله» می گوید، اگر مرا با این نامها نخوانید، شما را مجازات خواهم کرد.

حال اگر فرض کنیم که آیه یادشده، گفته خود محمد است که خواسته است با نسبت دادن این عناوین به الهی که ادعا می کند، از سوی او به پیامبری مبعوث شده، شأن و بزرگی ببخشد، با این عمل ناشیانه اش ثابت کرده است که اولاً کتاب قرآن وحی و الهام از سوی «الله» نیست و ثانیاً با این گفته های نابخردانه، گاهی بیشتر در اثبات ریاکاری و دغلیازیهای خود برداشته است. روانشاد علی اکبر سیرجانی می سرایند:

خدا ناشناسم... خدا ناشناس	خبر داری ای شیخ دانا که من
نگردد به کار کسی چاره ساز	خدائی که بی مزد مدح و ثنا
به مدح و ثنای تو دارد نیاز	خدا نیست بیچاره ورنه چرا
خدا نیست این جانور ازدها	نه پنهان نه سر بسته گویم سخن
خدا ناشناسم اگر این خداست	مرنج از من ای شیخ دانا که من

چکیده این جستار آنست که محمد برای استوار کردن قدرت پیامبرشاهی و فرمانروائی خود با کمال قوا کوشش می کند، خود را نماینده و پیامبر الهی شناختگری کند که آفریننده زمین و آسمانها و جهان هستی و تمام موجودات جهان بوده و دارای قدرت نامحدود و بالای پندار و بدون چون و چراست، ولی هنگامی که برای ساختن چنین الهی نام و صفت برمی شمارد، تمام نقاط ضعف، کمبودهای اخلاقی و کاستیهای روانی شیوخ مستبد و خودخواه عرب را ناشیانه به «الله» بیچاره ای که آلت دست و اجرا کننده دستورهای اوست، نسبت می دهد و از «الله» وجودی می آفریند که مانند تازیها؛ کینه توز، انتقام جو، خودخواه، گمراه کننده، جبار، متکبر، قهار، خوار کننده و کشنده می باشد.

بازشکافی عدل «الله»

اگرچه واژه «عادل» هم در قرآن و هم در احادیث، به عنوان یکی از نامها و

فروزه‌های «الله» به کار رفته، ولی از مفاهیم اصول و احکام قرآن چنین برمی‌آید که برای فروزه دادگری و عدالت «الله» نمیتوان اصل و قاعده‌ای در نظر گرفت، بلکه عدالت «الله» یک فروزه استثنائی و بدون شیوه و هنجار است که به خود او ویژگی دارد و تابع هیچ نهاد ثابتی نیست. بدین شرح که هر عملی که «الله» نسبت به بندگان انجام دهد، چه خوب، چه بد، چه نیک و چه زشت؛ همه باید عادلانه بشمار آید. برای مثال، هر مسلمانی عقیده دارد که پرستش ویژه ذات «الله» است و پرستیدن مخلوق خدا زشت، گناه و کفر است. با این وجود، آیه‌های ۳۳ تا ۳۷ سوره بقره حاکی است که چون شیطان به «آدم» سجده نکرد و او را پرستش نمود، از اینرو «الله» او را مجازات و از بهشت بیرون راند. همچنین هنگامی که «الله» بر پایه مدلول آیه ۳۳ سوره رعد و آیه‌های ۲۳ و ۳۶ سوره زمر، بندگان را گمراه می‌کند، این عمل زشت «الله» با فروزه عدالت و دادگری او منافاتی نخواهد داشت و عادلانه بشمار خواهد رفت.

برای شرح عدالت «الله» آفریده شده بوسیله محمد، هیچ منطقی گویاتر از نوشته امام ابو حامد غزالی نیست. این فیلسوف معروف علوم الهی اسلامی می‌نویسد: «عدالت (الله) را نباید با عدالت افراد بشر برابری کرد. زیرا یک فرد انسان ممکن است با تجاوز به اموال و دارائی انسان دیگری، نسبت به او مرتکب بی‌عدالتی شود و حق او را زیر پا بگذارد. ولی هیچیک از اعمال (الله) را نمی‌توان غیر عادلانه بشمار آورد. (الله) هر رنج و عذابی که اراده کند می‌تواند به بندگان فرود آورد، با این وجود به فروزه عدالت و دادگری او ایراد و یا شبهه‌ای وارد نخواهد شد. دلیل این امر آنست که برای انجام عملیات (الله) هیچ مرز و فروزه‌ای وجود ندارد و او هر عملی که نسبت به بندگان انجام دهد، بدون توجه به ذات و چگونگی آن عمل، کردارش عادلانه بشمار خواهد رفت.»^{۳۰}

³⁰ Al Maksad-ul-Asna, quoted in Ockley's *History of the Saracens*, quoted in

اگر تئوری عدالت «الله» را کمی بیشتر بازشکافی کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که اصولاً «الله» یک هیولای شگفت‌انگیزی است که اندیشه و منش او در خور بررسی و پیش‌بینی نیست. این هیولای بی‌سروته دارای نیش‌هائی است که از آنها، گاه زهرهای کشنده و گاه نوشهای جان‌آفرین تراوش می‌کند. بنا بر این آنچه که در باره عدل «الله» مهم بشمار می‌رود، تنها حرکت نیشهای اوست که چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، عدل و داد بشمار خواهد رفت. برای مثال، بر پایه نوشته‌های اسلامی و معتقدات مسلمانان، شمار ۱۲۴/۰۰۰ پیامبر برای راهنمایی و ارشاد افراد بشر ظهور کرده‌اند که همه آنها بویژه شش نفرشان که پیامبر اصلی و مهم بوده (آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد)، به اصطلاح «معصوم» و بیگناه بوده و چون از طرف «الله» به پیامبری برگزیده شده‌اند، مرتکب هیچ لغزشی در زندگی خود نشده‌اند. بنا به این عقیده، «آدم ابوالبشر» که نخستین پیامبر مبعوث از جانب «الله» و بویژه جزء شش نفر پیامبر اصلی و مهم بوده، باید به گونه یقین، پیامبری بی‌عیب و بیگناه و مصون از هر گونه لغزش و خطائی بشمار رود، ولی با کمال شگفتی می‌بینیم که بر پایه مدلول آیه‌های ۳۵ و ۳۶ سوره بقره، «آدم ابوالبشر» از فرمان «الله» سرپیچی و نافرمانی می‌کند و یا عبارت دیگر مرتکب گناه و لغزش می‌شود و در نتیجه «الله» او را از بهشت بیرون می‌راند. حال چگونه است که «آدم ابوالبشر» هم پیامبر مبعوث از جانب «الله» و بی‌لغزش و گناه بوده و هم اینکه «الله» او را به سبب گناهی که مرتکب شده، از بهشت بیرون رانده است، موضوعی است که باید پاسخش را در ترفندبازیهای محمد بن عبدالله برای شناختگری «الله» هزارچهره‌اش در قرآن پیدا کرد.

آنجا که دیگر توان محمد برای ترفندبازیهای لفظی به پایان رسیده، به موضوع «ناسخ و منسوخ» پناه جسته که ما در یک فصل جداگانه در این کتاب در باره آن سخن خواهیم گفت. ولی، در اینجا باید به این نکته اشاره شود که «الله» هزار چهره محمد که به اسرار آشکار و نهان دانا بوده و از تمام

کنش‌ها و واکنش‌های دنیای هستی آگاه است، گاهی اوقات خردش غت می‌شود و اصول و احکامی را که در پیش مقرر داشته، لغو می‌کند و به‌صورت احکام تازه و بهتر مبادرت می‌ورزد. (آیه ۱۰۶ سوره بقره و آیه ۱۰۱ سوره نحل). حال چگونه است که «الله» یعنی دانای هستی آفرین محمد از پیش برای بندگان نادان خود، فرمان نیک نازل نمی‌کند تا بعدها نیازی به‌تغییر و اصلاح آن نداشته باشد، چیستانی است که پاسخش را باید در فروزه‌های ناهمگون «الله» هزار چهره ساخته شده بوسیله محمد جستجو کرد. آیا می‌توان باور کرد که نه تنها «الله» - یعنی هیولائی که بر تمام اسرار آشکار و نهان جهان آگاهی داشته و دارای دانش و خرد بی‌مرز و انتهاست - بلکه حتی یک انسان عادی، نخست فرمائی (آیه ۵۰ سوره احزاب) نازل کرده و بر پایه آن به محمد آزادی بدهد، هر یک از زنان این جهان را که اراده کند، بدون هیچ قید و بند و رعایت اصول و احکامی که برای سایر مؤمنان مقرر داشته، در اختیار درآورد و سپس از این نابخردی خود پشیمان شده و با صدور آیه جدیدی (آیه ۵۲ سوره احزاب)، فرمان پیشین خود را لغو و نسخ کرده و این امتیاز را از محمد بازپس ستاند؟

تردید نیست که مکانیسم پایه و نهاد اینهمه احکام و فرمانهای ناهمگون و ضد اخلاقی در قرآن را که مسلمانان فکر می‌کنند، از زبان «الله» نازل و صادر شده، باید در اندیشه‌های آسمند و منش تردامن محمد، انسان شیدنهادی که برای حکومت بر هم‌نوعان خود در پی کسب قدرت است و برای دستیابی به این هدف از اصل «الغایات مبرر المبادی» (برای رسیدن به هدف، کاربرد هر وسیله‌ای، ولو نامشروع، مجاز است)، باید جستجو کرد.

به‌همین دلیل است که در قرآن آیه‌های بسیاری وجود دارد که پیوسته تکرار و تأیید می‌کند که «الله» آنها را که از پیامبرش فرمانبرداری کنند، حمایت و پشتیبانی خواهد کرد. مهمترین این آیه‌ها عبارتند از: آیه‌های ۳۲، ۵۳ و ۱۳۲ سوره آل عمران؛ آیه‌های ۱۳، ۵۹، ۶۹ و ۸۰ سوره نساء؛ آیه‌های ۱، ۲۰، ۲۷، ۴۶، سوره انفال؛ آیه‌های ۵۴، ۶۱، ۶۲ و ۷۱ سوره توبه؛ آیه‌های ۵۰،

۵۱، ۵۲ و ۵۴ سوره نور؛ آیه‌های ۳۱، ۳۳، ۶۶، و ۷۱ سوره احزاب؛ آیه ۱۷ سوره فتح؛ آیه ۱۴ سوره حجرات؛ آیه ۱۳ سوره مجادنه و آیه ۱۲ سوره تغابن. یکی دیگر از نویسندگان شهیر اسلامی به نام «محمد البرکاوی»^{۲۱} در کتاب خود شرحی می‌نویسد که به خوبی شناختگر وجود «الله» و چگونگی فروزه‌های اوست. این نویسنده می‌نویسد: «(الله) اگر شایسته بداند، می‌تواند این دنیا را نابود و دوباره آنرا در یک لحظه ایجاد کند. (الله) از آنچه که روی دهد، نه سود می‌برد و نه زیان. اگر تمام افراد بیدین، ایمان بیاورند و یا تمام افراد با ایمان، دین خود را از دست بدهند، برای (الله) تفاوتی نخواهد کرد. هرگاه تمام افراد با ایمان، دین خود را از دست بدهند، زبانی متوجه (الله) نخواهد شد. او قادر است، حتی آسمان را نابود کند. هیچ چیزی در دنیا نمی‌تواند از دید (الله) پنهان بماند. او قادر است، حتی حرکت گامهای یک مورچه سیاه را روی یک سنگ سیاه در تاریکی شب مشاهده کند.»^{۲۲}

آیا «الله» جسم است یا روح؟

فقها و نویسندگان اسلام در باره وجود «الله» به این نتیجه رسیده‌اند که وجود «الله» دارای شکل ویژه‌ای نیست، نه بدن دارد و نه روح، ولی با این حال همه جا هست و بر حرکت هر موجودی در جهان هستی خواه با جان و خواه بیجان نظارت و کنترل دارد. امام «ابو حامد غزالی» در این باره می‌گوید: «(الله) نه دارای بدن بوده و نه اینکه ذاتی دارد که دارای حد و اندازه باشد. همچنین وجود او با بدن سایر موجوداتی که قابل اندازه‌گیری و توجیه هستند، هیچ شباهتی ندارد. وجود (الله) نه دارای ذات است، و نه اینکه ذاتی در او وجود دارد. وجود او نه تصادفی ایجاد شده و نه اینکه پیش آمده‌های زندگی در وجود

^{۲۱}Quoted in Samuel M. Zwemer, *The Moslem Doctrine of God* (New York: American Tract Society, 1905).

^{۲۲}نوشته بالا یکی از فروندهای وجود فیزیکی «الله» در اسلام می‌باشد که شرح آن خواهد آمد.

او تأثیر دارند. وجود او نه با سایر اشیاء موجود شباهتی دارد و نه هیچ موجود دیگری می‌تواند، شبیه وجود (الله) باشد. نه نزدیکی او مانند نزدیکی سایر بدن‌هاست و نه اینکه ذات او مانند ذات سایر بدن‌ها می‌باشد. او نه در هیچ موجود دیگری وجود دارد و نه اینکه هیچ موجود دیگری می‌تواند در او وجود داشته باشد.»^{۲۳}

بدیهی است که برای فیلسوف اندیشمندی مانند «غزالی»، شرح شکل وجود «الله» بوسیله بازی کردن با مشتی واژه‌ها و مفاهیم فلسفی بیمعنی و بیجانیدن نوشته‌های بیسوده قرآن در باره وجود «الله» و دگر دیس کردن مطالب بیسوده آن، کاری آسان، ولی این عمل برای محمد، یعنی یک انسان عامی، اما با هوش و درایتی که در جستجوی دسترسی به قدرت و پایگاه پیامبرشاهی است، کار آسانی نبوده است. بهمین جهت در کتاب قرآن آیات بسیاری وجود دارد که «الله» را دارای جسم فیزیکی نشان می‌دهد و تردید نیست که محمد بن عبدالله، ناخودآگاهانه هنگام کوشش برای نشان دادن بزرگی و جبروت وجود «الله» تمام صفات و مشخصات انسانی را در ساختمان وجود «الله» به کار برده، تا جایی که «الله» را از رده «تنزیه» خارج و او را در مرتبه «تشبیه» قرار داده است. چون سخن از «تنزیه» و «تشبیه» به میان آمد، بی‌مناسبت نیست، این دو صفت را به گونه بسیار کوتاه تعریف کنیم. در قرآن فلسفه اساسی «علم لاهوت» یعنی «خداشناسی» بر پایه «تنزیه» در برابر «تشبیه» قرار داده شده است. به عبارت دیگر، اساس فلسفه اصل «تنزیه» در قرآن اینست که «الله» پاک و منزّه است و همانگونه که امام غزالی گفته، نه «الله» شبیه چیزی است و نه اینکه چیزی شبیه «الله» می‌باشد. بخشی از آیه ۱۱ سوره شوری در این باره می‌گوید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یعنی «... هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که مانند او باشد...» برخی از آیه‌های دیگر قرآن که دلالت بر وجود جسمانی «الله» می‌کنند، به شرح زیر است:

^{۲۳} Ockley's History of the Saracens, Hughes' Dictionary of Islam.

در کتاب قرآن ۵۴ آیه وجود دارد که می گوید، **اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** یعنی «(الله) هم می شنود و هم می بیند.» در آیه ۴۶ سوره طه «الله» می گوید: «هیچ نترسید که من با شما هستم و شما را یاری می کنم و همه گفتار و رفتار شما را با او (منظور فرعون است)، می شنوم و می بینم.» آیه ۷۵ سوره ص می گوید: «(الله) به شیطان گفت، ای ابلیس ترا چه مانع شد که به موجودی که من به دو دست خود آفریدم سجده کنی؟» آیه ۶۴ سوره مائده نیز آشکارا از دو دست «الله» سخن می گوید. آیه ۱۰ سوره فتح می گوید، دست «الله» بالای دست شماست. آیه ۲۷ سوره رحمان می گوید، چهره «الله» دارای جلال و اکرام است. آیه ۱۶۴ سوره نساء، آیه ۲۵۳ سوره بقره و آیه ۱۴۳ سوره اعراف دلالت بر سخن گفتن «الله» می کنند و به گونه آشکار می گویند، «الله»... به سخن گفتن پرداخت. آیه ۷۷ سوره آل عمران می گوید، «الله» در روز قیامت کافران را از شنیدن سخنان خود محروم می کند. بخشی از آیه ۲۵۵ سوره بقره می گوید، نه «الله» را چرت فرا می گیرد و نه اینکه خواب بر او چیره می شود. آیه ۳ سوره یونس، آیه ۲ سوره رعد، آیه ۵ سوره طه، آیه ۵۹ سوره فرقان، آیه ۴ سوره سجده و آیه ۴ سوره حدید همه می گویند: «(الله) بر عرش نشست.»

آنچه از مفاهیم آیه های بالا بر می آید آنست که «الله» دارای وجود فیزیکی و حواسی است نظیر بدن و حواس انسان. آنجا که «الله» می شنود و می بیند، بدون تردید با گوش می شنود و با چشم می بیند، از اینرو دارای گوش و چشم است. در جایی که «الله» از دو دست خود سخن می گوید، به یقین مانند انسان و حیوان دست دارد. آنجا که «الله» می گوید، من با شما هستم، بدون شک دارای بدن می باشد و آنجا که به چهره «الله» اشاره می شود و یا حاکی از نشستن «الله» روی عرش می باشد،^{۲۱} همه دلیل بر آن هستند که

^{۲۱} بهمین دلیل نویسندگان خارجی، «الله» را موجودی به شمار آورده اند که نظری Anthropomorphism در باره او مصداق کامل دارد.

«الله» دارای تمام مشخصات بدن و حواس انسان می باشد.

در حالیکه محمد، سخت کوشش می کرد، «الله» را موجودی به پیروانش شناختگری کند که دارای قدرت بالای پندار انسان باشد، تا بدینوسیله بر شأن و ابهت خود به عنوان پیامبر او بیفزاید، چون خود انسانی بود که فرهنگ و دانائی اش از تازیه های آغاز سده هفتم میلادی فراتر نمی رفت، نه تنها صفات و مشخصات افراد بشر را در سازمان روانی، اخلاقی و حتی جسمی «الله» کارسازی کرد، بلکه در زمانهائی که در حالت خشم و کینه و غضب به آیه سازی می پرداخت، شأن و مقام و ارزشهای اخلاقی «الله» را در راستای یک موجود فرو نهاد، بددهن، بی فرهنگ، پلشت و بدخواه پائین آورده است. برای اثبات این امر تنها به ذکر چند آیه قرآن به شرح زیر می پردازیم:

آیه های ۴۸ تا ۵۰ سوره مدثر: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ كَانَهُمْ حَمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»

«پس چرا از یاد آن روز سخت روی می گردانند، گوئی خران گریزانی هستند که از شیر درنده می گریزند.»

آیه ۶۷ سوره انبیاء: «أَفِي لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»
«تف بر شما و بر آنچه به جز (الله) یکتا می پرستید. آیا شما عقل خود را هیچ به کار نمی بندید.»

آیه های ۱ تا ۴ سوره المسد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ وَأُمَّرَاتُهُ حَمَالَةٌ الْهَاطِبِ»

«بریده باد دستان ابولهب و مرگ باد بر او... و عیالش حمال چوب است.»

آیا هیچ خرد و منطقی می تواند حتی پندار کند که خدای بزرگ این جهان لایتناهی که به قول گفتارهای کتاب قرآن و نوشته های نویسندگان مذهبی، دانش و آگاهی اش از آسمان و زمین فراتر می رود، با بددهنی به بنده ناتوان خود بگوید: «تف بر تو!» آیا این در خور شایستگی «الله» است که به یکی از بندگان کافر خود، آنهم در یک کتاب مقدس دینی که باید از هر جهت پاک و منزّه و آموزنده باشد، فحش و ناسزا نثار کرده و به او بگوید: «دستهایت بریده

باد و عیالت حمال چوب است.» و نیز آیا این الهی که علم و دانائی اش فراتر از مغز انسان است و ناگزیر در ادب و متانت نیز برای بنده هایش باید نمونه باشد، تشبیه دیگری غیر از الاغ به نظرش نرسیده که باید بنده هایش را با الاغ شبیه و برابر سازد؟

بدیهی است که نبود پاسخی برای پرسشهای بالا را باید از آثار و نتایج ورشکستگی واقع گرایی افراد افسون شده ای دانست که زحمت خواندن و درک و ارزشیابی اینهمه سخنان یاوه و بیهوده را در کتابی که محتویاتش را مقدس می دانند، به خود نمی دهند و عمری را در تاریکی خرافات موروثی بسر می آورند. افسونهای متافیزیکی آنچنان نیروی درک و درایت این افرادی را که نمونه کامل پرورش یافتگان غار افلاطون^{۲۵} هستند؛ شرطی، مسخ و سنگی نموده که دهها سال زندگی و تجربه در این دنیا قادر نیست، بین درک و درایت آنها در لحظه ای که از زهدان مادر جدا شده و زمانی که زندگی این دنیا را پشت سر می گذارند، تفاوتی به وجود آورد. این افراد با هوش و خرد، ولی افسون شده، با همان درک و درایت نارسائی از این دنیا رخت برمی بندند که از زهدان مادر پا به پهنه وجود و هستی گذاشته اند.

محل سکونت «الله»

در باره مشاهده «الله» بین فرقه های معتزله^{۲۶} و اشاعره^{۲۷} اختلاف نظر

^{۲۵} به صفحه های شماره ۲۲۱ و ۲۲۳ همین کتاب نگاه فرمایید.

^{۲۶} و ^{۲۷} فرقه اشاعره از تعینات «جهنم بن صفوان» که رهبر یکی از شش فرقه مجبره بود، در اواخر سده سوم و یا اوائل سده چهارم هجری ظهور کرد و به نام «ابوالحسن اشعری» از مشهورترین رؤسای فرقه نامشده مشهور گردید. هدف «ابوالحسن اشعری» از تشکیل فرقه اشعریه مخالفت با عقاید فرقه معتزله بود. فرقه های معتزله و اشعریه در مسائل بسیاری با یکدیگر اختلاف عقیده دارند که مهمترین آنها عبارت از موارد زیر است:

(۱) معتزله عقیده دارند، اعمال خوب از «الله» و اعمال بد از اراده انسان ناشی می شود. اشاعره بنور دارند، بدونیک کارها همه آفریده «الله» است و انسان را در آنها اختیاری نیست. (۲) معتزله معتقدند، «الله» دارای حواس نیست و آن گروه از آیات قرآن را که می گوید، «الله» دارای دست و پا و گوش و چشم است، باید با معنی مجازی تلقی کرد و بهمین مناسبت «الله» را نمی توان دید، ولی اشاعره عقیده دارند، «الله» دارای حواس و اعضای بدن است و انسان یا حیوان خود می تواند «الله» را در روز قیامت مشاهده کند. (۳) معتزله عقیده دارند، عقل بدون کمک شرع می تواند، خوبی و بدی امور را درک کند، ولی اشاعره مانده زبرنویس در صفحه بعد.

وجود دارد. فرقه اشاعره معتقدند که «الله» در روز قیامت مانند ماه شب چهاردهم با چشم دیده خواهد شد، ولی البته تنها مسلمانان مؤمن قادر به مشاهده «الله» خواهند شد و این کار برای کافران امکان ندارد. «ابو اسحاق بن محمد اسفراینی» ملقب به «رکن الدین» (۴۱۸-۳۳۷ هجری قمری)، یکی از پیروان نزدیک «ابوالحسن اشعری»، رهبر فرقه اشعریه که در واقع سخنگوی این فرقه بوده و از فقهای مشهور شافعی است، در یکی از کتابهایش زیر فرنام *التبصیر فی الدین*^{۲۸} می‌نویسد، در روز قیامت «الله» از آسمان به زمین فرود خواهد آمد.

فرقه ظاهریه^{۲۹} و برخی از حنبلی‌ها و کرامیه^{۳۰} باور دارند که «الله» در عرش منزل دارد و می‌تواند از عرش به جاهای دیگر برود و عرش در زیر او مانند صدائی که از زمین نوی شتر در زیر بدن شترسوار تنومندی برمی‌خیزد، آواز می‌دهد. «الله» در باغی سرسبز بسر می‌برد و فرشتگان او را حمل می‌کنند. پهنای «الله» از هر سمت عرش بیشتر از چهار انگشت می‌باشد. برخی نیز گفته‌اند که چهره او مانند جوانی ساده و مردگونه و بعضی دیگر عقیده دارند که چهره «الله» به شکل صورت مرد سالخورده‌ای است که موی

مانده زیرنویس از صفحه قبل.

باور دارند که عقل انسان شایستگی بصرف در احکام شرع را ندارد. (۴) معتزله معتقدند، کتاب قرآن حادث است نه قدیم و انسان می‌تواند، بهتر از کتاب قرآن را به وجود بیاورد، ولی اشاعره عقیده دارند که قرآن معجزه است و انسان قادر به ایجاد چنین کتابی نیست. (۵) معتزله عقیده دارند، اعاده معدوم محال، ولی اشاعره معتقدند، این کار امکان‌پذیر است. (۶) معتزله معتقد به تعیین و برگزیدن مقام امامت هستند، ولی اشاعره این کار را در اختیار امت قرار می‌دهند. (به زیرنویس شماره صفحه در باره فرقه معتزله مراجعه فرمائید.)

زیرنویسهای حدیث و سنت در اسلام

فرهنگ دهخدا، جلد حرف «ح»، صفحه ۳۹۹.

^{۲۸} ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی، تبصیر فی الدین، به کوشش کمال یوسف حوت (بیروت، لبنان: ۱۴۰۳ هجری قمری)

^{۲۹} فرقه‌ای است که «ابی سلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی» (درگذشته در سال ۲۷۰ هجری قمری) به وجود آورد. پیروان این مذهب مانند اشعریه به ظاهر آیه‌های قرآن و احادیث اسلامی عمل می‌کنند. مذهب ظاهریه از کتاب و سنت پیروی و رأی و فاس و تأویل را رد می‌کند.

^{۳۰} پیروان «ابی عبدالله محمد بن کرام» را «کرامیه» می‌نامند. این فرقه که اهل سنت هستند، عقیده دارند که «الله» بر عرش استقرار دارد و دارای حواس دیدن و شنیدن است و برای او دست و پا و صورت قائل هستند. این فرقه همچنین عقیده دارند، آیه‌های قرآن را باید با صورت ظاهر آنها و بدون تأویل و تفسیر پذیرفت.

سرش سیاه و سپید است و از جایی به جای دیگر می‌رود. «الله» پس از رویداد طوفان نوح آنقدر گریست که به چشم درد مبتلا شد و فرشتگان از او عیادت می‌کردند.^{۲۱}

فرج (آلت تناسلی) الله و نعلین طلایی او

«الله» دارای تمام مشخصات جسمی انسان بوده، جسم او دارای تمام اعضای بدن افراد بشر است و حتی دارای فرج نیز می‌باشد. «الله» آنقدر می‌خندد که دندانهای آسیایش نمودار می‌شود و در پاهای او یک جفت نعلین است که از طلا ساخته شده است.^{۲۲}

آنچه که در این بحث بسیار آموزنده و شورانگیز نیاز به توضیح بیشتر دارد، فرج «الله» است. آیا منظور نویسندگان و فقهای دانشمند کتابهای یادشده از اینکه «الله» دارای فرج می‌باشد، چه بوده است؟

نویسنده این کتاب برای آگاهی از مفهوم لغوی واقعی واژه «فرج» به چندین فرهنگ لغت مراجعه نمود. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین^{۲۳}، در صفحه شماره ۲۵۱۰، جلد دوم، واژه «فرج» را به این شرح معنی کرده است: سوراخ، شکاف، عورت زن، آلت تناسلی خارجی زن که در جلوی مهبل واقع است، شرمگاه. فرهنگ عمید^{۲۴} در صفحه ۸۶۳، «فرج» را چنین معنی کرده است: سوراخ، شکاف، سوراخ پس یا پیش آدمی، عورت زن، شرمگاه. فرهنگ دهخدا،^{۲۵} واژه یادشده را در صفحه ۱۲۵ جلد ۳۷ بدین شرح معنی کرده است: فرج، در لغت پیش آدمی را نامند و نزد فقها اعم از پیش و پس آدمی باشد و

^{۲۱} این پاراگراف از کتاب زیر برداشت شده است:

هاشم معروف الحسینی، تشیع و تصوف، ترجمه سید محمد صادق عارف (مشهد: نیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹). نویسنده کتاب یادشده در زیرنویس خواننده را به بخش دوم کتاب موافق، صفحه ۲۶ و شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، جلد اول، صفحه ۲۴۹ و صفحه‌های بعد مراجعه می‌دهد.

^{۲۲} هاشم معروف الحسینی، تشیع و تصوف، همان صفحه.

^{۲۳} دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، جلد دوم (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴)، صفحه ۲۵۱۰.

^{۲۴} حسن عمید، فرهنگ عمید (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۸۶۳.

^{۲۵} علی اکبر دهخدا، فرهنگ دهخدا (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵ خورشیدی).

بیرجندی گفته است که مُراد به فرج در آداب غسل، پیش و پس زن و مرد است، هر چند در لغت اختصاص به پیش یافته است. (از کتّاف اصطلاحات الفنون)؛ اندام شرم جای (منتهی الارب)؛ عورت انسان و بر پیش و پس اطلاق می شود. فرهنگ لغت مشهور و معتبر عربی المنجد^{۳۶} نیز واژه «فرج» را چنین معنی کرده است: فرج - وُطِنًا، عَلِ الْقَيْلِ وَالذَّبْرِ یعنی پس و پیش انسان هر دو.

حال آیا یک مسلمان مؤمن برای شکل و اعضای وجود الهی که در شبانه روز، دهها بار نام او را در نماز و دعا بر زبان می آورد، چه پنداری باید در قلب و مغز داشته باشد؟ در حالیکه تمام فرهنگ های لغت واژه «فرج» را سوراخ پس و پیش آدمی، دانسته اند، آیا «الله» شکل مذکر این سوراخ را در پیش دارد و یا وجه مؤنث آنرا و یا هردوی آنها را؟

فرض مذکر بودن «الله» شاید منطقی تر از دو فرض دیگر به نظر آید، زیرا به گونه ای که می دانیم، در احکام کتاب قرآن و اصول اسلام؛ مرد، ارباب سالار بوده و حقوق و اختیارات او بمراتب بیشتر از زن می باشد و برآستی زن در اسلام نیمه انسان بشمار رفته است.^{۳۷} و از دگرسو؛ فقهای دانشمند اسلامی معتقدند که چهره «الله» به جوانی مرد گونه و یا مرد سالخورده ای با موی سپید و سیاه شباهت دارد. از اینرو شاید به آسانی بتوان پذیرش کرد که «الله» مذکر است و بهمین دلیل، در آیه های کتاب قرآن و اصول اسلامی، زن نسبت به مرد یک موجود دونمایه بشمار رفته و از هر لحاظ تابع مرد قرار داده شده است.

به فرض دوم، اگر به آن قسمت از توضیح ده خدا که می نویسد، «فرج در لغت اختصاص به پیش یافته است» توجه کرده و نیز نوشتارهای اینهمه دانشمندان بلندمرتبه فقه اسلامی را به مؤنث بودن «الله» تعبیر و تفسیر کنیم، با این کشف نوین، به زنان مسلمان عالم امکان خواهیم داد که بر ضد مردان شورش و انقلاب کرده و حقوق از دست رفته یکهزار و چهارصد ساله خود را

^{۳۶} المنجد الایجدی (لبنان، بیروت: دارالمشرق، ۱۰۸۶)، صفحه ۷۵۶.

^{۳۷} به مطالب فصل نهم کتاب بازشناسی قرآن، نگارش همین نویسنده، نگاه فرمایید.

دادخواهی و زنده کنند.

و اما اگر فرض سوم را محقق دانسته و «الله» را دو جنسی و یا به قول روانشناسان «هرمافرودیت» Hermaphrodite بشمار آوریم، آنوقت تمام صفات نودونه گانه ناهمگونی که محمد به این هیولای شگفت آور نسبت داده، مصداق واقعی پیدا می کند. زیرا، روانشناسان، خصیصه دوجنسی بودن را ریشه و منشأ بسیاری از ناراحتی های روانی می دانند که نماد آنها را به روشنی در نودونه نام و یا صفت «الله» می توان مشاهده کرد.

«الله» گمراه کننده است.

یکی از شگفت انگیزترین فروزه های «الله» که حتی ترفند بازترین نویسندگان و فقهای اسلامی نیز نتوانسته اند، مفهوم نابخردانه آنرا با ریاکاریهای هنری نوشتارهای مذهبی خود بپوشانند و در برابر آن درمانده اند، صفت گمراه کننده «الله» است. در کتاب قرآن آیه های بسیاری وجود دارد که اراده و خواست «الله» جانشین مسئولیت های اخلاقی، حقوقی و قانونی افراد بشر می شود و انسان در برابر مشیت الهی اختیار خود را از دست می دهد. در این حالت، فرد بشر مرتکب اعمال و رفتار زشت و یا گناهی می شود که در انجام آنها هیچ اراده و اختیاری از خود نداشته و بر پایه خواست «الله» آن اعمال را مرتکب می شود. با این وجود، به سبب ارتکاب آن اعمال غیر ارادی به دوزخ می رود و به سختی مجازات می شود.

در بیست آیه قرآن می خوانیم که «الله» افراد بشر را گمراه می کند.^{۳۷} مدلول این آیه ها آشکارا می گوید، «الله» هر که را بخواهد گمراه و هر کسی را بخواهد هدایت می کند. برخی از آیه های یاد شده عبارتند از: آیه ۲۷ سوره رعد، آیه ۹۵ سوره نحل، آیه ۸ سوره فاطر و آیه ۳۱ سوره مدثر.

عبارت «فان الله یضل من یشاء و یرشد من یشاء» به معنی «(الله) هر که را بخواهد گمراه و هر کسی را بخواهد هدایت می کند» به عبارات گوناگون و بویژه با تأکید به اینکه هر کسی را «الله» گمراه کند، یار و یابوری

نخواهد داشت و نیز اینکه اگر «الله» می‌خواست، همه مردم را هدایت می‌کرد در نوزده آیه دیگر در قرآن ذکر شده است. برای مثال، ترجمه فارسی تنها چند آیه از آیه‌های یادشده به شرح زیر است:

«کسی را که (الله) هدایت کند او به حقیقت هدایت یافته و کسی را که (الله) گمراه کند، هرگز یار و یابری بر او نخواهد بود.» (آیه ۱۷ سوره کهف.)

«آیا می‌خواهید کسی را که (الله) گمراه کرده هدایت کنید. آن کسی را که (الله) گمراه کند، هرگز بر او راهی وجود نخواهد داشت.» (آیه ۹۰ سوره نساء.)

«کسی را که (الله) گمراه کند، هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود. آنها در زندگی این دنیا عذاب خواهند دید و عذاب آخرت شدیدتر است.» (آیه ۳۳ سوره رعد.)

آیه‌های بالا و سایر آیه‌هایی که در این مورد در کتاب قرآن ذکر شده، آشکارا نشان می‌دهند که اگرچه انسان به‌خواست و اراده «الله» گمراه می‌شود و در این باره مسئولیت و اختیاری از خود ندارد، با این وجود «الله» انسان گمراه را دچار عذاب دنیا و آخرت خواهد کرد. از مفهوم آشکار آیه‌های یادشده و سایر آیه‌های بسیاری که در این باره در کتاب قرآن وجود دارد، چنین برمی‌آید که گمراه شدن انسان (ضلال)، نتیجه مستقیم گمراه کردن (اضلال) او بوسیله «الله» است و حتی پیامبر نیز نمی‌تواند در اراده و مشیت «الله» در جهت گمراه کردن انسان، اثر و تغییری به‌وجود بیاورد. چنانکه آیه‌های ۹۹ و ۱۰۰ سوره یونس در این باره می‌گوید: «اگر (الله) تو می‌خواست، همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان می‌آوردند. پس چگونه تو می‌توانی همه مردم را به جبر و اکراه با ایمان سازی؟ هیچکس بدون اجازه (الله) ایمان نخواهد آورد.» آیه ۹۰ سوره نساء که در پیش ذکر شد، نیز می‌گوید: «آیا می‌خواهی کسی را که (الله) گمراه کرده، هدایت کنی؟ کسی را که (الله) گمراه کند، هرگز برای او راهی وجود نخواهد داشت.»

آیه ۳۴ سوره هود نیز می گوید، نوح به قوم خود گفته است: «اگر (الله) بخواهد شما را گمراه گرداند، بند و اندرز من به شما سودی نخواهد داشت.» مفهوم تمام آیات یادشده بالا، «الله» را یک موجود نابخرد، پریشان مغز و خون آشامی نشان می دهد که از خرد و آوند بویا هیچ نشانی ندارد. در فرهنگ نهادی این «الله» بدسگال و زشت سیرت، ارزشهای اخلاقی و انسانی، فروزه های روانی، کاردادهای پیرامون زندگی انسان، بشردوستی، انسان خواهی، کمک به هم نوع، کوشش برای خودسازی و بهبودی هیچ جا و مکانی ندارند. این بشر بیچاره و ناتوان، هنگامی که به بلوغ فکری می رسد باید گیاهوارانه نفس کشیده و منتظر باشد، به بیند «الله» چه سرنوشتی از پیش برایش مقدر کرده است. آیا اراده بی دلیل و علت «الله» بر این استوار شده که او به محمد، پیامبر شید نهاد «الله» ایمان آورده و راهی بهشت شود و یا اینکه «الله» خواسته است، او در صف ناباوران به پیهوده گوئیهای یک هنر پیشه شمیده باقی مانده و در شعله های استخوان سوز دوزخ «الله» کباب و بریان شود. فرهنگ قرآن به غیر از این دو راه، روش و روند دیگری برای زندگی انسان ارائه نمی دهد. قرآن در باره اینکه اگر مشیت «الله» بر این قرار گرفته است که انسان بیچاره ای ایمان نیاورد، پس چرا او باید در آتش دوزخ بسوزد، دلیل و منطق و فلسفه ای نشان نمی دهد. در منطق جزمی قرآن، نه تنها جانی برای «اراده آزاد» انسان وجود ندارد، بلکه عامل «اختیار» نیز از انسان سلب شده و او را به شکل یک ماشین گوشتی بدون اندیشه و خرد درآورده که باید منتظر بماند تا بداند و به بیند، «الله» بدسگال و کژنهاد چه سرنوشتی از پیش برای او رقم زده است.

بحث گمراه کردن و یا هدایت کردن ارادی و بدون دلیل «الله» تا آن اندازه غیر منطقی و نابخردانه است که حتی مفسران کندآور قرآن با همه هنر و توانی که در سایر موارد به کار برده و نقاط ضعف و شرم آور قرآن را با هنر متافیزیکی خود ۱۸۰ درجه به جانب ظاهراً منطقی بیچانیده اند، ولی منطق آچار معجزه آفرین هنر متافیزیکی آنها برای حل این موضوع نابخردانه، توان حرکتی نداشته و همه آنها را در خلیش فساد اندیشه و وابستگی انسانی مانده کرده است.

فصل هشتم

لااله الا الله

برای رهایی از خرافات و تعصبات گوناگون هیچ زمانی دیر نیست.

هنری تورد

در فرهنگ اسلام هفت کلمه وجود دارد که بنیاد این دین و اصول و احکام آنرا تشکیل می‌دهد. این هفت کلمه، جمله مشهور «لااله الا الله، محمد رسول الله» می‌باشد. محمد در مدت ۲۳ سال پیامبر شاهی خود، به سختی کوشش کرد، خدایی برای دین خود بسازد که از لحاظ توش و توان، خدای هیچ دین، مذهب و مسلکی یارای برابری با آنرا نداشته و چنین خدایی بر تمام شئون زندگی انسان از روز زایش تا مرگ نظارت و فرمانروایی داشته باشد. هدف محمد از آفریدن چنین خدا و نسبت دادن آنهمه فروزه‌های شگفت‌انگیز و ضد و نقیض و اسرارآمیز به او، در واقع تقویت نیروی فردی و استوار کردن پایگاه فرماندهی خودش بوده است. زیرا، هر زمانی که پیروانش کوچکترین مقاومتی در برابر او نشان می‌دادند، وی بیدرنگ از سوی «الله» آیه‌ای می‌آورد و پیروانش را وادار به فرمانبرداری خواسته‌های «الله» که برآستی امیال و نیازهای خودش بود، می‌کرد. برای مثال، یک روز جمعه محمد در مسجد مدینه نشسته بود و

پیروانش تمام گوشه و زوایای مسجد را که دارای وسعت زیادی نبود، اشغال کرده بودند. در این بین، گروهی از پیروان محمد که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، وارد مسجد شدند و چون جایی برای نشستن نداشتند، سرپا ایستادند. با توجه به اینکه پیروزی محمد در جنگ بدر که در سال دوم هجری روی داد، نقطه عطف مهمی در نیرومند کردن پایگاه پیامبرشاهی او به شمار می‌رفت، از اینرو محمد برای آنهایی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، اهمیت و احترام زیادی قایل بود. بهمین مناسبت، هنگامی که گروهی از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر، در آنروز جمعه وارد مسجد شدند، محمد به آنهایی که از پیش در گوشه و کنار مسجد نشسته بودند، فرمان داد از جاهایشان برخیزند و محل نشستن خود را به تازه واردینی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، بدهند. ولی نه تنها هیچیک از آنها به فرمان محمد اعتنایی نکرد، بلکه تمام آن افراد دستور محمد را غیرعادلانه خواندند و آنرا مورد اعتراض قرار دادند. محمد پس از روبرو شدن با نافرمانی افراد یادشده، بیدرنگ آیه ۱۲ سوره مجادله را که تأییدکننده فرمانش بود، از سوی «الله» نازل کرد و به پیروانش دستور داد که چون این کار، فرمان و خواست «الله» است، بنابراین آنها ناچار به اجرای آن می‌باشند. آیه ۱۲ سوره مجادله در این باره از قول «الله» می‌گوید:

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ
وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در مجالس به شما می‌گویند جا باز کنید، پس جا باز کنید. (الله) نیز برای شما جا باز می‌کند و زمانی که به شما می‌گویند برخیزید، پس برخیزید. (الله) کسانی از شما را که ایمان آورده‌اید، بلندمرتبه می‌کند.»

در باره رویداد بالا باید گفت، آیا نه تنها یک انسان خردمند، بلکه حتی یک مسلمان قشری می‌تواند باور کند، خدای بزرگ جهان هستی - که ما حتی یک دهم آنرا نیز بخوبی نمی‌شناسیم - دست از کنترل و نظارت بر جهان بیکران

بردارد و تنها توجه خود را به گوشه‌ای از صحرای عربستان بدوزد و به پیروان محمد بگوید: «برای آنهایی که تازه وارد مسجد شده‌اند، جا باز کنید!»

«امانوئل کانت» فیلسوف نامدار آلمانی سده نوزدهم می‌گوید: «مغز بشر پدیده‌های موجود را آنگونه که در ذات و هستی وجود دارند، درک نمی‌کند؛ بلکه آنها را به گونه‌ای که میل دارد ببیند، درک می‌کند.» آیا مسلمانی که چنین هزلیاتی را در قرآن می‌خواند، می‌تواند باور کند، آنها کلام خدایی است که کاینات هستی را اداره می‌کند؟ پاسخ اینست که یا مغز انسان باید تا آن اندازه ساده‌نگر و کوتاه‌اندیش باشد که شأن و کارداد خدا را در سطح یک مستخدم فرمانبردار و دست‌به‌سینه پایین آورد و یا برپایه گفته «کانت» میل داشته باشد، حقایقی را که در فراگرد او وجود دارند، به گونه‌ای که میل دارد آنها را ببیند، درک کند.

به هر حال، هفت کلمه «لااله الاالله، محمد رسول‌الله»، که در آیه ۲۱ سوره محمد ذکر شده، از روز زایش یک مسلمان تا روز مرگ در گوشه‌هایش زمزمه می‌شود. هنگامی که طفلی زایش می‌یابد، این جمله در گوشه‌هایش خوانده می‌شود و زمانی نیز که زندگی را بدرود می‌گوید، هم در موقعی که او را در تابوت می‌گذارند، هم هنگامی که جنازه او را به گورستان تشییع می‌کنند و نیز زمانی که او را در گور می‌گذارند، همین جمله در گوشه‌های فرد مسلمان خوانده می‌شود. هرگاه مسلمانی به جهتی از جهات خشمگین شود، می‌گوید: «لااله الاالله»، و اگر به سببی به شکفت افتد، باز همین عبارت را بر زبان می‌آورد.

در کشورهای مسلمان تا آنجا که چشم کار می‌کند، این جمله مشاهده می‌شود. روی پرچم رسمی کشور عربستان سعودی که مرکز اسلام جهان است، این جمله نوشته شده و در زمان حکومت خلفا، نیز جمله یادشده روی سکه‌های پول نقش شده بود.

یک فرد غیر مسلمان به محض ادای این هفت کلمه مسلمان می‌شود و یک مسلمان از دین برگشته، با خواندن این هفت کلمه دوباره به دین اسلام

بازگشت می‌کند. به گونه خلاصه، این هفت کلمه که «الله» را بالاترین و برتوان‌ترین وجود جهان هستی و محمد را پیامبر پایانی او می‌داند، جوهر و پایه دین اسلام را بنیادریزی می‌کند و مسلمانان را از مراکش تا فیلیپین بهم پیوسته است.

مشکات المصابیح می‌نویسد، محمد بن عبدالله گفته است: «روزی (الله) به موسی گفت، اگر تو تمام کاینات هستی را در یک کپه ترازو قرار دهی و کلمات (لااله الاالله) را در کپه دیگر، کپه‌ای که در بردارنده کلمه‌های (لااله الاالله) است، بر کپه‌ای که تمام کاینات هستی را دربر گرفته، سنگینی خواهد کرد.»^۱

حدیث دیگری می‌گوید، روزی هنگامی که محمد بن عبدالله همراه گروهی از پیروانش از کنار درختی که شاخه‌هایش خشک شده بود، گذر می‌کرد، عصایش را به یکی از شاخه‌های آن درخت زد و به گونه ناگهانی، تمام برگهای خشک شاخه درخت به پایین فرو ریختند. سپس، محمد رو به پیروانش کرد و گفت، هنگامی که یک مسلمان مؤمن جمله (لااله الاالله) را بر زبان می‌آورد، به همانگونه که برگهای این شاخه از درخت فروریختند، گناهان آن مسلمان مؤمن نیز از بین خواهند رفت.^۲

سراسر قرآن سرشار از تکرار مداوم جمله (لااله الاالله) است که دلالت بر تأکید یگانگی وجود «الله» می‌کند. بویژه، سوره اخلاص که یکصد و دوازدهمین سوره قرآن است، به کیفیتی که در پیش گفته شد، به شرح و تأکید یگانگی (الله) و بزرگی داده شده و مسلمانان باور دارند که ارزش این سوره برابر با یک سوم تمام قرآن است. زمخشری می‌نویسد، محمد گفته است: «هفت زمین و هفت آسمان، روی این سوره بنا نهاده شده و کسی که

^۱ مشکات المصابیح، کتاب دهم (دهلی)، صفحه ۲۰۱.

^۲ همان کتاب، صفحه ۲۰۲.

این سوره را قرائت کند، به بهشت خواهد رفت.»^۲

بدیهی است که همه این حرفها فرآورده مغزهای روان پریش افسانه نویسان مذهبی است که با این گونه شعارهای کودکانه و بسپوده مغز و درایت توده های مردم را در جهت سود شخصی خود افسون می کنند. هیچ انسان خردوری پذیرش نخواهد کرد که یک فرد بشر حقوق و هستی هموعان خود را مورد تجاوز قرار دهد و یا به قول مذهب یون مرتکب گناه شود و تنها با ذکر یک جمله زبانی بیکباره از گناه پاک و منزّه و رستگار گردد. وانگهی اگر به راستی خدای دادگری - بجز (الله) لوده آفریده شده بوسیله محمد - در دنیای ما وجود داشته باشد، آیا چنین خداوندی که باید نماد ارزشهای اخلاقی، دادگری در داوری و والایی در منش باشد، اجازه خواهد داد که بنده هایش هر جرم و جنایتی که اراده کنند، بر ضد یکدیگر مرتکب شوند و تنها با بر زبان آوردن یک جمله بیمعنی و توخالی از صافی عدل و دادگری او گذر کنند و رستگار شوند؟ آیا اگر خداوند دادگر و منصفی در این جهان وجود داشته باشد، راضی خواهد شد که بنده هایش فراگرد زندگی خود را به شکل جنگلی جنایت خیز درآورند و تنها با ذکر جمله ای که حس خودخواهی او را به کام می کند، به بهشت رستگاری راه یابند؟ به راستی که بنده دار چنین خدایی در دنیای جانوران نیز کار آسانی نخواهد بود!

روانشاد میرزا آقاخان کرمانی در کتاب رضوان می نویسد، یک اصفهانی به زیارت خانه خدا رفت؛ غوغای حجاج و هوای گرم حجاز، او را منقلب و از خود بیخود کرد. اصفهانی یادشده که تاب تحمل را از دست داده بود، رو به خانه کعبه کرد و گفت: «خداوندا! اگر بهشت تو هم مانند خانه ات باشد، چه آبی به گوش بندگان خود کرده ای!»^۳

و ای کاش این اصفهانی نیک اندیش و بذله خو می دانست که این «الله»

^۲ همان کتاب.

^۳ میرزا آقاخان کرمانی، رضوان.

نیست که آب به گوش بندگانش کرده، بلکه خود بندگان او هستند که خویشتن را از خورد و درایت انسانی تهی کرده و هستی و وجودشان را قربانی ترقند افسونهای دکانداران و سوداگران مذهبی نموده‌اند.

کعبه، خانه «الله»

مذهب باکتری بیماریهای اجتماعی بشر است.

Fragment Heracleitus

واژه «کعبه» معنی زمین مرتفع و بلند را می‌دهد. خانه «کعبه» پیش از ظهور محمد و اسلام، مرکز نگهداری بت‌های گوناگون تازیهای عربستان بود. در خانه «کعبه» هر یک از گروه‌های بت‌پرست تازی برای خود خدای ویژه‌ای داشتند که به پرستش و ستایش آن می‌پرداختند. در خانه «کعبه» دست‌کم شمار سیصد و شصت بت وجود داشت و هر یک از گروه‌های گوناگون تازی می‌توانستند، بت و یا خدای ویژه خود را به‌خانه «کعبه» بیاورند و به‌شماره بت‌های موجود در آن بیفزایند.

دایرةالمعارف بریتانیکا می‌نویسد: «منبع اصلی درآمد ضایفه قریش که محمد در میان آنها زاییده شد و رشد کرد، جمع‌آوری پول از کاروانهای تجارتنی بود که برای پرستش بت‌ها و خدایان خود و بویژه بت‌های موجود در خانه

«کعبه» به مکه مسافرت می کردند.^۱

کاروانهای تجارتی بر ثروتی که برای پرستش بت‌های خود از مکه می گذشتند، معمولاً سبب پیوند فرهنگ افریقا، خاور میانه و شرق و غرب می شدند. بهمین مناسبت است که قرآن بر از داستانهایی است که ریشه‌های آنها را باید در فرهنگ مصر، بابل، ایران، هندوستان و حتی یونان جستجو کرد.

دایرةالمعارف چیمبر می نویسد: «محمد در میان یک جامعه بت پرست و مشرک زائیده شد و در همان جامعه نیز رشد کرد. هر یک از گروههای جامعه‌ای که محمد در میان آنها زائیده شد و رشد کرد، برای خود خدایی داشتند که بوسیله سنگ شناختگری می شد و مردم عربستان معمولاً به زیارت خدایان یاد شده می رفتند. مهمترین مرکز پرستش خدایان در مکه بود. در این شهر سنگ بزرگ سیاهی در «کعبه» قرار داشت که تازیها آنرا ستایش و پرستش می کردند.»^۲

پس از اینکه محمد، عنوان پیامبری «الله» را به خود بست، تمام بت‌های موجود در خانه «کعبه» را نابود کرد و «الله» خود را جانشین بت‌های گوناگون تازیهای هم قومش نمود. به عبارت دیگر، به راستی می توان گفت که امروز خانه «کعبه» بت سنگی مسلمانان جهان و قبله آنها به شمار می رود. به گونه‌ای که می دانیم، محمد در سال اول مهاجرتش به مدینه، بسیاری از روشهای معمول عبادات مذهبی یهودیان را برای اسلام گزینش و از جمله مقرر کرد که مسلمانان به سوی قبله مسجد الاقصی در اورشلیم نماز بگذارند. ولی، هنگامی که به تنها مخالفت یهودیها، بلکه استهزاء آنها را نسبت به خود و داستان پیامبری اش مشاهده کرد، قبله مسلمانان را از مسجد الاقصی به «کعبه» تغییر داد و بهمین مناسبت، امروز مسلمانان بسوی قبله «کعبه» نماز می گزارند.

^۱ Encyclopaedia, Britannica, 15: 150 ff.

^۲ Chamber's Encyclopaedia (London, International Learning Center, (1973), IX

کتاب قرآن در پنج آیه از خانه «کعبه» نام برده است. از جمله در آیه ۱۲۵ سوره بقره «الله» می‌گوید، ما خانه «کعبه» را برای مردم یک پایگاه بزرگ پناهندگی، زیارتگاه عمومی و محل امنی ساختیم و به ابراهیم و اسماعیل دستور اکید دادیم که پاکیزگی و تقدس آنرا برای زائرین تأمین کنند. همچنین «الله» در آیه ۹۸ سوره توبه می‌گوید، ما خانه «کعبه» را محل مقدسی ساختیم...

تاریخچه خانه «کعبه»

تاریخچه ایجاد خانه «کعبه» به درستی روشن نیست، ولی بدون تردید می‌توان گفت که محل یادشده، چندین سده پیش از ظهور محمد و اسلام وجود داشته است. مسلمانان به پیروی از افسانه‌های مذهبی تورات (سفر تکوین در عهد متیق، فصل‌های دهم و یازدهم، آیه‌های ۲۵ تا ۲۷)، ابراهیم خلیل را بناکننده خانه «کعبه» می‌دانند، در حالیکه حقیقت وجود ابراهیم و همسران افسانه‌ای او، از داستانهای خیالی و نیهوده فراتر نمی‌رود.

نویسندگان اسلامی که در آفرینش اندیشه‌های خرافی و افسانه‌ای از نبوغ سرشار برخوردار هستند، می‌نویسند، خانه «کعبه» ۲۰۰۰ سال پیش از آفرینش دنیا به وجود آمده است.^۲ احادیث اسلامی حکایت می‌کنند، زمانی که آدم و حوا به سبب خوردن سیب بهشت و نافرمانی از دستور «الله» از بهشت اخراج و به زمین رانده شدند، هر یک آنها در بخشهای مختلف زمین فرود آمدند. «آدم» روی کوهی در جزیره «سرنندیب» و یا «سیلان» و «حوا» در حواشی دریای سرخ در عربستان از آسمان فرود افتادند. مدت دوست سال، آنها منفرد و جدا از یکدیگر زندگی می‌کردند. پس از گذشت مدت دوست سال جدایی و تحمل زندگی سخت و مشقت‌بار، آدم و حوا از کرده خود توبه کردند و از اینرو «الله» اجازه داد، آنها به یکدیگر به پیوندند و بدین ترتیب، آنها در

^۲ Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosmo Publications, 1977), p. 257.

کوه عرفات که در ۱۲ میلی شهر مکه قرار دارد، به دیدار یکدیگر کامیاب شدند.

در زمانی که آدم به اوج فلاکت و بیچارگی افتاده بود، هنگام توبه و تقاضای بخشش از «الله» دستها و چشمهایش را به سوی آسمان متوجه و استغاثه کرد، خانه‌ای شبیه خیمه‌ای که او در بهشت به نیایش آن می‌پرداخته و فرشتگان دور آن طواف می‌کردند، در روی زمین بنا نهاد و آنرا قبله انجام مراسم عباداتش قرار دهد. آدم برای بنا کردن ساختمان خانه «کعبه» از سنگ پنج کوه مشهور سینا، الجودی، هیره، اولیوت و لبنان استفاده به عمل آورد و ده هزار فرشته ناظر بنای خانه «کعبه» بودند. پس از پایان ساختمان خانه «کعبه»، آدم آنرا قبله انجام عباداتش قرار داد و همانگونه که فرشتگان هفت مرتبه به دور خیمه‌ای که در بهشت قرار داشت، طواف می‌کردند، او نیز هفت مرتبه به دور خانه یادشده طواف می‌نمود.

حدیث‌های افسانه نشان اسلامی می‌گویند، پس از درگذشت آدم، خانه یادشده یا از بین رفت و یا اینکه به آسمان منتقل شد، ولی خانه دیگری به همان شکل و در همان محل بوسیله «ست» فرزند آدم از سنگ ساخته شد. این خانه نیز بعدها بوسیله بارانهای سنگین نابود گردید.

افسانه یادشده در قالب یک حدیث مذهبی می‌گوید، سالها بعد «الله» به ابراهیم که در «کنعان» سکونت داشت، فرمان داد به مکه برود و خانه «کعبه» را دوباره سازی کند. افسانه بخشی از زندگی ابراهیم حاکی است که یکی از همسران او به نام «سارا» که خواهر او نیز بود، مستخدمه خود به نام «هاجر» را به ابراهیم داد تا با وی ازدواج کند. ابراهیم با «هاجر» ازدواج کرد و در نتیجه این ازدواج، اسماعیل به وجود آمد. ابراهیم برای اجرای فرمان «الله» و دوباره سازی خانه «کعبه» به اتفاق «هاجر» و فرزندش اسماعیل، پس از مدت چهل روز مسافرت با شتر از کنعان به دره خشک عربستان و محلی

که امروز مکه نامیده می‌شود، وارد شدند. در این لحظه، «هاجر» و فرزندش اسماعیل هر دو از تشنگی به حال مرگ افتادند. «هاجر» در حالت آشفتگی بسیار، برای اینکه جان دادن بچه‌اش را نبیند، از او دور شد و برای پیدا کردن آب هفت بار از «مروه» به «صفا» و بر عکس دوید. مرتبه هفتم که «هاجر» از شدت خستگی ناتوان شد و روی سنگی نشست، فرشته‌ای بر او ظاهر شد و لطف و برکت «الله» را به او مژده داد. «هاجر» فرزندش اسماعیل را در بغل گرفت و مشاهده کرد که از محل پاشنه کفش اسماعیل از زمین شنی، چشمه‌ای فوران کرد.^۵ این چشمه، بر پایه افسانه‌های مذهبی همان چشمه «زمزم» است که در برابر «حجرالاسود» و یا «سنگ سیاه» قرار دارد و مدت‌ها مرکز توقف کاروانها بود و تقدس آن بوسیله احفاد و فرزندان اسماعیل تا به امروز حفظ شده است. البته باید توجه داشت که رسم مسخره و تماخره آور دویدن هفت بار از «مروه» به «صفا» که یکی از فریضه‌های حج در اسلام به‌شمار می‌رود، از همین افسانه مذهبی توخالی سرچشمه گرفته است.

هنگامی که ابراهیم و اسماعیل مشغول ساختن خانه «کعبه» بودند، جبرئیل یکی از سنگهای قیمتی بهشت را در اختیار آنها گذاشت. این سنگ در هنگام اخراج آدم و حوا از بهشت با آنها بروی زمین فرو افتاده و بعدها در لجن‌هایی که از طوفان نوح باقی مانده بود، ناپدید شده بود تا اینکه جبرئیل آنها دوباره یابی کرد و در اختیار ابراهیم گذاشت.

حدیثی که در اسلام پذیرش همگانی دارد آنست که سنگ یادشده در اصل فرشته‌ای بوده که «الله» به او مأموریت داده بوده است که بر اعمال و رفتار آدم در بهشت نظارت کند، ولی چون فرشته یادشده در انجام وظایف خود در مراقبت از کردار و منش آدم سهل‌انگاری کرده، به مجازات تغییر شکل به سنگ محکوم شده و با آدم به روی زمین فرو افتاده است.

ابراهیم و اسماعیل، سنگ یادشده را با نهایت احترام از جبرئیل دریافت

کردند و آنرا در گوشه‌ای از نمای خارجی دیوار خانه «کعبه» کار گذاشتند. این سنگ سیاه که «حجرالاسود» نامیده می‌شود تا به امروز در خانه «کعبه» نگهداری شده و زایرین خانه «الله» آنرا پرستش می‌کنند و به آن بوسه ستایش آمیز می‌زنند.

«ابن عباس» از قول محمد روایت کرده است که «حجرالاسود» در هنگام فرود از آسمان مانند شیر سفید بود و از سفیدی برق می‌زد، ولی بر اثر بوسه‌هایی که افراد گناهکار به آن زدند، بتدریج به سیاهی گرایید. در روز قیامت، «حجرالاسود» دوباره به شکل نخستین خود که یکی از فرشته‌های بهشت بوده، در خواهد آمد و در بارگاه الهی به سود آنهایی که با خلوص ایمان مراسم حج را انجام داده‌اند، شهادت خواهد داد.

مدت اندکی پس از بنای خانه «کعبه» بوسیله ابراهیم و اسماعیل، دو نفر از افراد طایفه «امالکیت»^۶ که در جستجوی شتر گمشده خود بودند، چشمه «زمزم» را کشف کردند و افراد طایفه خود را به آنجا آوردند، شهر مکه را در آنجا بنا کردند و اسماعیل و مادرش را زیر چتر حمایت خود قرار دادند. چندی نگذشت که ساکنان پیشین آن منطقه افراد طایفه «امالکیت» را از آنجا بیرون راندند، ولی اسماعیل را نزد خود نگهداشتند. هنگامی که اسماعیل به سن بلوغ رسید با دختر حاکم آن منطقه ازدواج کرد و در نتیجه این ازدواج، نیاکان مردم عرب به وجود آمدند.

افسانه بالا که سابقه تاریخی‌اش به هزارها سال پیش از ظهور محمد و اسلام برمی‌گردد، سبب شده بود که تازیها برای خانه «کعبه»، چاه «زمزم» و سرزمین مکه، احترام زیادی قایل شوند و آنرا شهری مقدس بنامند. بهمین دلیل، مکه همیشه مرکز زیارت مردم نقاط گوناگون سرزمین عربستان بوده است. مردم عربستان تا آن اندازه به سرزمین مکه و خانه «کعبه» احترام

^۶ مشکات المصابیح، کتاب یازدهم، فصل چهارم، قسمت دوم.

^۷ Amalekite نام طایفه‌ای است که در جنوب کعبه به حالت چادر نشینی زندگی می‌کردند.

می گذاشتند که چهار ماه سال را به زیارت خانه «کعبه» و یزگی داده و هر گونه جنگ و خونریزی و یا عملیات خصمانه در این ماهها حرام به شمار می رفت. در هنگام زیارت خانه «کعبه» تازیها هفت بار گرداگرد خانه «کعبه» طواف می کردند، از آب چاه «زمزم» می نوشیدند و سپس به خانه های خود برمی گشتند. دویدن دیوانه وار و بدون هدف هفتگانه مسلمانان در هنگام برگزاری مراسم حج در مروه و صفا، ادامه همین رسم خرافاتی تازیهای بت پرست زمان پیش از اسلام بوده است.

به گونه ای که می دانیم، محمد در میان خانواده خود که به شغل نگهبانی از بت های خانه «کعبه» روزگار می گذراندند، با به پهنه وجود گذاشت و برگزاری مراسم بالا در تاروپود اندیشه و منش او نقش بسته بود و از اینرو برگزاری آداب و مراسم مسخره یادشده را وارد فرایض دین اسلام کرد. پس از درگذشت اسماعیل، خانه «کعبه» به تصرف طایفه «بنی جهرم» درآمد و برای مدت یکهزار سال در اختیار آنها باقی ماند. سپس طایفه «بنی خزعه» آنها را در اختیار خود درآوردند و برای مدت سیصد سال آنها را در مالکیت خود نگهداشتند.

چون خانه «کعبه» پیوسته در معرض باران و سیل قرار داشت، بتدریج نابود شد تا اینکه «قصی بن کلاب» آنها دوباره سازی کرد. گفته شده است که خانه «کعبه» تا این زمان بدون تاق بود، ولی «قصی بن کلاب» برای نخستین بار تاقی برای آن بنا نهاد.

تاریخ نویسان عرب می نویسند، «عمر بن ابولحی» نخستین کسی بود که بت «هوبال» را از شهر «هیت» مقدونیه به خانه «کعبه» آورد و بدین ترتیب رسم بت پرستی را وارد سرزمین عربستان کرد. خانه «کعبه» بتدریج مرکز نگهداری بت های طایفه های گوناگون عربستان شد و هر طایفه ای بت خود را به خانه «کعبه» آورد.

طایفه «بنی قسی» نخستین طایفه ای بود که در اطراف و حوالی خانه «کعبه» به ساختن خانه های مسکونی دست زد. بعدها طایفه «قریش» جانشین

طایفه «بنی قسی» شدند و نگهبانی از بت‌های خانه «کعبه» را بر عهده گرفت. اندکی پس از آنکه طایفه «قریش» نگهبانی از خانه «کعبه» را عهده‌دار شد، خانه یادشده طعمه آتش قرار گرفت و نابود شد. طایفه «قریش» خانه «کعبه» را با چوب و با حجمی کمتر از زمان طایفه «بنی قسی» دوباره‌سازی کرد. در این زمان که با دوره جوانی محمد همزمان بود، خانه کعبه دارای ۶ ستون بود و بت «هوبال» در آن نگهداری می‌شده. «الازرقی» می‌نویسد، شکل مریم مقدس و فرزند شیرخواره‌اش عیسی مسیح در یکی از ستونهای خانه «کعبه» که به در خانه نزدیک‌تر از سایر ستونها بود، مجسمه‌سازی شده بود.

در زمانی که «عبدالمطلب» فرزند «هاشم» جد پدری محمد سرایداری خانه «کعبه» را برعهده داشت، تاق خانه بسیار کوتاه بود و از اینرو طایفه «قریش» تصمیم گرفت، آنرا خراب و دوباره‌سازی کند. در هنگام دوباره‌سازی خانه «کعبه» هنگامی که افراد «قریش» می‌خواستند «حجرالاسود» را در کالبد خانه «کعبه» جاسازی کنند، هر یک از طایفه‌های عرب کوشش می‌کرد، به اصطلاح افتخار انجام این کار را به خود ویژه دهد و از اینرو سر این کار با یکدیگر به ستیز و نزاع پرداختند. سرانجام، طایفه‌های گوناگون عرب با یکدیگر موافقت کردند، هر کسی که زودتر از دیگران وارد محوطه محل خانه «کعبه» شود، در این باره به داوری بنشیند و یکی از طایفه‌های عرب را برای کار گذاشتن «حجرالاسود» در ساختمان «کعبه» گزینش کند. محمد نخستین فردی بود که وارد محوطه خانه «کعبه» شد و از اینرو حکم کرد «حجرالاسود» را روی پارچه‌ای بگذارند و نماینده‌های طایفه‌های گوناگون عرب، هر یک گوشه‌ای از پارچه را بگیرند و سنگ را بوسیله پارچه در محل خود قرار دهند و محمد خود با دستهایش «حجرالاسود» را در محل ویژه‌اش کار گذاشت.

نکته بسیار جالب در این بحث آنست که محمد در آغاز ادعای پیامبری به‌خانه «کعبه» توجه مثبتی نداشت و حتی «اورشلیم» را قبله مسلمانان تعیین

کرد و نه خانه «کعبه» را. این موضوع نشان می‌دهد که چون خانه «کعبه» به عنوان بتخانه تازیها شهرت داشت و در واقع مرکز خرافه پرستی آنها به شمار می‌رفت، از اینرو محمد تمام کوشش خود را برای نابود کردن بت‌های درون آن به کار گرفته بود و قصد نداشت از محل یادشده استفاده مثبتی به عمل آورد. بعدها که کلمی‌ها با او و موضوع نبوتش سر مخالفت برافراشتند، محمد تصمیم گرفت قبله مسلمانان را از «اورشلیم» به خانه «کعبه» تغییر دهد. بدیهی است که اگر کلمی‌ها در برابر نبوت محمد تسلیم شده بودند و دین او را به عنوان ادامه آموزشهای مذهبی ابراهیم در جهت الغای ادیان موسی کلیم و عیسی مسیح پذیرش کرده بودند، امروز «اورشلیم» پایگاه مقدس مذهبی مسلمانان و یا به عبارت بهتر، مرکز خرافه پرستی آنها به شمار می‌رفت و نه «مکه».

یکی دیگر از دلایلی که محمد در آغاز به «اورشلیم» بیش از خانه «کعبه» توجه داشت، آیه اول سوره بنی اسرائیل در باره سفر رؤیایی محمد به آسمان است. مفهوم این آیه می‌گوید: «منزه است (اللهی) که بنده خود را یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آنرا بر نعمت ساخت سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند. به درستی که (الله) شنوا و بیناست.» به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، در آیه بالا «الله» از «اورشلیم» به عنوان مکانی سخن می‌گوید که به آن برکت داده و از آن مکان می‌خواهد معجزه‌هایش را برای پیامبر دروغینش آشکار سازد. مفهوم این آیه و همچنین اقدام محمد در تعیین «اورشلیم» به عنوان قبله مسلمانان در آغاز نبوتش نشان می‌دهد که خانه «کعبه» بدنام‌تر از آن بوده است که محمد آنرا قبله مسلمانان تعیین کند و به آن برچسب «خانه الله» بزند. ولی زمانی که محمد از یک سو، به این نتیجه رسید که کلمی‌ها بهیچوجه با او سر سازگاری ندارند و از دگرسو، پایه‌های قدرتش را در مدینه استوار کرد؛ آنوقت توجهش را از «اورشلیم» یعنی قبله کلمی‌ها به خانه «کعبه» تغییر داد و بر پایه معمول، زبان «الله» در دهان محمد به حرکت درآمد و آیه‌های ۱۴۲ تا ۱۴۹ سوره بقره نازل شد

و لزوم تغییر قبله را از «اورشلیم» به خانه «کعبه» با فرنودهای ترفندانه ضروری برشمرد.

مشخصات خانه «کعبه»

خانه «کعبه» در میان مسجدالحرام واقع شده و دارای یک شکل مربع کامل است. خانه «کعبه» از سنگ خارا (گرانیت) ساخته شده، بلندی آن بیش از ۱۶ متر، درازای آن ۱۳ متر و پهنایش ۱۱ متر است. در خانه «کعبه» در سمت شمال شرقی آن قرار گرفته و در حدود ۲ متر بالاتر از سطح مسجدالحرام است. برای رفتن به خانه «کعبه» معمولاً از نردبان متحرکی که در آنجا وجود دارد، استفاده می‌شود. دیوارها و زمین خانه «کعبه» از سنگ مرمر پوشش یافته و درون خانه به چلچراغهایی که از طلا و نقره ساخته شده، مزین گردیده است. نکته بسیار جالب در خصوصیات خانه «کعبه» تزیین آن با طلا می‌باشد. زیرا می‌دانیم که استفاده از طلا برای ظروف و وسایل زندگی در اسلام حرام می‌باشد. بنابراین، چگونگی زینت خانه «الله» با طلا، چیستانی است که پاسخش را باید در تضادهای نابخردانه اصول و احکام اسلام و مکر و حيله کارگردانان این دین جستجو کرد.

خانه «کعبه» با روپوش سیاهی که از ابریشم و پنبه تشکیل شده و تمام سطوح آن بجز «حجرالاسود» را در برمی‌گیرد، پوشانیده می‌شود. در قسمت بالای پرده خانه «کعبه» یک نوار کمربندی که روی آن آیه ۱۹ سوره آل عمران زردوزی شده، دوخته شده است.

حجرالاسود و تاریخچه آن

مهمترین قسمت خانه «کعبه» سنگ سیاه و یا «حجرالاسود» است که در گوشه شرقی خانه «کعبه» کار گذاشته شده و در حدود یک متر و نیم بالاتر از سطح زمین قرار دارد. «حجرالاسود» به شکل یک بیضی نامرتب بوده و قطر

آن در حدود ۱۸ سانتیمتر است. تاریخچه «حجرالاسود» به پیش از زمان ظهور اسلام پیوند می خورد. مسلمانان عقیده دارند، «حجرالاسود» از بهشت به زمین افتاده و برخی نیز معتقدند، فرشتگان آنرا از بهشت به زمین آورده اند تا ابراهیم هنگام بنای خانه «کعبه» پای خود را روی آن بگذارد.

می گویند، «حجرالاسود» ابتدا سنگ سفیدی بوده که بر اثر تماس و مالش آن با دست تغییر رنگ داده و سیاه شده است. هرگاه این نکته افسانه ای درست باشد، معلوم نیست، پس چرا نام اصلی آن «حجرالابيض» یعنی «سنگ سفید» نبوده و نام یادشده برای این سنگ پس از تغییر رنگ نگهداری نشده است. محمد شخصاً سنگ «حجرالاسود» را می بوسیده و مسلمانان نیز همیشه به پیروی از او همین کار خرافی و نابخردانه را که بغیر از بت پرستی، عنوان دیگری نمی توان برایش قایل شد، انجام داده اند. «عمر بن الخطاب»، خلیفه دوم گفته است: «اگر من خود به چشم ندیده بودم که محمد، حجرالاسود را می بوسد، هرگز این سنگ سیاه را نمی بوسیدم.»^۱

خانه «کعبه» در درازنای تاریخ، چندین مرتبه طعمه آتش سوزی، سیل و زلزله، تخریب و حمله مخالفان اسلام واقع شده است. در زمان خلافت «عبدالملک بن مروان» (۶۸-۶۵ هجری قمری)، یکی از مدعیان خلافت به نام «عبداله بن زبیر قرشی اسدی» بوسیله «حجاج بن یوسف ثقفی» سردار جنگی «عبدالملک مروان» مورد تعقیب قرار گرفت و به خانه «کعبه» پناهنده شد. زیرا به گونه ای که در پیش گفتیم، «الله» در قرآن خانه «کعبه» را پناهگاه مردم و محل مقدس و امنی برشمرده و بویژه آیه ۱۲۵ سوره بقره می گوید، هر کسی وارد خانه «کعبه» شود، در امان بوده و کسی نمی تواند او را از آنجا خارج کند. از اینرو «عبداله بن زبیر» فکر می کرد که چون خانه «کعبه» برای مسلمانان جنبه تقدس دارد، جانش در آنجا محفوظ خواهد بود. ولی «حجاج بن یوسف ثقفی» برای دستگیر کردن «عبداله بن زبیر» خانه «کعبه» را با

منجنيق ويران و او را دستگير كرد و به قتل رسانيد.^۱ اين رويداد نشان مي دهد كه حتى آنپايي كه در اسلام در رده هاي بالاي نردبان قدرت مذهبي قرار داشتند، مقدسات ديني اسلام را افسانه هاي مسخره مي پنداشتند و تنها براي استوار كردن قدرت خود به دينداري تظاهر مي كردند.

در سال ۳۱۷ هجري قمری (۹۳۰ میلادی)، در زمان خلافت «مقتدر» خلیفه عباسی، «ابو طاهر قرمطی» که در فارس، بحرین و یمامه حکومت می کرد، به شهر مکه حمله برد و حجاجی را که مشغول برگزاری مراسم حج بودند به قتل رسانید و ۱۱ روز در مکه ماند و «حجرالاسود» را با گرز شکست و چند پاره آنرا به انضمام اشیاء گرانبهای درون خانه «کعبه» با خود به بحرین برد.^۲ تاریخ نویسان نوشته اند، قرمطیان «حجرالاسود» را از خانه «کعبه» جدا کردند و فاودان زرین «کعبه» را کردند و گفتند: «... اللهم که خانه خود را در روی زمین رها کند و به آسمان برود، باید خانه اش را غارت و ویران کرد. قرمطیان در هنگام کشتار حجاجی که مشغول برگزاری مراسم حج بودند با خنده و استهزاء می گفتند: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا وَ آمِنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ.» یعنی: «اگر به راستی اللّٰهی در این دنیا وجود می داشت، شما را از زخم شمشیر ما در امان نگه می داشت.»^۳

«ابو طاهر قرمطی» گفته است، من این بنا را ویران می کنم تا مرکز کفر و پرستش سنگها را براندازم. «ابن جزّار» می گوید: «یکی از اصحاب ابو طاهر سوار بر اسب خود وارد خانه (الله) شد و به مردمی که در آنجا بودند ندا داد که [ای خران! شما به این خانه سنگی سجده می کنید و گرد آن

^۱ مرتضی حسینی رازی، تبصرة العوام فی معرفة الامم، به کوشش عباس افبال، صفحه ۵۲؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، صفحه ۹۱۴۲ تاریخ گزیده، صفحه ۲۶۸.

^۲ ابن اثیر، کامل، صفحه ۶۵ آثار الباقیه، صفحه ۲۷۷؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، صفحه ۳۸۳.

^۳ این نکته اشاره به آیه ۹۷ سوره آل عمران است که می گوید: فِيهِ اٰيَاتٌ لِّبَنِي اٰدَمَ الَّذِيْنَ اٰتَيْنَاهُمُ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مِنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا یعنی «هر کس وارد مقام ابراهیم شود، از امنیت برخوردار خواهد بود.»

می چرخید و به اکرامش می رقصید، بر دیوارهایش روی می سایید و فقیهان شما که مقتدایان شما هستند، چیزی از این به شما نمی آموزند و برای محو این خرافات جز این شمشیر باقی نمانده است.»^{۱۲}

بدیهی است که اگرچه «الله» بیچاره در قرآن در آیه ۱۲۵ سوره بقره قول داده است که خانه اش را پناهگاه مردم و محل مقدسی برای زیارت مؤمنان اسلامی قرار دهد و در آیه ۹۷ سوره آل عمران می گوید، هر کسی که وارد مقام ابراهیم شود، جانش امن و محفوظ خواهد بود، ولی با نهایت دريوزگی اینهمه حمله ها و اهانت های نهاد برانداز را تحمل کرد و هیچ حرکتی از خود نشان نداد. جالب توجه آنجاست که آزاد مردان و روشنفکران آن زمان، حمله فرمطیان به مکه و غارت و ویرانی خانه کعبه را با شادی ستایش کردند،^{۱۳} ولی ما امروز پس از گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال، هنوز در خواب افسونمایه ای که سوداگران مذهبی بر ما تحمیل کرده اند، بسر می بریم و گروهی از مسلمانان خردباخته، هر سال بخش بزرگی از ثروت و وقت و نیروی خود را برای برگزاری مراسم خرافی و نابخردانه حج تلف می سازند.

در سال ۳۳۹ هجری قمری (۹۵۱ میلادی)، پس از ۲۲ سال، مطیع الله (فضل بن جعفر المقتدر بالله بن معتضد عباسی)، بیست و سومین خلیفه عباسی، آن قسمتهایی از «حجر الاسود» را که فرمطیان با خود به بحرین برده بودند، به مبلغ پنجاه هزار دینار زر سرخ باز خرید کرد و به مکه بازگردانید.

باز نمود نویسنده

در فلسفه ایجاد خانه «کعبه» و چگونگی اندیشه و منش «الله» بنیانگذار و مالک خانه یاد شده، چند پرسش به شرح زیر ذهن هر انسان اندیشه وری را

^{۱۲} حنا الفاخوری - حلیل البحر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، جلد اول، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۸)، صفحه ۱۸۷.

^{۱۳} زندگی مسلمانان در قرون وسطی، صفحه ۱۲۷.

به خود مشغول می‌دارد:

۱- آیا اللهی که دستگاه آفرینش را به وجود آورده، چرا آنقدر از لحاظ ارزش وجودی و ذوق و سلیقه فرومایه و ناتوان بوده که آنهمه نقاط خوش آب و هوا و زیبای روی کره زمین را نادیده گرفته و خانه خود را در بیابان سوزان و خشک و بی آب و علف عربستان و در میان تازیهای نیمه متمدن گزینش کرده است؟

۲- تاریخ نویسان و افسانه سازان اسلامی نوشته‌اند که آدم ابوالبشر و محمد بن عبدالله، هر دو پیامبر برگزیده از سوی «الله» بوده‌اند. اگر فرض کنیم این گفته درست باشد، معلوم نیست چرا «الله» در آسمان نتوانسته است، به نخستین پیامبرش آدم ابوالبشر اعتماد کند و فرشته‌ای را تعیین کرده تا مراقب اعمال و رفتار او در بهشت باشد، ولی پیامبر دیگرش، محمد بن عبدالله را به حال خود و بدون مراقب روی زمین رها کرده تا به نام «الله» و دین و مذهب، مرتکب آنهمه جنایات سهمگین و ناهنجار و خونریزیهای ستمگرانه نسبت به هموعانش بشود؟

۳- اگر حدیث‌های افسانه سازان اسلامی درست باشد و «حجرالاسود» در آغاز در آسمان فرشته‌ای بوده که از سوی «الله» مأموریت مراقبت بر اعمال و رفتار آدم ابوالبشر را بر عهده داشته و به سبب سهل انگاری در انجام وظیفه‌اش به سنگ تبدیل شده و با آدم به زمین فرو افتاده است، باید از تاریخ نویسان و حدیث سازان اسلامی پرسش کرد، پس چرا مسلمانان این سنگ سیاه و مسخ شده را که مظهر و نشانه یک فرشته گناهکار است، باید مورد ستایش و پرستش قرار دهند؟

۴- با توجه به اینکه «الله» یعنی خدای بزرگ و با جلال و شوکتی که نه تنها سرفروشت جهان، بلکه تمام کنش‌ها و واکنش‌های آن در اختیار اوست و در آیه ۹۷ سوره آل عمران، آیه ۱۲۵ سوره بقره و آیه ۱۰۰ سوره توبه می‌گوید، خانه «کعبه» را محل مقدس و امنی برای زایرین ساخته و به ابراهیم و اسماعیل دستور اکید داده است که پاکیزگی و تقدس آنها از هر گونه آلودگی

تأمین کنند، معلوم نیست چرا با نهایت زیونی و فرومایگی اجازه داده است، چند بت چوبی قدرت لایتناهی او را به مسخره بگیرند، او را از خانه اش بیرون بیندازند و خانه مقدّسش را پایگاه کفر و زندقه قرار دهند و به ریش بدون ریشه او خنده اهانت بار بزنند.

۵- اللّٰهی که بر پایه گفته آیه های ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره آل عمران، در جنگ بدر شمار سه هزار فرشته از آسمان به کمک محمد فرستاد تا به دشمنان او تیراندازی کنند و آنها را شکست بدهند، معلوم نیست چگونه با نهایت خفت و خواری ساکت نشسته است تا زلزله و باد و آتش خانه او را هدف قرار دهند و «حجاج بن یوسف ثقفی» و قرمطیان و غیره به خانه اش حمله نموده، زایرین مسلمان خانه اش را از دم تیغ بگذرانند، اشیاء و دارائیهای خانه اش را غارت و آنرا ویران کنند؟

شاید پاسخ تمام این چراها این باشد که «الله» به راستی «اکبر» و یا «بزرگتر» از چند بت چوبی است و نه خداوند فرضی بزرگ و توانای مطلق که بر دستگاه آفرینش فرمانروائی می کند. این همان الله «اکبر» و یا الله «بزرگتر» از بت های «لات»، «منات» و «عزی» است که تازیهای عربستان پیش از ظهور محمد و اسلام پرستش می کرده اند. این همان «الله» زبون، فرونهاد و در یوزه ای است که محمد روح فرضی اش را از بت «الله» چوبی ساکت و بیجان، ولی مرئی خانه «کعبه» ربوده و آنرا در وجود «الله» فرضی دیگری که قابل دیدار نیست و خدمتگزار صمیمی و سوگند خورده خود اوست، دمیده است تا پایه های قدرت و حکومتش را بوسیله و به نام او استوار سازد.

الله اکبر، الله بزرگتر است

هیچ عملی به اندازه دروغی کهنه به حقیقتی تازه آسیب وارد نمی آورد.

گفته

مهمترین شعاری که مسلمانان جهان در هنگام برگزاری نماز و عبادت به کار می برند، شعار و یا عبارت «الله اکبر» است. بدون تردید می توان گفت که هیچ شعار و یا عبارتی در دین اسلام بیش از «الله اکبر» بوسیله مسلمانان مورد استعمال ندارد. شعار «الله اکبر» بوسیله تمام مذاهب و مسالک دین اسلام، بارها هر روز در هنگام اذان، نماز و دعا بر زبان رانده می شود. از اینرو، این بخش از کتاب را به بازشکافی آرنگ «الله اکبر» و بزرگی می دهیم. ولی برای آماده کردن زمینه بحث بهتر است، نخست شناسنامه «الله»، یعنی مبتدای این خیر را بررسی کنیم، تا بهتر بتوانیم به مفهوم «الله اکبر» پی ببریم.

شناسنامه «الله»

محمد پس از بستن عنوان پیامبری به خود، اظهار داشت که «الله»، خدای یکتای جهان او را به پیامبری برگزیده است. ولی، دلائل و شواهد بسیار معتبر

و سنگ‌نبشته‌های باستانی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، «الله» نام بت مشرکان و بت پرستان منطقه عربستان، پیش از ظهور محمد و اسلام بوده و اختراع و یا نوآوری محمد نمی‌تواند باشد.

از مذهب تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام، اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی مسلم است که پیش از ظهور اسلام، تازیهای عربستان از مذاهبی که در کلد، کنعان و فنیقیه رایج بوده، پیروی می‌کرده‌اند. مذاهب قدیمی ساکنان مناطق یادشده، عبارت بوده‌اند از پرستش خورشید و ستارگان و ماه. بهمین دلیل، تازیه‌ها از نام «خورشید» برای نامهای خود استفاده می‌کردند و از جمله نام فرزند «عبد مناف» از بزرگان قریش، «عبدالشمس» به معنی فرزند خورشید بوده است. گذشته از آن تازیهای پیش از ظهور اسلام معتقد بودند؛ درختان، سنگها و کوهها دارای روح هستند (Animism) و به پرستش آنها می‌پرداختند.^۱

تازیهای پیش از اسلام، بویژه به «ماه» اعتقاد داشتند. تازیه‌ها «ماه» را خدای راستین جهانیان می‌پنداشتند و برای آن جنس مذکر قائل بودند. اعراب اعتقاد داشتند که «ماه» مذکر با خورشید مؤنث ازدواج کرده و ستارگان فرزندان ازدواج بین «ماه» و «خورشید» بوده‌اند. یکی از دلایل مهم «ماه پرستی» تازیان پیش از ظهور محمد و اسلام، گفته خود کتاب قرآن است. زیرا، محمد بن عبدالله در آیه ۷۷ سوره انعام می‌گوید: «... چون (ماه) را دید، گفت اینست خدای من...» گذشته از آن «الله» در آیه ۳۲ سوره مدثر و آیه ۲ سوره شمس، آشکارا به «ماه» سوگند می‌خورد.^۲ صرف نظر از تازیه‌ها، مردم ساکن سراسر خاور میانه از کوههای ترکیه تا سواحل رود نیل و بویژه ساکنان عربستان جنوبی، همه ماه پرست بوده‌اند. سنگ‌نبشته‌های کشف شده نشان می‌دهد که نام خدای ماه «سین» و لقب او «الاله» بوده

^۱ Encyclopaedia of Religion, ed., Eliad, 8: 225 ff.

^۲ مطالب فصل هفتم همس کتاب نگاه فرعی بید.